



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صالح

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



# عبر سحر عاشقورا

سیدنا احمد  
خدا تعالیٰ

پہلی شام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبرتهای عاشورا

نویسنده:

احمد خاتمی

ناشر چاپی:

بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|                              |    |
|------------------------------|----|
| فهرست                        | ۵  |
| عبرت‌های عاشورا              | ۱۰ |
| مشخصات کتاب                  | ۱۰ |
| پیشگفتار                     | ۱۰ |
| عبرت آموزی در قرآن و روایات  | ۱۱ |
| معنای عبرت آموزی             | ۱۱ |
| تفاوت درس با عبرت            | ۱۱ |
| عبرت آموزی در قرآن           | ۱۲ |
| داستان سرایی هدف دار         | ۱۳ |
| واژه‌ی عبرت و اعتبار در قرآن | ۱۳ |
| اشاره                        | ۱۳ |
| عبرت جنگ بدر                 | ۱۳ |
| عبرت غزوه‌ی بنی النضیر       | ۱۴ |
| عبرت در قصه‌ی حضرت یوسف      | ۱۴ |
| عبرت در نابودی فرعون         | ۱۵ |
| عبرت آموزی در کلام پیامبر    | ۱۵ |
| عبرت آموزی در کلام امام علی  | ۱۵ |
| اشاره                        | ۱۵ |
| محورهای عبرت در نهج البلاغه  | ۱۶ |
| اشاره                        | ۱۶ |
| ناپایداری دنیا               | ۱۶ |
| سرنوشت ذلت بار شیطان         | ۱۶ |
| سرنوشت جباران                | ۱۶ |

|                                  |    |
|----------------------------------|----|
| عبرت از مجموعه‌ی تاریخ           | ۱۷ |
| عبرت آموزی در کلام دیگر امامان   | ۱۷ |
| ارتجاع، خطر بزرگ                 | ۱۸ |
| ارتجاع، خطر بزرگ                 | ۱۸ |
| عوامل زمینه ساز حادثه‌ی عاشورا   | ۱۹ |
| کنار گذاشتن وصایای نبی اکرم      | ۱۹ |
| اشاره                            | ۱۹ |
| تمسک به قرآن و عترت              | ۲۲ |
| رنگ باختن معنویت                 | ۲۳ |
| اشاره                            | ۲۳ |
| نقش معنویت در دعوت انبیا         | ۲۳ |
| اشاره                            | ۲۳ |
| معنویت در انقلاب عظیم پیامبر     | ۲۴ |
| اشاره                            | ۲۴ |
| انقلاب ارزش‌ها در بعثت پیامبر    | ۲۴ |
| اشاره                            | ۲۴ |
| نژاد                             | ۲۴ |
| تکاثر                            | ۲۵ |
| مبارزه با نژاد پرستی             | ۲۵ |
| مبارزه با تکاثر در اموال و اولاد | ۲۵ |
| مبارزه با ثروت پرستی             | ۲۶ |
| اشاره                            | ۲۶ |
| ارزش‌های الهی از دیدگاه مکتب     | ۲۷ |
| اشاره                            | ۲۷ |

|                                 |    |
|---------------------------------|----|
| ایمان                           | ۲۷ |
| تقوا                            | ۲۷ |
| جهاد در راه خدا                 | ۲۷ |
| علم رشد آور                     | ۲۸ |
| سابقه‌ی درخشان                  | ۲۸ |
| جلوه‌های ایثار و معنویت         | ۲۹ |
| رنگ باختن معنویت پس از پیامبر   | ۳۰ |
| زمینه‌های رنگ باختن معنویت      | ۳۱ |
| افول غیرت دینی                  | ۳۲ |
| اشاره                           | ۳۲ |
| غیرت دینی راز عظمت امت اسلام    | ۳۲ |
| اشاره                           | ۳۳ |
| نفرت قلبی از منکر               | ۳۳ |
| خشم مقدس                        | ۳۳ |
| انبیا و خشم مقدس                | ۳۴ |
| خشم مقدس در کلام امام علی       | ۳۴ |
| تساهل و تسامح در دین            | ۳۵ |
| اشاره                           | ۳۵ |
| معانی تساهل و تسامح در دین      | ۳۵ |
| اشاره                           | ۳۵ |
| سخت نبودن دین                   | ۳۶ |
| منطقی و استدلالی بودن دین       | ۳۶ |
| معامله گری بر سر دین            | ۳۷ |
| امام علی و سازش ناپذیری در اصول | ۳۸ |

|    |  |
|----|--|
| ۳۸ | ..... اشاره  |
| ۳۸ | ..... اصل حفظ اسلام  |
| ۳۹ | ..... حاکمیت ارزش‌ها   |
| ۳۹ | ..... اصل عدالت  |
| ۴۰ | ..... اصل رعایت قانون  |
| ۴۱ | ..... بی تفاوتی در برابر منکر                                |
| ۴۱ | ..... اشاره  |
| ۴۱ | ..... بی تفاوتی قلبی   |
| ۴۱ | ..... ابراز تنفر نکردن از منکر                               |
| ۴۲ | ..... توجیه گناه   |
| ۴۳ | ..... هجمه به غیرتمندان                                      |
| ۴۳ | ..... معروف را منکر دیدن و منکر را معروف دیدن                |
| ۴۴ | ..... زیان‌های تساهل و تسامح                                 |
| ۴۴ | ..... اشاره  |
| ۴۴ | ..... نفوذ نامحرمان  |
| ۴۶ | ..... نابودی و هلاکت   |
| ۴۶ | ..... تساهل و تسامح و بی دینی                                |
| ۴۶ | ..... حادثه‌ی عاشورا پیامد تلخ تساهل و تسامح                 |
| ۴۸ | ..... ضمایم  |
| ۴۸ | ..... بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نیروهای مقاومت بسیج |
| ۴۸ | ..... اشاره  |
| ۴۹ | ..... درس‌های عاشورا   |
| ۴۹ | ..... عبرت‌های عاشورا  |
| ۵۰ | ..... پیام فوری عاشورا                                       |



|    |   |
|----|---|
| ۵۱ | حفظ آرمان‌ها، ارزش‌ها و معیارهای الهی       |
| ۵۱ | انقلاب ما، انقلاب ارزش‌ها بود               |
| ۵۲ | تفاوت سازندگی با مادی گرایی                 |
| ۵۳ | شیخون فرهنگی دشمن                           |
| ۵۳ | همه باید امر به معروف و نهی از منکر بکنند   |
| ۵۴ | حضور نیروهای حزب اللهی و بسیجی در صحنه      |
| ۵۵ | بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه         |
| ۶۴ | پاورقی                                      |
| ۷۰ | درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان |

## عبرت‌های عاشورا

## مشخصات کتاب

سرشناسه : خاتمی، احمد

عنوان و نام پدیدآور : عبرت‌های عاشورا/احمد خاتمی

مشخصات نشر : قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵

مشخصات ظاهری : ۱۹۲ص.

فروست : اندیشه سیاسی؛ ۱۶

سیاسی-اجتماعی؛ ۶۹

بوستان کتاب؛ ۸۴۶

شابک : ۹۶۴۵۴۸۰۹۶۵

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی

یادداشت : چاپ سوم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۷۸۳۳۹

## پیشگفتار

«نهضت عاشورا» مکتب الهام‌بخش و عبرت‌آموز برای همه‌ی کسانی است که در پی زندگی آرمانی الهی‌اند. آنان که «حیات طیبه‌ی» قرآنی را می‌جویند، این نهضت الهی «اسوه» آنان است. «عاشورا» یک جرقه نیست بلکه یک جریان است. جریان ستیز دائم حق با باطل، جریان ستیز دائم نور با ظلمت و....براین اساس که امامان بزرگ شیعه عنایتی ویژه بر احیای این نهضت الهی داشتند. «نهضت عاشورا» حادثه‌ی دیروز نیست، بلکه حادثه‌ی عبرت‌آموز امروز و فردا و فرداهاست. بزرگداشت این حادثه فرصتی برای تبیین درس‌ها و عبرت‌های عاشوراست. مقام معظم رهبری - مد ظله العالی - طی سالیان اخیر بیشتر بر تبیین [ صفحه ۱۰ ] «عبرت‌های عاشورا» تأکید داشته‌اند و سخنرانی‌ها و بیانات ارزشمندی در این مورد ارائه داده‌اند. ما در سلسله مباحثی که تحت عنوان «پیام‌های عاشورا» تقدیم خواهیم کرد، در پی تحلیل حوادث عاشورا از این منظر می‌باشیم، در یک تحلیل واقع بینانه از حادثه‌ی جانگداز عاشورا به این نکته برمی‌خوریم که حداقل پنج عامل، اساسی‌ترین نقش را در پیدایش آن داشتند: ۱. کنار گذاشتن وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؛ ۲. رنگ باختن معنویت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ ۳. افول غیرت دینی؛ ۴. کوتاهی خواص از انجام رسالت خود؛ ۵. نفوذ و حاکمیت نفاق بویژه نفاق پنهان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. درباره‌ی سه عامل اول در این کتاب سخن خواهیم گفت و در مورد عامل چهارم در کتاب «رسالت خواص» به تفصیل سخن گفته‌ایم. «رسالت خواص» که بحمدالله با استقبال گسترده امت عاشورایی مواجه شده و اینک در آستانه‌ی چاپ دهم قرار دارد، در حقیقت جلد دوم مجموعه‌ی پیام‌های عاشوراست و به یاری خداوند درباره‌ی عامل پنجم به زودی در کتابی تحت عنوان «سیمای نفاق از دیدگاه قرآن» این مباحث را نیز پی خواهیم گرفت. این کتاب قبلاً توسط حوزه‌ی نمایندگی ولی فقیه در نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی چاپ شده و به یاری خداوند به زودی با ویرایش و اضافات فراوان تقدیم علاقه‌مندان خواهد شد. کتاب حاضر قبلاً به ضمیمه‌ی رسالت خواص در چاپ پنجم منتشر شده است لیکن به علت حجیم شدن کتاب فوق و استقبال فراوان از کتاب‌های کم حجم بر آن شدیم بحث عبرت‌های عاشورا را به صورت مجزا و مستقل [ صفحه ۱۱ ] منتشر ساخته و آن را اولین جلد

از مجموعه‌ی «پیام‌های عاشورا» قرار دهیم. این کتاب از دو بخش تشکیل شده است: ۱. تحلیل سه عامل از عوامل زمینه‌ساز حادثه‌ی عاشورا: الف) کنار گذاردن وصایای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ ب) رنگ باختن معنویت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ ج) افول غیرت دینی. ۲. متن دو سخنرانی مقام معظم رهبری - مدظله العالی - پیرامون عبرت‌های عاشورا، با ویرایش و همراه با مصادر و منابع قطعات تاریخی، که در رهنمودهای معظم له آمده است. امید که این نوشتار نیز همانند کتاب «رسالت خواص» مورد توجه و عنایت امت حسینی و عاشورایی‌مان قرار گرفته و نقشی ارزنده در آگاهی عمومی داشته باشد. السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الأرواح التي حلت بفنائک. قم - سید احمد خاتمی ۲۹ رمضان ۱۴۲۰ / ۱۷ دی ماه ۱۳۷۸ [ صفحه ۱۳ ]

## عبرت آموزی در قرآن و روایات

### معنای عبرت آموزی

«عبرت آموزی» یعنی حوادث تلخ و شیرین گذشته را آینه‌ی آینده قرار دادن؛ «عبرت آموزی» یعنی از حال به گذشته رفتن و گذشته را دقیق بررسی کردن و آن را فرارو قرار دادن؛ «عبرت آموزی» یعنی به تاریخ به عنوان یک جریان نگریستن نه جرقه؛ «عبرت آموزی» یعنی به تاریخ به عنوان کلاس درس نگاه کردن نه سرگرمی و افسانه؛ «واژه عبرت» از ریشه عبور است. به «تعبیر خواب» از آن جهت این واژه اطلاق می‌شود که انسان را از ظاهر به باطن منتقل می‌کند. به «عبرت آموزی» اعتبار گفته می‌شود؛ چون در حقیقت عبور از حال به گذشته است. [۱]. [ صفحه ۱۶ ] «... فاعتبروا یا أولى الأبصار» [۲]. پس ای اهل بصیرت عبرت بگیرید».

### تفاوت درس با عبرت

در درس آموزی ما نقطه‌های افتخارآفرین عاشورا را محور و الگو قرار می‌دهیم و آن‌ها را سرمشق زندگی پاکیزه خداپسند معرفی می‌کنیم؛ درس‌هایی همانند: - فداکاری و گذشت از همه چیز در راه دین؛ - شجاعت و دلیرمردی؛ - مواسات؛ - قیام برای خدا؛ - محبت و عشق به حضرت حق؛ - آسیب پذیر بودن جبهه‌ی دشمن؛ - ولایت پذیری و حرکت در این مسیر؛ - انس با شهادت؛ - پاسداری از ارزش‌های الهی؛ و.... درس‌هایی که می‌تواند یک ملت را از ذلت به عزت برساند، جبهه‌ی کفر و استکبار را شکست دهد. آن چنان که ملت بزرگ ایران با الهام از همین درس‌های عزت بخش، انقلابی عظیم به پا کرد، رژیم سر تا پا [ صفحه ۱۷ ] جنایت طاغوت را سرنگون و بر ویرانه‌های آن، نظام مقتدر و الهی جمهوری اسلامی ایران را برپا کرد. اما در بحث عبرت آموزی تنها به «اوج‌ها» نگاه نمی‌کنیم، بلکه «حضيض‌ها» را هم می‌بینیم، در این بحث عوامل زمینه ساز این حادثه، شیوه‌ها و روش‌های دشمن، و راز و رمز پیروزی و شکست در این امتحان بزرگ مورد بحث قرار می‌گیرد. تفسیر عبرت آموزی در حادثه‌ی عاشورا را مقام معظم رهبری (مدظله) چنین تصویر فرمودند: «... اولین عبرتی که ما را متوجه خود می‌کند این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جامعه‌ی اسلامی به آن حد رسید که کسی مثل امام حسین علیه السلام ناچار شد برای نجات جامعه این چنین فداکاری کند. این که حسین بن علی علیهما السلام در مرکز اسلام، در مدینه و مکه با وضعیتی مواجه شود، به طوری که هر چه نگاه کند چاره‌ای جز فداکاری نیست؛ آن هم چنین فداکاری خونین و با عظمتی، این قابل تأمل است. مگر چه وضعی بود که حسین بن علی علیهما السلام احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده می‌ماند والا از دست می‌رود؛ ما باید نگاه کنیم و ببینیم که چه شد فردی مثل یزید بر جامعه اسلامی حاکم شد؟ باید ببینیم آن جامعه اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در همان شهری که حکومت می‌کرد، سرهای پسران امیرالمؤمنین علیه السلام را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند...؟ چه شد که ظرف بیست سال به این جا رسید؟... باید

بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمده که سر حسین بن علی علیهما السلام آقازاده‌ی اول دنیای اسلام و پسر خلیفه‌ی مسلمین علی بن ابی طالب علیهما السلام است، در [ صفحه ۱۸ ] همان شهری که پدر او بر مسند خلافت می‌نشسته گردانده شد و آب هم از آب تکان نخورد؟!

## عبرت آموزی در قرآن

بینش تاریخی قرآن کریم در خصوص حوادث، بینش «عبرت آموزی» است. قرآن کریم تاریخ را آینه‌ای می‌داند که در آن می‌توان تمامی حوادث زشت و زیبا را دید و از این حوادث الهام گرفت و سرنوشت آینده‌ی زندگی را با الهام از این آینه‌ی گویا انتخاب کرد. ستمگران، طاغوتیان و سرنوشت آنها را دید و از انتخاب راه آنان که سرنوشتی جز بوار و هلاکت در پی ندارد خودداری ورزید و صالحان و برگزیدگان حضرت حق و سرنوشت موفق آنها را دید و با گزینش راه آنان سعادت خویش را تأمین کرد. در بیش از ده آیه‌ی قرآن ترغیب و تشویق فراوان به «سیر در ارض» شده است. [۳] (سیر در ارض) در فرهنگ قرآن به معنای جهانگردی بی‌هدف و احیاناً به هدف اشباع غرایز حیوانی نیست بلکه به معنای بررسی حوادث تاریخی و دیدن جغرافیای حوادث به منظور عبرت آموزی است. در بسیاری از این آیات به دنبال تذکر به خیره سران، سخن از «سیر در ارض» رفته است. قطعاً هدف قرآن از این همه تأکید این نیست که ترغیب به جهانگردی تفریحی بدون انگیزه‌های والای انسانی بنماید. بلکه هدف این است که انسان‌ها با این سیر، دل بیدار و چشم بینا پیدا کنند و در آینه‌ی حوادث گذشته راه درست را از نادرست بیابند. بروند و ملک بر تاراج [ صفحه ۱۹ ] رفته فراغنه، کاخ‌های ویران شده کسرها، قبرهای درهم ریخته قیصرها، و استخوان‌های پوسیده و خاک شده نمرودها و سرزمین‌های بلادیده‌ی قوم لوط و ثمود را از نزدیک تماشا کنند، و پندهای خموشان را بشنوند و به خروش خفتگان در دل خاک گوش فرادهند و آن چه را سرانجام بر سر خودشان خواهد آمد با چشم خویش ببینند: به مصر رفتیم و آثار باستان دیدیم به مصر آن چه شنیدیم ز داستان دیدم بسی چنین و چنان خوانده بودم از تاریخ به مصر از تو چه پنهان که بر عیان دیدم تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک هنوز در طلب ملک جاودان دیدم تو تاج دیدی و من ملک رفته بر تاراج تو عاج دیدی و من مشت استخوان دیدم تو تخت دیدی و من بخت واژگون از تخت تو صخره دیدی و من سخره زمان دیدم گذشته در دل آینده آن چنان پنهان داشت به مصر از تو چه پنهان که بر عیان دیدم «او لم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اشد منهم قوة واثاروا الأرض و عمروها اکثر مما عمروها و جاءتهم رسلهم بالبینات فما کان اله لیظلمهم ولكن کانوا انفسهم یظلمون»؛ [۴] . [ صفحه ۲۰ ] آیا آنها در زمین نمی‌گردند تا بنگرند چگونه بوده است سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند؟ همان‌ها که توانشان بیش‌تر بوده، و زمین را به شخم زدن زیر و رو کرده و بیش‌تر از ایشان آباد ساخته بودند. پیامبرانشان با دلایل آشکار به سراغشان آمدند (اما به خیره سری خود ادامه داده و به مجازات دردناک الهی گرفتار شدند). خداوند هرگز بر آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشتن ستم نمودند. «قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین»؛ [۵]. بگو: در روی زمین بگردید تا بنگرید سرانجام تکذیب کنندگان چگونه شد. در این آیات و امثال آن «نظر» هدف سیر در ارض معرفی شده است و نظر یعنی «عبرت آموزی». «عبرت آموزی» هدف نقل حوادث تاریخی فراوان در قرآن است. در هیچ یک از قصص انبیا از مسایل بی‌فایده یا کم فایده‌ای که نقشی در هدایت ندارد سخن به میان نیامده است. از تاریخ ولادت، تاریخ وفات، عدد اولاد، همسر یا همسران، و... سخنی نیست. و از سوی دیگر گاه یک حادثه‌ی آموزنده از زندگی پیامبری را مانند بت‌شکنی ابراهیم، خشم مقدس او، استقامت نوح و... چندین بار تکرار می‌کنند، تا در سایه‌ی تکرار این حادثه‌ی سازنده، بذر فضایل در جان‌ها پا گرفته و شجره طوبای کمالات جان بگیرد. در دیگر حوادث تاریخی نیز روال قرآن همین است، تا آن جا که قرآن کریم دنبال کردن مسایل بی‌فایده در حوادث [ صفحه ۲۱ ] تاریخی را مهم و قابل پی‌گیری نمی‌داند. به عنوان نمونه در داستان اصحاب کهف، قرآن کریم بر نکات برجسته و

درس آموز این بزرگ مردان تأکید کرده است؛ درس‌هایی همانند: الف) شکستن سد تقلید کورکورانه و هم رنگ نشدن با محیط فاسد؛ ب) هجرت از محیط آلوده؛ ج) مبارزه در پوشش تقیه؛ د) امدادهای شگفت‌آور خداوند در پی قیام‌الله؛ ه) لزوم تکیه بر مشیت خداوند و استمداد از لطف بی‌پایان او؛ و) جوانمردی در روش؛ ز) لزوم بحث منطقی؛ و... در عین حال در همین داستان از پی‌گیری این مسأله که تعداد اصحاب کهف چند نفر بوده‌اند، خودداری کرده و آن را موکول به علم خداوند نموده، پیامبرش را از بحث در این زمینه نهی کرده است. [۶]. آیه گویای این است که تعداد اصحاب کهف مسأله‌ی مهمی نیست؛ مهم الهام گرفتن از سیرت این سرداران هجرت جهاد در راه خداست.

## داستان سرایی هدف دار

قرآن کریم داستان سرایی بی‌هدف و یا با اهداف انحرافی را محکوم می‌کند و آن را شگرد منحرفان برای گمراه کردن مردم از راه خدا می‌داند: [صفحه ۲۲] «و من الناس من یشتري لهو الحديث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا أولئک لهم عذاب مهین؛ [۷]. بعضی از مردم خریدار سخنان بیهوده‌اند تا به نادانی مردم را از راه خدا گمراه کنند و آیات الهی را به استهزا و سخریه گیرند؛ برای آنها عذاب خوارکننده است». مصادیق گوناگونی برای «لهو الحديث» ذکر شده است از جمله: - هرگونه سخن یا آهنگ سرگرم‌کننده و غفلت‌زا که انسان را به گمراه بکشاند؛ - سخنان سخریه آمیزی که به منظور محو حق و تضعیف پایه‌های ایمان مطرح می‌شود؛ - داستان‌ها و افسانه‌های خرافی که سبب انحراف مردم از صراط مستقیم الهی می‌گردد. [۸]. شأن نزولی که برخی از مفسران برای آیه فوق ذکر کرده‌اند، مؤید احتمال سوم است؛ گرچه آیه مفهوم عام و گسترده‌ای دارد. گفته‌اند: این آیه درباره‌ی نضر بن حارث است. او مرد تاجری بود و به ایران سفر می‌کرد و در ضمن داستان‌های ایرانیان را برای قریش بازگو می‌کرد و می‌گفت: اگر محمد برای شما سرگذشت عاد و ثمود را نقل می‌کند، من داستان‌های رستم و اسفندیار و اخبار کسری و سلاطین عجم را باز می‌گویم، آنها دور او را گرفته استماع قرآن را ترک می‌گفتند. [۹]. [صفحه ۲۳] امامان علیهم‌السلام که هادیان انسان هستند، در پی آن بودند که جلو ابتدال در عرصه‌ی داستان و قصه را بگیرند و جامعه را به سوی همان چیزی هدایت کنند که قرآن در پی آن است و به دنبال تاریخ و داستان‌های سازنده و جهت‌دار و هدایتگر انسان‌ها به ارزش‌های والای انسانی باشند.

## واژه‌ی عبرت و اعتبار در قرآن

### اشاره

مسأله‌ی عبرت‌آموزی از حوادث تاریخی، علاوه بر آن که از دید محتوایی مورد عنایت قرآن کریم است، از واژه‌ی «اعتبار» و «عبرت» نیز در برخی آیات استفاده شده است. به عنوان نمونه:

### عبرت جنگ بدر

قرآن کریم عنایت خداوند به رزمندگان جنگ بدر و القای رعب به دل دشمنان را مایه‌ی عبرت صاحبان بصیرت می‌داند. «قد کان لکم آیه فی فئتين التقتا فئت قتال فی سبیل الله و أخرى کافرة یرونهم مثلیهم رأی العین والله یؤید ینصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة لأولی الأبصار؛ [۱۰]. در آن دو گروهی که به هم رسیدند بری شما عبرتی بود. گروهی در راه خدا نبرد می‌کردند و گروه دیگر کافر بودند. آنان کافران را به چشم خود دو چندان خویش می‌دیدند و خدا هر کس را که بخواهد یاری می‌دهد، و صاحب نظران را در این عبرتی است». [صفحه ۲۴] عبرتی که حضرت حق در پی گوشزد کردن آن است این که در جنگ ایمان حرف اول را

می‌زند، نه نیرو و سلاح! اگر ایمان بود عنایت خداوند هم هست: «ان تنصروا الله ينصركم و يثبت أقدامكم؛ [۱۱]. اگر شما خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری کرده و ثابت قدم می‌دارد.» امتی که پشتیبانی نیرومند هم چون حضرت حق دارد شکست ناپذیر است به شرطی که وفادار به ایمان و اعتقاد خویش بماند. «ولا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الأعلون ان كنتم مؤمنين؛ [۱۲]. و سست نشوید و اندوهگین مباشید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید.» مفهوم این دو آیه آن است که اگر در جنگ بدر پیروز شدید بدان دلیل بود که ایمان در جبهه‌ی توحید موج می‌زد. ایثارگری بازار گرمی داشت، مسابقه برای فداکاری در راه خدا بود. در چنین فضایی یک نفر را یارای مقاومت در برابر ده نفر بود: «یا أيها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائه یغلبوا ألفا من الذین کفروا بأنهم قوم لا یفقهون؛ [۱۳]. ای پیامبر مؤمنان را به جنگ برانگیز اگر از شما بیست تن باشند و در جنگ [صفحه ۲۵] پایداری کنند بر دویست تن غلبه خواهند یافت و اگر صد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می‌شوند؛ زیرا آنان مردمی عاری از فهمند.» در جنگ بدر از جهت ظاهری هیچ گونه توازنی بین قوای دشمن و قوای اسلام نبود. دشمنان از جهت عده و عده برتر از مسلمانان بودند. ولی آن چه حرف اول را در این جنگ زد این‌ها نبود، ایمان بود و همین سبب شد که آنان زبونانه به مکه برگشتند و مسلمانان اولین ضربه‌ی کاری را برپیکر کفر زدند.

### عبرت غزوه‌ی بنی النضیر

قرآن کریم در آیات اول سوره‌ی حشر، ماجرای غزوه‌ی بنی‌النضیر و توطئه‌ی یهود علیه مسلمین و برخورد شدید لشکر اسلام با آنان و شکست سخت آنها در برابر لشکر اسلام را بیان می‌کند، آن‌گاه نتیجه‌گیری می‌کند و به عبرت‌آموزی فرمان می‌دهد. «فاعتبروا یا أولى الأبصار؛ [۱۴]. پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت.» دستور این است که صاحبان بصیرت این حوادث را آینه قرار داده، حوادث زندگی را با الهام از آن تحلیل کنند. در این آینه ببینند که تنها دژ تسخیرناپذیر، دژ ایمان است و دژهای دیگر هر چند پولادین باشند، در برابر دژ ایمان فرو می‌ریزند؛ آن چنان که دژ یهود بنی‌نضیر با همه‌ی استحکامی که داشت فرو ریخت. [صفحه ۲۶] در شرایطی مسلمانان فاتح شدند که نه در گمان مؤمنان بود که پیروزی به دست آید و نه دشمنان این باور را داشتند: «ما ظننتم ان یخرجوا و ظنوا أنهم ما نعتهم حضونهم من الله؛ [۱۵]. و شما نمی‌پنداشتید که بیرون روند، آن‌ها نیز می‌پنداشتند حصارشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد.» آن جا که ایمان به خداوند نباشد «رعب» و ترس بر آن حاکم می‌گردد: «و قذف فی قلوبهم الرعب؛ و در دلشان وحشت افکند.» بی‌ایمانی و کفر، خانه‌ی عنکبوتی بسیار سست و بی‌بنیان است و به مجرد برخورد با مختصر حادثه‌ای از درون متلاشی می‌گردند: «یخربون بیوتهم بأیدیهم و أیدی المؤمنین؛ [۱۶]. خانه‌های خود را به دست خود به دست مؤمنان خراب می‌کردند.» آری این‌ها عبرت است نه برای آنان که تنها بصر دارند بلکه برای آنان که «بصیرت» دارند (اولی الأبصار).

### عبرت در قصه‌ی حضرت یوسف

قرآن کریم پس از آن که سوره‌ی یوسف سرگذشت حضرت یوسف و برادرانش و انبیا و رسولان گذشته و اقوام مؤمن و بی‌ایمان را ذکر [صفحه ۲۷] می‌کند، می‌فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الأبالب؛ [۱۷]. به راستی در سرگذشت آنان، برای خردمندان عبرتی است.» این سرگذشت‌ها آینه‌ای است که می‌تواند عوامل پیروزی و شکست، کامیابی و ناکامی، خوشبختی و بدبختی، سربلندی و ذلت و خلاصه آن چه در زندگی انسان ارزش دارد و آن چه بی‌ارزش است، در آن ببیند آینه‌ای که عصاره‌ی تمام تجربیات اقوام پیشین و رهبران بزرگ در آن به چشم می‌خورد و آینه‌ای که مشاهده‌ی آن عمر کوتاه هر انسان را به اندازه‌ی عمر تمام بشر طولانی می‌کند. تنها سرگذشت حضرت یوسف که قرآن «أحسن القصص» نامیده است، [۱۸] می‌تواند ده‌ها عبرت را

پیش روی آدمی قرار دهد از جمله: - نقش ارزنده‌ی ایمان و تقوا در سربلندی و سرافرازی در همین دنیا؛ - نقش مخرب حسد و آثار زیان بار آن و سرنوشت شوم حسودان؛ - نقش عفت و پاکدامنی و ننگ بی‌عفتی و عظمت و شکوه پارسایی در برابر آن؛ - خنثی شدن مکر و توطئه‌ی دشمنان در سایه‌ی استقامت بر ایمان؛ - گذشت و عفو از موضع قدرت؛ - احساس تنهایی نکردن در بحران تنهایی؛ - مأیوس نشدن از رحمت خداوند؛ و.... [ صفحه ۲۸ ] مهم آن است که این عبرت‌ها را از این بهترین قصه‌ها بیاموزیم. بسیاری کسان که هنوز به داستان یوسف به عنوان یک ماجرای عشقی جالب می‌نگرند و با دادن شاخ و برگ‌های دروغین به این داستان سعی دارند از آن ماجرای سکسی بسازند! این نشان عدم شایستگی و کوتاه اندیشی است و گرنه اصل داستان ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی را در خود جای داده است.

### عبرت در نابودی فرعون

در سوره‌ی نازعات به سرگذشت رسالت حضرت موسی علیه‌السلام و طغیان فرعون پرداخته و پس از آن که منش نادرست فرعون را مورد نکوهش قرار داده و اوج طغیان او را «انما ربکم الاعلیٰ» [۱۹] من پروردگار بزرگ شما هستم» ذکر می‌کند، می‌فرماید: «فأخذہ اللہ نکال الآخرة و الأولى ان فی ذلک لعبرۃ لمن یخشی» [۲۰]. پس خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت، در این عبرتی است برای کسانی که خدا ترسند». در این آیه‌ی شریفه ماجرای فرعون را به عنوان عبرتی برای آنان که خشیت از حضرت حق دارند بیان شده است؛ یعنی فراوانند کسانی که این قصه‌ها را می‌خوانند اما چشم عبرت بین ندارند! ای خوشا چشمی که عبرت بین بود عبرت از نیک و بدش آیین بود در آیه دیگر همین مفهوم با واژه‌ی «آیه» ذکر شده است: [ صفحه ۲۹ ] فالیوم نجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیه و ان کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون؛ [۲۱]. پس امروز جسم تو را به بلندی می‌افکنیم تا عبرتی برای آیندگان باشی و حال آن که بسیاری از مردم از آیات ما غافلند». با این که همه‌ی فرعونیان غرق شدند اما خداوند به امواج دستور داد بدن فرعون را بر نقطه‌ی مرتفعی از ساحل بیفکند [۲۲] تا در معرض دید همگان باشد. قرآن کریم در این آیات بر بینش عبرت‌آموزی از تمام حوادث تاریخ تأکید دارد.

### عبرت آموزی در کلام پیامبر

در روایات نیز تأکید فراوانی بر عبرت‌آموزی از حوادث تاریخی شده است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر این امر تأکید داشت و دوستان خود را با این بینش پرورید. در روایتی آمده است که حضرت فرمود: «ان ربی آمرنی أن یکون نطقی ذکرا و نظری عبرا» [۲۳]. پروردگارم به من فرمان داده که سخنم ذکر باشد و نظرم مایه‌ی عبرت». یعنی آنکه مأمورم دایم به یاد حضرت حق باشم و نگاهم پیوسته نگاه عبرت‌آمیز باشد. [ صفحه ۳۰ ] در سخنی دیگر فرمود: «اعتبروا فقد خلت المثلثات فیمن کان قبلکم» [۲۴]. عبرت بگیرید! که حوادث و مجازات پیشینیان برایتان عبرت‌آموز است». در رهنمود دیگری حضرت فرمود: «اغفل الناس من لم یتعظ بتغیر الدنیا من حال الی حال» [۲۵]. غافل‌ترین مردم آن کس است که از دگرگونی حوادث دنیا پند نیاموزد».

### عبرت آموزی در کلام امام علی

#### اشاره

«عبرت‌آموزی» از مواظظ مورد تأکید حضرت امام علی علیه‌السلام است. در ده‌ها سخن از مولا علی علیه‌السلام ابعاد این مطلب شکافته شده است. در برخی از این کلمات نورانی، بر ثمره شیرین عبرت‌آموزی تأکید شده است. فشرده‌ی کلمات مولا در این زمینه



این است که: عبرت‌آموزان از حوادث تاریخی راه درست زندگی را می‌یابند و از افتادن در دامی که پیشینیان افتادند می‌رهند: «الاعتبار منذر ناصح؛ [۲۶]. عبرت‌آموزی هشداردهنده دلسوز است.» «الاعتبار يعود الی الرشاد؛ [۲۷]. عبرت‌آموزی انسان را به رشد هدایت می‌کند.» [صفحه ۳۱] «ان من صرحت له العبر عما بین یدیه من المثلات حجزته التقوی من تقحم الشبهات؛ [۲۸]. کسی که از اعمال و کردار گذشتگان و عواقب سوء آن عبرت گیرد تقوا وی را از فرو رفتن در آن گونه بدبختی‌ها باز می‌دارد.» «الاعتبار یثمر العصمه؛ [۲۹]. میوه‌ی عبرت‌آموزی از حوادث، مصونیت از خطاها و لغزش‌هاست.» «من کثر اعتباره قل عثاره؛ [۳۰]. آن کسی که بیش‌تر عبرت بیاموزد، لغزشش کم خواهد شد.»

## محورهای عبرت در نهج البلاغه

### اشاره

در برخی از این کلمات، راهنمایی به محور عبرت‌آموزی است و این که از چه باید عبرت گرفت.

### ناپایداری دنیا

از ناپایداری دنیا، از این که هیچ یک از جلوه‌های دنیا که آدمی به آن دل می‌بندد ماندگار نیست؛ تنها باید دل به «باقی» بست که ذات لا-یزال الهی است: «اعتبروا بما قد رأیت من مصارع القرون قبلکم: قد تزیلت أوصالهم و زالت أبصارهم و أسماهم و ذهب شرفهم و عزهم و انقطع سرورهم و [صفحه ۳۲] نعیمهم فبدلوا بقرب الأولاد فقدها و بصحبه الأزواج مفارقتها لا یتفخرون و لا یتنا سلون و لا یتزاورون و لا یتحاورون؛ [۳۱]. عبرت بگیرید بدان چه دیدید از آنان که پیش از شما بودند که چگونه در خاک غنودند. اندامشان از هم گسیخت. دیده‌ها و گوش‌هایشان فرو ریخت، شرف و عزتشان رخت بر بست و شادمانی و تن‌آسایی‌شان از هم گسست، نزدیکی فرزندان به از دست دادن آنان کشید و همنشینی همسران به جدا شدن از ایشان انجامید. نه به هم می‌نازند، و نه فرزندانی می‌آورند و نه یکدیگر را دیدار می‌کنند و نه در کنار هم به سر می‌برند.»

### سرنوشت ذلت بار شیطان

گاه محور عبرت، سرنوشت ذلت‌بار سرکشان و خیره سران است. آنان که در برابر خدا طغیان کردند و ارشاد و هدایت پیامبران خدا را نپذیرفتند و سرانجام در همین دنیا سزای کردار ناشایست خویش را دیدند. یکی از اینان شیطان است: او هم ایمان به خدا داشت، هم ایمان به معاد و هم عبادت شش هزار ساله! عبرت‌آمیز است که یک لحظه تکبر او را از عرش به حضیض آورد: «فاعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذ أحبط عمله الطویل و جهده الجهید و کان قد عبد الله ستة آلاف سنه لا یدری أمن سنی الدنیا أم من سنی الآخرة عن کبر ساعة واحدة؛ [۳۲]. بنابراین از آن چه خداوند در مورد ابلیس انجام داده عبرت بگیرید که اعمال [صفحه ۳۳] طولانی و کوشش‌های فراوان او از بین رفت. او خداوند را شش هزار سال عبادت کرد که معلوم نیست از سال‌های دنیاست یا از سال‌های آخرت؟! اما با لحظه‌ای تکبر همه را نابود ساخت.»

### سرنوشت جباران

گاه سخن از عبرت‌آموزی از اقوام سرکش است: «فاعتبروا بما أصاب الأمم المستکبرین من قبلکم من بأس الله و صولاته و وقائعه و مثلاته و اتعظوا بمشاوی خدودهم و مصارع جنوبهم و استعیدوا بالله من لواقح الکبر کما تستعیدونه من طوارق الدهر؛ از آن چه به



ملت‌های مستکبر پیشین از عذاب و کیفرها و عقوبت‌ها رسیده عبرت گیرید و نیز عبرت گیرید از تیره خاکی که رخساره‌هاشان بر آن نهاده است و زمین‌هایی که پهلوهایشان بر آن افتاده است و به خدا پناه برید از کبری که در سینه‌ها دارید چنان که بدو پناه می‌برید از بلاهای روزگار که پیش آید». گاهی علی علیه‌السلام شخصا نام برخی از اقوام سرکش را برده و به عبرت‌آموزی از سرنوشت آنها دعوت کرده است: «و ان لکم فی القرون السالفة لعبرة. این العمالقة و أبناء العمالقة؟ این الفراعنة و أبناء الفراعنة؟ این أصحاب مدائن الرس الذين قتلوا النبین و أطفؤوا سنن المرسلین و أحيوا سنن الجبارین، این الذين ساروا بالجیوش و هزموا بالألوف و عسکروا العساكر و مدنوا المدائن؛ [۳۳]. [ صفحه ۳۴ ] همانا در روزگاران گذشته برای شما پند است. کجایند عملاقان [۳۴] و فرزندان آنها؟ کجایند فرعون‌ها و فرزندانشان؟ کجایند مردمی که در شهرهای رس [۳۵] بودند؟ همان‌ها که پیامبران را کشتند و چراغ پر فروع سنن آن‌ها را خاموش و راه و رسم ستمگران و جباران را زنده ساختند؟ کجایند آن‌ها که با لشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را هزیمت دادند، سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرها بنا نهادند».

### عبرت از مجموعه‌ی تاریخ

گاهی نیز سخن از عبرت‌آموزی از مجموعه‌ی تاریخ است. تاریخ آزمایشگاه مسایل گوناگون زندگی بشر است. تاریخ آینه‌ای است که تمام قامت جوامع انسانی را در خود منعکس می‌سازد، زشتی‌ها، زیبایی‌ها، کامیابی‌ها، ناکامی‌ها، پیروزی‌ها، شکست‌ها و عوامل هر یک از این امور را. به همین دلیل، مطالعه‌ی تاریخ گذشتگان عمر انسان را درست به اندازه عمر آن‌ها طولانی می‌کند؛ چرا که مجموعه تجربیات دوران عمر آن‌ها را در اختیار انسان می‌گذارد. [ صفحه ۳۵ ] امام علی علیه‌السلام در وصیت بلند و پر محتوا به فرزندش چنین می‌فرماید: «ای بنی‌انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی أعمالهم و فکرت فی أخبارهم و سرت فی آثارهم حتی عدت كأحدہم بل کأنی بما انتہی الی من أمورهم قد عمرت مع أولہم الی آخرهم؛ [۳۶]. فرزندم! هر چند من به اندازه‌ی همه‌ی آنان که پیش از من بوده‌اند نزیسته‌ام، اما در کارهایشان نگریسته‌ام و در سرگذشت‌هایشان اندیشیده‌ام و در آن چه از آنان مانده رفته و دیده‌ام که گویی هم چون یکی از آنان شدم، بلکه با آگاهی که از کارهایشان به دست آورده‌ام گویی چنان است که با اولین تا آخرینشان زندگی کرده‌ام».

### عبرت آموزی در کلام دیگر امامان

بینش عبرت‌آموزی از حوادث تاریخی، بینش امامان شیعه، این مفسران واقعی قرآن کریم است. تشویق و دعوت فراوانی که این انوار تابناک به تفکر و اندیشه نموده‌اند یکی از ابعاد آن باز کردن زاویه‌ای برای عبرت‌آموزی از پیشینیان است: حسین صیقل گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم درباره آن چه که مردم روایت می‌کنند که «یک ساعت اندیشیدن بهتر از عبادت یک شب است»، معنای آن چیست؟ این چگونه اندیشه‌ای است؟ حضرت فرمود: «یمر بالخربة أو بالدار فيقول: أين ساكنوك؟ أين بانوك؟ ما بالك لا تتكلمين!؛ [۳۷]. [ صفحه ۳۶ ] از خرابه یا خانه‌ای که می‌گذرد بگوید: ساکنانت کجا هستند؟ سازندگان کجایند؟ چرا سخن نمی‌گویید؟» هرگز شده زین خاک بجویی که تن کیست وین گرد غم‌آلود غبار بدن کیست از زیر قدومت شدی آگاه که آیا مأوای که خواهد شد و یا که وطن کیست بر خاطر تو هیچ گذشته است به بستان کاین پنبه نو خاسته آیا کفن کیست آن غنچه‌ی خندان که نمودست دهن باز لب‌های پر از خنده و شکر شکن کیست آن خشت که سر بر سر هم هشته به هر کاخ اعضای که می‌باشد و یا خاک تن کیست آن رخنه‌ی دیوار که بر دیده هویدا است چاک دل سوزان که خندان دهن کیست امروز که خاک دگران شد چمن ما تا روز دگر خاک من و تو چمن کیست [۳۸]. این نگاه است که آدمی را از دل بستن به دنیا و مظاهر آن باز داشته و به عشق باقی علی‌الاطلاق حضرت حق سوق می‌دهد. اما علی علیه‌السلام فرمود: «ان التفكير يدعوا الی البر و العمل به؛ [۳۹]. [ صفحه ۳۷ ] تفکر و

اندیشه انسان را به نیکی و انجام دادن آن می‌کشاند. امامان شیعه علیهم‌السلام گاه با طرح عبرت‌آمیز تاریخ آن چنان طوفانی در دل‌ها ایجاد می‌کردند که تمامی دنیا و جلوه‌های آن در برابر دیدگان شنونده رنگ می‌باخت تا آن جا که حتی شقی‌ترین دشمنان نیز به گریه می‌افتادند؟ [ صفحه ۴۱ ]

## ارتجاع، خطر بزرگ

## ارتجاع، خطر بزرگ

جهت بحث «عبرت‌های عاشورا» این است که: چه عواملی دست به دست هم داد تا بعد از حدود نیم قرن از هجرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله آن چنان فاجعه‌ای برای اسلام رخ داد تا امام حسین علیه‌السلام راهی جز فدا کردن خود و عزیزانش ندید؟! بررسی این عوامل می‌تواند مایه‌ی عبرتی برای حکومت نو پای جان گرفته‌ی جمهوری اسلامی باشد. چرا که وقتی انقلاب بزرگ پیامبر را آن عوامل به فاجعه‌ای بزرگ همچون کشته شدن حسین علیه‌السلام، این اسوه‌ی بزرگ صالحان تاریخ، کشانید، بی‌تردید اگر خدای ناکرده به جان انقلاب ما بیفتد همان بر سر انقلابمان خواهد آمد که بر انقلاب بزرگ پیامبر رفت؟ چه کنیم تا دیگر شاهد حادثه جانگداز عاشورای دیگر نباشیم؟! اگر عبرت‌های عاشورا را درست درک کنیم و عبرت‌آموز باشیم قطعاً شاهد آن حوادث نخواهیم بود، و گرنه.... خطر بزرگی که پیوسته همه‌ی انقلاب‌های آزادی بخش و از جمله [ صفحه ۴۲ ] انقلاب بزرگ پیامبر را که قرآن از آن به «بعثت» یاد می‌کند، تهدید کرده و می‌کند «ارتجاع» است ارتجاع یعنی بازگشت به بینش‌ها و ارزش‌ها و اعمال جاهلی. ارتجاع یعنی احیای جاهلیت، پشت پا زدن به ارزش‌های اصیل اسلامی و احیای دوباره‌ی ارزش‌های طاغوتی. این خطری است که قرآن نیز آن را پیش بینی کرده است. به هنگامی که در جنگ احد شایعه‌ی قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پخش شد تعداد زیادی از جبهه گریختند! قرآن کریم می‌گوید چرا؟ مگر شما برای شخص می‌جنگیدید؟ اگر آرمان و هدف خداست اگر پیامبر هم کشته شود باید پاسدار اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله باشید: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم و من یقلب علی عقبه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین»؛ [۴۰]. محمد صلی الله علیه و آله تنها فرستاده‌ی خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می‌گردید (و با مرگ او اسلام را رها کرده به دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهید کرد) و هر کس به عقب برگردد هرگز ضرری به خدا نمی‌زند و به زودی خداوند شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد. در این آیه‌ی شریفه بر سه نکته تأکید شده است: ۱. پیامبر هم همانند دیگر پیام‌آوران حق، رسالت ابلاغ پیام را دارد. همان گونه که پیامبران پیشین از دنیا رفتند، او هم روزی از این دنیا [ صفحه ۴۳ ] خواهد رفت: «انک میت و انهم میتون»؛ [۴۱] همانا تو می‌میری، آن‌ها نیز خواهند مرد». ۲. نباید مرگ پیامبر به معنای پایان پذیرفتن آرمان‌های بلند او باشد، شما باید با همان استقامت و نشاط زمان حیات او پس از درگذشت او راه او را پی گیرید. زیرا در این مکتب فرد پرستی جایگاهی ندارد و جایگاه اصلی از آن «آرمان گرایی» است. ۳. آن که ارتجاع به زبان خودتان است و خداوند از این رهگذر زیانی نخواهد دید که: «و قال موسی ان تکفروا أنتم و من فی الأرض جمیعاً فان الله لغنی حمید»؛ [۴۲]. و موسی به بنی اسرائیل گفت: اگر شما و همه‌ی مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زیانی نمی‌رسد) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایسته‌ی ستایش است. گر جمله‌ی کاینات کافر گردند بر دامن کبریا نشیند گرداز آیه‌ی مذکور استفاده می‌شود که نگرانی ارتجاع امت پس از پیامبر قابل پیش بینی بوده است. ارتجاعی که عامل اساسی آن پاسداران ارزش‌های جاهلی یعنی کفارند. آنان هستند که به صورت مرئی یا نامرئی به احیای آن ارزش‌ها می‌پردازند. «یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی أعقابکم فتقلبوا خاسرین»؛ [۴۳]. [ صفحه ۴۴ ] ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از کسانی که کافر شده‌اند اطاعت کنید شما را به عقب باز می‌گردانند و

سرانجام زیانکار خواهید شد». متأسفانه بعد از پیامبر اکرم همین عوامل دست به کار شدند و زمینه ساز ارتجاع امت به قهقرا شدند. این عوامل ارتجاع را امام علی علیه‌السلام می‌شناخت. آنان حتی وقتی در بحرانی‌ترین شرایط مولا - یعنی تنهایی حضرت - منافقانه به محضر حضرت آمدند و اعلان آمادگی برای حمایت از او کردند، دست رد به سینه‌ی آن‌ها زد: مدعی خواست که آید به تماشا که راز دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد «ابوسفیان»، این دشمن دیرینه‌ی اسلام، در همان روزهای آغازین غضب خلافت محضر مولا آمد و به حضرت عرض کرد: آمده‌ام با شما به عنوان خلیفه! بیعت کنم و گفت: اگر اجازه دهی با جمعی انبوه، سواره و پیاده از تو حمایت خواهم کرد! امام علیه‌السلام درخواست او را رد کرد و به او فرمود: تو پیوسته به اسلام و مسلمین کینه داشته‌ای. [۴۴]. انحراف سیاسی و فرهنگی دست به دست هم داد تا سرانجام آرمان‌های بلند اسلام، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود را فدای تحقق آن کرد، فراموش شد. ارزش والای ایثار و فداکاری در راه خدا و شهادت طلبی جای خود را به دنیاپرستی داد. [صفحه ۴۵] ارزش الهی احساس مسئولیت در برابر گناه، جای خود را به بی‌تفاوتی داد. خوبان و نخبگان و چهره‌های مورد تأیید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طرد شده، مطرودان پیامبر و تبعید شدگان به امر حضرت، بازگشته و در عالی‌ترین سطوح خلافت نفوذ کردند! و این یعنی ارتجاع! ارتجاع تا آن جا ادامه یافت که امام حسین علیه‌السلام به این باور رسید که اگر دست به قیام خونین نزد و جان خود و عزیزانش را فدای مکتب نکند چه بسا دیگر ناامنی از اسلام نماند. چه عواملی سبب شد تا این ارتجاع جا بگیرد؟ چگونه این عوامل فاجعه‌ی جانگداز عاشورا را آفریدند؟ چند عامل نقش اساسی در تکوین حادثه‌ی عاشورا داشت: ۱. کنار گذاردن وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ویژه در مورد رهبری امت پس از خود؛ ۲. رنگ باختن معنویت؛ ۳. افول غیرت دینی؛ ۴. کوتاهی خواص از ادای رسالت خود. [صفحه ۴۹]

## عوامل زمینه ساز حادثه‌ی عاشورا

### کنار گذاشتن وصایای نبی اکرم

#### اشاره

پیامبر بزرگ به عنوان رهبر تیزبین و بصیر امت به خوبی حوادث دردناک پس از خویش را پیش بینی می‌کرد و به عنوان ناصح و دلسوز امت راه نجات را پیش روی امت گذارد که آن عبارت بود از: «تمسک به قرآن و عترت». در حدیث متواتر فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا أبدا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ [۴۵]. همانا من دو یادگار گرانها را بین شما باقی گذاردم؛ یکی کتاب خداست و آن دیگر عترت من، تا زمانی که به این دو چنگک زنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو تا قیامت تفکیک ناپذیرند». در این روایت شریف راه‌هایی امت از فتنه‌ها، تمسک به کتاب و [صفحه ۵۰] عترت معرفی شده است؛ یعنی صرف دم زدن از کتاب یا عترت کافی نیست، آن چه مهم است عمل به کتاب خدا و پذیرش رهبری و ولایت عترت است. کتاب خدا به عنوان بهترین آیین نامه‌ی حیات طیبیه‌ی الهی و هدایتگر به استوارترین راه‌های سعادت: «ان هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم؛ [۴۶]. این قرآن مردم را به آیینی که مستقیم‌ترین و پا برجاسترین آیین‌هاست هدایت می‌کند». در عرصه‌ی اعتقادات و قوانین اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حکومتی، بهترین عقاید درست و قوانین زندگی ساز در این کتاب است. در عرصه‌ی اخلاق، بهترین برنامه‌های اخلاقی که تأمین کننده‌ی سعادت این جهان و آخرت مردم است، در این کتاب عرضه شده است. لیکن این کتاب آنگاه نقش هدایتی خود را ایفا خواهد کرد که در کنار «عترت» باشد و مفسر آن، خاندان پیامبر علیهم‌السلام و عترت پاکش، یعنی امامان معصوم علیهم‌السلام، باشند. این کتاب هم مفسر می‌خواهد، و هم پاسدار حریم احکام آن. و این هر دو (تفسیر، پاسداری) رسالت عترت است. و به حق قرآن منهای عترت «مهجور و غریب» است و جا دارد که پیامبر در قیامت از امت

گله کند که: «و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا؛ [۴۷]. پیامبر گفت ای پروردگار من، قوم من ترک قرآن گفتند». [ صفحه ۵۱] امام راحل در وصیت‌نامه سیاسی، الهی خویش سوگنامه غربت قرآن و عترت را چنین ترسیم فرموده‌اند: اکنون ببینیم چه گذشته است بر کتاب خدا، این ودیعه‌ی الهی و ما ترک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله. مسایل اسف‌انگیزی که باید بر آن خون گریه کرد، پس از شهادت حضرت علی علیه‌السلام شروع شد. خودخواهان و طاغوتیان، قرآن را وسیله‌ای کردند برای حکومت ضد قرآنی و مفسران حقیقی قرآن و آشنایان به حقایق را که سراسر قرآن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دریافت کرده بودند و ندای «انی تارک فیکم الثقلین» در گوششان بود با بهانه‌های مختلف و توطئه‌های از پیش تهیه شده آنان را عقب زده و با قرآن، در حقیقت قرآن را که برای بشریت تا ورود به حوض، بزرگ‌ترین دستور زندگی بوده و هست، از صحنه خارج کردند و بر حکومت عدل الهی که یکی از آرمان‌های این کتاب مقدس بوده و هست، خط بطلان کشیدند و انحراف از دین خدا و کتاب و سنت الهی را پایه‌گذاری کردند تا کار به جایی رسید که قلم از شرح آن شرمسار است و هر چه این بنیان کج به جلو آمد کجی‌ها و انحراف‌ها افزون شد. [۴۸]. «غربت قرآن و عترت» یک وجه تشابه قرآن و عترت است، همان‌گونه که قرآن مهجور شد، امام علی علیه‌السلام و فرزندان معصومش نیز تنها ماندند. امام علی علیه‌السلام فرمود: مازلت منذ قبض رسول الله مظلوما؛ [۴۹]. من از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته مظلوم بوده‌ام». [ صفحه ۵۲] قرآن کتاب همه‌ی قرون و اعصار است، و امامان نیز هدایتگر همه‌ی نسل‌ها، نه قرآن کهنه خواهد شد نه عترت. بالا-تر آن که گذشت زمان جلوه‌های بیش‌تری از قرآن و عترت را به نمایش می‌گذارد. در سخنی از ابن عباس نقل شده است: «القرآن یفسره الزمان؛ گذشت زمان قرآن را تفسیر می‌کند». در روایتی حضرت امام رضا علیه‌السلام از جد بزرگوارش امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که شخصی از حضرت پرسید: چرا پیوسته با انتشار قرآن و بحث از آن بر تازگی و طراوت آن افزوده می‌شود؟ حضرت فرمود: «لأن الله تبارک و تعالی لم یجعل له زمان دون زمان ولا لناس دون ناس؛ فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض الی یوم القیامة؛ [۵۰]. زیرا که خداوند قرآن را برای زمان خاص یا مردمی خاص قرار نداده؛ بنابراین قرآن همیشه و نزد هر قومی تازه است». همین طراوت را ما در عترت می‌بینیم. سؤالی سالیان سال در ذهن‌ها مطرح بود که با این که امام علی علیه‌السلام می‌دانست به شهادت می‌رسد چرا شب نوزدهم به مسجد رفت؟ با این که امام حسین علیه‌السلام می‌دانست کشته می‌شود چرا به کربلا رفت؟ و... پاسخ همه این سؤالات آن بود که برای آنان تکلیف بود که آن راه را پیش گیرند و علم به شهادت مانع ادای وظیفه نیست، و شهادت در راه ادای تکلیف «القای نفس در تهلکه» نمی‌باشد، بلکه پشت پا زدن به تکلیف، خود نوعی خودکشی است! این جواب بارها گفته می‌شد ولی برای بسیاری ملموس و عینی [ صفحه ۵۳] نمی‌شد، رزمندگان کفر ستیز اسلام در هشت سال دفاع مقدس پاسخ عملی و عینی به سؤال فوق را عرضه کردند، بسیاری از آنان می‌دانستند که در عملیاتی که در پیش دارند به شهادت می‌رسند ولی عاشقانه به استقبال آن می‌رفتند، چرا که وظیفه، حضور مردانه در آن میدان بود! آیا نمی‌توانیم بگوییم با گذشت هزار و چهار صد سال زمان پرده از گوشه‌ای از چهره‌ی نورانی امامان برداشته شده است. درباره‌ی صلح امام حسن علیه‌السلام کتاب‌ها نوشته شد و سخنرانی‌ها ایراد گردید، ولی هرگز به اندازه‌ای که پذیرش قطعنامه از سوی امام راحل - قدس سره - پرده از اسرار آن نرمش قهرمانانه برداشت، آن کتاب‌ها و خطابه‌ها نتوانست به این میزان روشنگر باشد. کسی را یارای پی بردن به عمق قرآن نیست، چرا که قرآن کلام خداست، و ملکیان را چه رسد که راه در حریم ملکوتیان بیابند؟! آری تنها پیامبر و آل او، این انوار تابناک الهی، در سایه قرب به حضرت حق، و فنای در جمال و جلال او به این حریم راه می‌یابند ولی دیگران هرگز! و اگر کسی چنین ادعایی کند ادعایی است گزاف! امام علی علیه‌السلام فرمود: «القرآن ظاهره انیق و باطنه عمیق؛ [۵۱]. قرآن ظاهری زیبا و باطنی عمیق دارد». میزان بهره‌وری هر کسی که در کنار اقیانوس گسترده‌ی قرآن قرار می‌گیرد به اندازه ظرفیت وجودی اوست، همین ویژگی را «عترت» نیز [ صفحه ۵۴] دارا هستند. آنان نیز دریای ناپیدا کرانه‌اند و هر کس به هر میزان که از آنان شناخت پیدا کند در حقیقت به میزان ظرفیت وجودی خود از آنان آگاهی یافته است و شخصیت

آنان فوق آن است. امام راحل - قدس سره - در بخشی از پیام خویش به مناسبت برگزاری هزاره‌ی نهج‌البلاغه در اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ درباره‌ی امام علی علیه‌السلام چنین فرمودند: ما درباره‌ی شخصیت علی بن ابی‌طالب از حقیقت ناشناخته‌ی او صحبت می‌کنیم یا شناخت محبوب و مهجور خود؟ اصلاً علی علیه‌السلام یک بشر ملکی و دنیوی است که ملک‌یان از او سخن گویند یا یک موجود ملکوتی است که ملکوتیان او را اندازه‌گیری کنند؟ اهل عرفان درباره‌ی او جز با سطح عرفانی خود و فلاسفه‌ی الهیون جز با علوم محدوده‌ی خود با چه ابزاری می‌خواهند به معرفی او بنشینند؟ تا چه حد او را شناخته‌اند، تا ما مهجوران را آگاه کنند، دانشمندان اهل فضیلت و عارفان اهل فلسفه با همه‌ی فضایل و با همه‌ی دانش ارجمندشان آن چه از آن جلوه‌ی تام حق دریافت کرده‌اند در حجاب وجود خود و در آینه‌ی محدود نفسانیت خویش است و مولا غیر از آن است. [۵۲]. درباره‌ی حضرت زهرا علیها‌السلام نیز فرمودند: تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است در فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام جلوه کرده بوده است... یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معنای انسان... او زن معمولی نیست، او موجود ملکوتی است که [صفحه ۵۵] در عالم به صورت انسان ظاهر شده است، بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است؛ زنی که تمام خاصه‌ها انبیا در اوست، زنی که اگر مرد بود نبی بود، زنی که اگر مرد بود به جای رسول الله صلی الله علیه و آله بود... از مرتبه‌ی طیبیت شروع کرده است، حرکت کرده است، حرکت معنوی، با قدرت الهی، با دست غیبی، با تربیت رسول الله صلی الله علیه و آله این مراحل را طی کرده است تا رسیده است به مرتبه‌ای که دست همه از او کوتاه است. [۵۳]. از قرآن کریم برداشت‌های مختلفی شده است، و هر کسی به تناسب ذوق و استعداد خود سراغ قرآن رفته است؛ فیلسوف معارف فلسفی قرآن را می‌گیرد، عارف سراغ معارف عرفانی قرآن می‌رود، برای ادیب جلوه‌های ادبی قرآن زیبا جلوه می‌کند، همین ویژگی را امامان علیهم‌السلام دارند، و برای نمونه کافی است تنها نگاهی به چهره‌ی جامع نور گستر امام علیه‌السلام ببینید. به تعبیر استاد شهید مطهری رحمه‌الله: به طور کلی روح علی یک روح وسیع و همه‌جانبه و چند بعدی است و همواره به این خصلت ستایش شده است. او زمامداری است عادل، عابدی است شب‌زنده‌دار، در محراب عبادت گریان و در میدان نبرد خندان است. سربازی است خشن و سرپرستی است مهربان و رقیق القلب، حکیمی است ژرف‌اندیش، فرماندهی است لایق، او هم معلم است و هم خطیب و هم قاضی و هم مفتی و هم کشاورز و هم نویسنده، او انسان کامل است و بر همه‌ی دنیا‌های روحی بشریت محیط است. [۵۴]. [صفحه ۵۶] دیگر امامان نیز همین ویژگی را دارند که «کلهم نور واحد» اما افسوس که نگذاشتند این انوار تابناک جلوه‌گری کرده جهان بشریت را با نور گسترده‌ی معارفشان، بیش از این که هست روشن کنند. در بعضی روایات آمده است: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه صدای خود را به تلاوت قرآن مجید و کلمات شیرین و جذاب و پر‌محتوای خداوند بلند می‌کرد، مشرکان مردم را از او دور می‌کردند و می‌گفتند: سوت و صفیر بکشید و صدا را به شعر بلند کنید تا سخنان او را نشنوند. [۵۵]. همه‌ی این جنجال‌ها و سردادن گفتار لغو، برای آن بود که جلو جاذبیت قرآن را بگسزند، ولی نتوانستند و آرمان بلند پیامبر و شعاع قرآن روز به روز گسترده شد و سراسر جهان را در نور دید. همین سرنوشت را اهل بیت نیز داشتند؛ هم آن آغاز را و هم آن فرجام را! بمباران تبلیغات علیه عترت به راه انداختند، ده‌ها روایت دروغ علیه آنان و صدها روایت در - به اصطلاح - مناقب دشمنان اهل بیت جعل و منتشر کردند تا سیمای نورانی آنان در هاله‌ای از ابرهای تاریک تبلیغات دشمن قرار گیرد، اما همان گونه که تلاش‌های مذبوحانه‌ی دشمنان قرآن کارگر نیفتاد، در مورد عترت هم بی‌تأثیر شد و سیمای نورانی اهل بیت از پس ابرها برای حق طلبان جلوه‌گری کرد. بهانه‌جویی‌ها در مورد قرآن بسیار بود، بهانه‌هایی که تنها پوششی برای حق‌ناپذیری بود. [صفحه ۵۷] گاه می‌گفتند: چرا قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد که ثروت آن چنانی ندارد و بر یکی از ثروتمندان دو شهر بزرگ مکه و طایف نازل نشد. [۵۶]. گاه می‌گفتند: این قرآن از بت‌های ما بدگویی کرده است، اگر قرآن دیگر بیاوری که این چنین نباشد به آن ایمان می‌آوریم. [۵۷]. گاه می‌گفتند: چرا این قرآن به تدریج نازل شده یک مرتبه از آسمان فرود نمی‌آید. [۵۸]. اینان نمی‌دانستند که قرآن کتاب «تربیت و هدایت» است و روح تربیت



«تدریج» است. یعنی همان‌گونه که در عالم گیاهان تربیت گل نیاز به زمان دارد و باید به تدریج پرورش یابد، تربیت انسان‌ها نیز این چنین است و باید قدم به قدم این راه طی شود. این‌ها برخی از بهانه‌های مشرکان برای نپذیرفتن هدایت حق بود. همین سرنوشت را «عترت» داشتند. به راستی چرا پس از پیامبر سراغ علی علیه‌السلام برای خلافت نرفتند؟! پاسخ آن است که دلیلی جز بهانه نداشتند! این که سن علی برای حکومت کم است. این که او پدران و برادران و بستگان برخی از تازه مسلمانان را در جنگ‌ها کشته، می‌ترسیم آنان تسلیم او نشوند! این که او اهل مزاح است و... روح سخن این است که این‌ها همه بهانه بود و بس! پیامبر گرامی [ صفحه ۵۸] اسلام صلی الله علیه و آله به امر خداوند علی علیه‌السلام را طبق روایت متواتر و صحیح غدیر به امامت امت نصب کرد و صلاح امت را در پیروی از او دید، اما فرصت طلبان با این بهانه‌های واهی امت را به مدت ۲۵ سال از امامت امام حق علی علیه‌السلام محروم کردند و پس از آن که مردم با حضرت بیعت کردند در طول حدود پنج سال حکومت حضرت هم، پیوسته جنگ‌ها علیه آن حضرت به راه انداختند و نگذاشتند شجره‌ی طیبه‌ی حکومت مولا- جان بگیرد؛ زیرا می‌دانستند جان گرفتن حکومت مولا همان، و افول ارزش‌های طاغوتی که اینان پاسدار آن بودند همان! که حضرتش فرمود: «لو ثبت قدمای لغیر کثیرا من الأمور؛ اگر حکومتم استحکام می‌یافت بسیاری از امور را تغییر می‌دادم».

### تمسک به قرآن و عترت

پیامبر اسلام راه نجات امت از بحران‌ها را تمسک به قرآن و عترت می‌دید. تمسک یعنی چنگ زدن عملی به این دو یادگار پیامبر! تمسک یعنی پیروی از رهنمودهای کتاب و عترت. ارتجاع امت از آن جا شروع شد که جای تمسک به احکام بلند و نورانی قرآن را، تمسک به جلد و ظاهر آن گرفت. همان‌ها که گفتند «حسبنا کتاب الله؛ کتاب خدا ما را بس است»، در واپسین لحظات عمر مبارک نبی اکرم صلی الله علیه و آله کتاب خدا را زیر پا گذاشتند، کتابی که به صراحت می‌گوید: [ صفحه ۵۹] «وما ينطق عن الهوى - ان هو الا وحى يوحى؛ [۵۹]. سخن از روی هوای نفس نمی‌گوید، نیست این سخن جز آن چه بدو وحی می‌شود». اینان در مقابل حضرت که درخواست قلم و دوات کرد با کمال جسارت و بی‌پروایی گفتند: «ان الرجل ليهجر؛ او هزیان می‌گوید!». این کنار زدن قرآن، آن هم در زمانی که پیامبر هنوز در قید حیات است، نبود؟! مگر این صریح قرآن نبود که در برابر حکم خدا و رسول تسلیم باشید، و با آن مخالفت نکنند: «و ما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله أمرا أن يكون لهم الخيرة من أمرهم و من يعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلّالا مبينا؛ [۶۰]. هیچ مرد و زن مؤمنی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش به چیزی امر کردند، اختیاری از خود داشته باشند و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکار گرفتار شده است». پس چرا این همه موضعگیری صریح در برابر نص قرآن و نص دستور پیامبر گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله شد. نمونه‌ها در تاریخ اسلام فراوان است. این مرثیه‌ی غربت قرآن است! آنان که باید پیشرو عمل به قرآن باشند با قرآن این چنین رفتار کردند. همین رفتار دردناک را با عترت نیز داشتند؛ مگر اجر رسالت «مودت فی القربی» نبود. [ صفحه ۶۰] «قل لا أسئلكم عليه أجرا الا المودة فی القربی؛ [۶۱]. بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم». پس چرا با پاره‌ی تن پیامبر حضرت صدیقه‌ی طاهره علیها‌السلام آن چنان رفتار ظالمانه شد؟! اگر هر چیزی قابل انکار باشد این قابل انکار نیست که فاطمه را اذیت کردند و حضرت ناراضی از اذیت کنندگانش به دیدار خدا رفت و این نفرت را با وصیت مظلومانه‌اش (مخفی بودن مراسم و قبر او) برای همیشه جاوید کرد. آیا امام علی علیه‌السلام در افتخارات فراوانش بدیلی دارد؟! هرگز! تاریخ اسلام چهره‌ای را به درخشانی امام علی علیه‌السلام نمی‌شناسد! ورق ورق کتاب زندگی امام علی علیه‌السلام سند افتخار اوست! همین لیاقت‌ها بود که پیامبر به امر خداوند امام علی علیه‌السلام را به امامت منصوب کرد. سعادت امت در آن بود که با جان و دل این وصیت ناصحانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شنیدند و عمل می‌کردند و سرلوحه برنامه زندگی خود را قرآن، و رهبران خود را عترت قرار می‌دادند. ولی افسوس که

چنین نشد و سرانجام علی خانه‌نشین شد!! ابوذر و خوبان اصحاب پیامبر مطرود شدند! بیت‌المال چپاول شد! منحرفان و فرصت طلبان در عالی‌ترین سطوح خلافت نفوذ کردند. نامحرمان ارمغان بزرگ پیامبر را به غارت بردند و سرانجام، گل [ صفحه ۶۱ ] خوشبوی رسول الله صلی الله علیه و آله سالار شهیدان ابی‌عبدالله علیه‌السلام راهی جز فدا کردن خود و عزیزانش ندید. و این عبرتی بزرگ است برای صاحبان بصیرت. این عبرت می‌گوید: پاسداران انقلاب بزرگ اسلامی باید همواره حریم آن را با تمسک به کتاب و عترت، و با گوش جان سپردن و عمل کردن به وصیت نامه‌ی سیاسی - الهی امام راحل که در حقیقت تفسیر زنده کتاب و عترت است، انقلاب عزیزمان را از آفات بیمه کنند؛ ان شاء الله. [ صفحه ۶۵ ]

## رنگ باختن معنویت

### اشاره

از عوامل مهم زمینه‌ساز حادثه عاشورا کم رنگ شدن معنویت در جامعه‌ی آن روز مسلمانان بود. مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در این زمینه می‌فرماید: دو عامل از عوامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن صلات و نماز است؛ یعنی فراموش کردن خدا و معنویت از زندگی و فراموش کردن خدا و جدا کردن حساب معنویت از زندگی و فراموش کردن توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب توفیق از خدای متعال و توکل بر خدا و کنار گذاشتن محاسبات خدایی از زندگی و عامل دوم «اتبعوا الشهوات»؛ یعنی دنبال شهوترانی‌ها و هوسرانی‌ها و در یک جمله دنیاطلبی‌ها رفتن و جمع‌آوری ثروت و مال بودن و التذاذ و به دام شهوات دنیا افتادن و اصل دانستن این‌ها و فراموش کردن آرمان‌ها، این درد اساسی و بزرگ ماست، ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. [ صفحه ۶۶ ]

## نقش معنویت در دعوت انبیا

### اشاره

در تاریخ بشر دو نوع انقلاب به چشم می‌خورد: ۱. انقلاب‌های غیر الهی، آنان که انگیزه‌ای جز مسایل مادی نداشتند، اگر خیلی انسانی فکر می‌کردند در پی بهبود رفاه حال دیگران بودند و اگر نه فقط به خود می‌اندیشیدند و بس! ۲. انقلاب‌های الهی که قرآن کریم از آن به عنوان «بعثت» یاد می‌کند: «كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين؛ [۶۲]. مردم (در آغاز) یک دسته بیش‌تر نبودند (و تضادی در بین آن‌ها وجود نداشت. تدریجا جوامع و طبقات به وجود آمد) خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انذار کنند». «بعثت» را عالمان لغت به «اثاره» معنا کرده‌اند [۶۳] که به معنای زیر و رو کردن است. و این واژه مرادف با «انقلاب» است. و به حق انبیا انقلاب بزرگی در بشر به وجود آوردند، اگر آنان و انقلاب الهی‌شان نبود، امروز نامی از انسانیت و ارزش‌های انسانی نبود. ستون فقرات این انقلاب بزرگ دعوت مردم به خدا و بریدن از طاغوت بود. و این یعنی دعوت به معنویت: «و لقد بعثنا فی کل أمة رسولا- أن اعبدوا اله و اجتنبوا الطاغوت؛ [۶۴]. [ صفحه ۶۷ ] و تحقیقا ما در هر امتی پیامبر برانگیختیم که خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید». همه‌ی پیامبران آمده‌اند تا بشر بریده از حضرت حق را با خداوند آشتی دهند و به سوی او هدایت کنند: «یا أیها النبی انا أرسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا - و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا؛ [۶۵] ای پیامبر ما تو را فرستادیم تا شاهد و مژده دهنده و بیم دهنده باشی و مردم را به فرمان خدا به سوی الله بخوانی و چراغی تابناک باشی». هیچ پیامبری با وعده‌ی نان، مسکن، آزادی! مردم را دعوت به مکتب نکرده است. بلی بی‌تردید پیامبران در پی ساختن یک جامعه‌ی آباد به معنای دقیق کلمه، یعنی جامعه‌ای که سیاستش، فرهنگش، اقتصادش و.. آباد باشد، بودند. آن‌ها بی‌تردید در پی آن

بودند که انسان‌ها را به گونه‌ای بسازند که خود عدالت گستر باشند: «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب والمیزان ليقوم الناس بالقسط؛ [۶۶]. و تحقیقا ما پیامبرانمان را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند». انبیا با دلایل روشن، کتاب و میزان و سلاح، در پی آن بودند که مردم را به گونه‌ای بسازند که خود مجری عدالت گشته این راه را با پای [صفحه ۶۸] خویش بپویند. هدف نهایی «دعوت الی الله» است و آشتی مردم با خدا، انس با او، عشق به او، انقطاع به حضرتش! غایه الغایات همه‌ی این‌ها آن است که «عبودونی لا یشرکون بی شیئا»؛ فقط بندگی خدا منهای شرک. یعنی رفاه آری! آبادانی آری! اصلاح وضع سیاسی و امنیتی آری! اما همراه با معنویت. رفاه و توسعه منهای معنویت راه و روش انبیا و خوبان نیست. جامعه‌ی مطلوب قرآنی، جامعه‌ای است که از جهت فرهنگی کاملاً توسعه یافته است. معنویت، یعنی دعوت انسان‌ها به خداوند، روح اصلی دعوت همه انبیا بوده و جامعه‌ی مطلوب اسلامی، جامعه‌ای است که ستون فقرات همه‌ی برنامه ریزی‌هایش را این اصل تشکیل دهد.

### معنویت در انقلاب عظیم پیامبر

#### اشاره

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدت ۲۳ سال تمام توان خویش را به کار برد تا در تار و پود جامعه معنویت، یعنی بینش‌ها و ارزش‌های الهی را جایگزین سازد. در این راستا سالت خویش را با دعوت به مبدأ و معاد آغاز کرد. سوره‌های کوچک آخر قرآن، سوره‌های آغازین بعثت است که محور اصلی آن‌ها مبدأ و معاد است. او انسان‌ها را با این باور پرورید و به حق موفق شد. [صفحه ۶۹] این روش باید الهام بخش همه‌ی مربیان جامعه باشد، که تربیت الهی را باید با تحکیم مبانی عقیدتی شروع کرد که در این صورت انسان‌هایی تربیت می‌شوند که تا مرز شهادت از آرمان و عقیده‌ی حق خود دفاع می‌کنند.

### انقلاب ارزش‌ها در بعثت پیامبر

#### اشاره

پیامبر گرامی اسلام شالوده‌ی کار خویش را بر اعتقادات گذاشت و در پی آن به «انقلاب در ارزش‌ها» پرداخت. با ارزش‌های طاغوتی به ستیز پرداخت و ارزش‌های الهی را جایگزین آن‌ها ساخت.

#### نژاد

در جامعه‌ی جاهلی در طول تاریخ «نژاد» حرف اول را می‌زد. ترجیع‌بند اکثر دشمنان انبیا در برابر این سؤال که چرا بت پرستید؟ این بوده است که پدرانمان چنین بودند! پس ما هم باید چنان باشیم: «و کذلک ما أرسلنا من قبلك فی قریه من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا اباؤنا علی أمه و انا علی آثارهم مقتدون؛ [۶۷]. بدین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری انذار کننده نفرستادیم مگر این که ثروتمندان مست و مغرور گفتند: پدرانمان آیینی داشتند و ما به اعمال آن‌ها اقتدا می‌کنیم». عصر جاهلیت زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله نیز مبتلا به همین ضد ارزش [صفحه ۷۰] «قد است فوق العاده‌ی نژاد» بود: «و اذا قیل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علی اباؤنا؛ [۶۸]. هنگامی که به آن‌ها گفته شود از آن چه خدا نازل کرده پیروی کنید می‌گویند: نه، ما از



آیینی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم.

## تکاثر

دیگر ارزش طاغوتی «تکاثر» و فزون طلبی در مال و اولاد بود. برای آنان ثروت و اولاد و اقوام بیش‌تر یک ارزش بود: مترفان یعنی ثروتمندان مغرور از خدا بی‌خبر که در طول تاریخ با قدرت‌های باطل گره خورده بودند، در برابر انبیا جبهه می‌گرفتند و حاضر نبودند حتی یک گام هم با انبیا همراه باشند، چون می‌گفتند ما به تمام آن چه شما مبعوث شده‌اید کافریم! در آیه‌ی بعد منطق طاغوتی آن‌ها چنین بیان شده است: «و قالوا نحن أكثر أموالا و أولادا و ما نحن بمعذبين»؛ [۶۹]. گفتند: اموال و اولاد ما از همه بیش‌تر است (و این نشانه‌ی عنایت خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد. ارزش را تنها منحصر در مال و قدرت‌های مادی و افراد خود می‌دانند و حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چارچوب تصور می‌کنند. این ارزش همیشه طاغوتیان بوده است: ثروت و امکانات مادی! [صفحه ۷۱] مشرکان ثروتمند قوم نوح نیز می‌گفتند: چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته‌اند و منظورشان از پستی، نداشتن مال و ثروت بود! «قالوا أنؤمن لك و اتبعك الازذلون»؛ [۷۰]. آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که فرومایگان پیرو تو هستند. طاغوتیان عصر پیامبر نیز از این که قرآن بر مرد تهیدستی نازل شده تعجب کرده می‌گفتند: «لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم»؛ [۷۱]. چرا این قرآن بر شخصیت بزرگ و مرد ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است؟! در دید طاغوتی اینان «ثروت» ارزش است و ثروتمندان «ارزشمندان» جامعه هستند. در سوره تکاثر ارزش طاغوتی کثرت افراد و جمعیت مورد نکوهش قرار گرفته است: «بسم الله الرحمن الرحیم - الهیکم التکاثر - حتی زرتم المقابر»؛ [۷۲]. بنام خداوند رحمان و رحیم. تفاخر و تکاثر شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل کرده) تا آن جا که به زیارت قبرها رفته قبور مردگان خود را هم برشمردید. از آیات فوق استفاده می‌شود که قبایلی از قریش بر کثرت جمعیت و [صفحه ۷۲] افراد خود تفاخر می‌کردند تا آن جا که برای بالا بردن آمار افراد قبیله به گورستان می‌رفتند، و قبرهای مردگان خود را می‌شمردند. در نظر اینان بزرگ بودن یک قبیله فخری محسوب می‌شد.

## مبارزه با نژاد پرستی

انقلاب بزرگ و تحولی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آورد آن بود که به مبارزه با این ضد ارزش‌ها پرداخت و صراحتا اعلام کرد که: نژاد ملاک افتخار نیست. حضرت در اولین سخنرانی پس از فتح مکه فرمود: «ان الله تبارک و تعالی قد اذهب عنکم بالاسلام نخوة الجاهلة و التفاخر بآبائها و عشائرها. ایها الناس انکم من آدم و آدم من طین، ألا و ان خیرکم عندالله و اکرمکم الیوم أتقاکم و أطوعکم له؟ ای مردم، خداوند در پرتو اسلام افتخارات دوران جاهلیت و مباحات به انساب را از میان شما برداشت. همگی فرزند آدمید و او از گل آفریده شده است. بهترین شما نزد خدا و گرامی‌ترین شما امروز باتقواترین و مطیع‌ترین در برابر خداوند است». سپس فرمود: «ان الناس من عهد آدم الی یومنا هذا مثل أسنان المشط لافضل للعربی علی العجمی ولا للأحمر علی الأسود الا بالتقوی»؛ [۷۳]. همه‌ی مردم در روزگار گذشته و حال مانند دانه‌های شانه مساوی و [صفحه ۷۳] برابرند و عرب و عجم و گندمگون بر سیاه برتری ندارند و ملاک فضیلت تقواست. در حدیثی دیگر فرمود: «کلکم بنو آدم خلق من تراب و لیتنهین قوم یفخرون بآبائهم أولیکونن أهون علی الله من الجعلان»؛ [۷۴]. همه‌ی شما فرزندان آدمید و آدم از خاک آفریده شده؛ از تفاخر به پدران پرهیزید و گر نه نزد خدا از حشراتی که در کثافت غوطه‌ورند پست‌تر خواهید بود.

## مبارزه با تکاثر در اموال و اولاد

درباره‌ی ارزش اولاد و بستگان نیز، منطق صریح قرآن آن است که این‌ها ارزش ذاتی ندارند. آری فرزندان صالح سرمایه‌ای ارزشمندند اما نفس زیاد بودن آن‌ها ارزش محسوب نمی‌شود: «و ما أموالکم و لا أولادکم بالتی تقرّبکم عندنا زلفی الا من آمن و عمل صالحا فأولئک لهم الضعف بما عملوا و هم فی الغرفات آمنون»؛ [۷۵]. اموال و فرزندان چیزی نیست که شما را به ما نزدیک سازد مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام دادند که پاداش اینان به سبب اعمالشان دو برابر است و ایمن در غرفه‌های بهشت هستند». مفهوم آیه این است که هرگز ثروت و فرزندان معیار ارزش نیستند. معیار «ایمان و عمل صالح» است و اگر اموال و اولاد در این مسیر قرار [صفحه ۷۴] گیرند سرمایه‌ای مغتنم برای خود و پدر و مادرند و مایه قرب به حضرت حقند. تکلیف آن است که مراقب باشیم اموال و اولاد ما را از یاد خدا باز نداشته، در دو راهی‌های خدا و این‌ها، خدا را برگزینیم: «یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم أموالکم و لا أولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فأولئک هم الخاسرون»؛ [۷۶]. ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند و هر که چنین کند زیانکار است». «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آباءکم و اخوانکم أولیاء ان استحبوا الفکر علی الایمان و من یتولهم منکم فأولئک هم الظالمون»؛ [۷۷]. ای کسانی که ایما آورده‌اید پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید، اگر آن‌ها کفر را بر ایمان مقدم شمردند و هر کس از شما دوستشان دارد از ستمکاران خواهد بود». بدین ترتیب قرآن کریم خط بطلانی بر این ارزش جاهلی کشید که فرزندان و بستگان به عنوان یک ارزش ذاتی مطرح باشند.

## مبارزه با ثروت پرستی

### اشاره

«ثروت» نیز از دیدگاه قرآن و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ارزش نیست، بلی اگر از راه مشروع به دست آید و در راه خدا صرف شود ارزش است؛ «ثروت» به خودی خود یک ارزش نیست و نباید ثروتمندان خود را از [صفحه ۷۵] دیگران برتر ببینند. درست همان را که در جاهلیت به عنوان یک ارزش می‌دیدند، اسلام عزیز بی‌ارزش تلقی کرد: جمعی از ثروتمندان مستکبر و اشراف از خود راضی عرب به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و به پیامبر عرض کردند: اگر این پابرنه‌ها را که بوی آن‌ها مشام انسان را آزار داده و از فرط فقر لباس خشن و پشمینه در تن دارند، یعنی سلمان، ابی ذر، خباب و...، از خود دورسازی ما نزدت خواهیم آمد، در مجلس نشست خواهیم نشست و از سخنان بهره خواهیم گرفت و در یک کلام مسلمان می‌شویم! در این هنگام آیه ذیل نازل شد: «و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هویه و کان أمره فرطاً»؛ [۷۸]. با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند و تنها خشنودی خدا را می‌جویند، هرگز چشم‌های خود را به خار زینت‌های دنیا، از آن‌ها بر مگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن؛ همان‌ها که پیروی هوای نفس کردند و در کارهایشان اسراف می‌ورزند». این آیه به پیامبر دستور داد هرگز تسلیم این سخنان فریبنده تو خالی نشود و همواره در دوران زندگی با افراد باایمان و پاک دلی چون سلمان و ابوذر باشد، هر چند دستشان از ثروت دنیا تهی و لباسشان پشمینه است. [صفحه ۷۶] به دنبال نزول این آیه پیامبر به جست و جوی این مؤمنان مخلص پرداخت (که گویا با شنیدن این سخن ناراحت شده و به گوشه‌ای از مسجد رفته و عبادت پروردگار پرداختند). سرانجام آن‌ها را در آخر مسجد در حالی که به ذکر خدا مشغول بودند یافت فرمود: حمد خدا را که نمردم تا این که چنین دستوری به من داد که با امثال شما باشم که زندگی و مرگ با شما خوش است «معکم المحیا و معکم الممات». [۷۹]. با این روش پیامبر بزرگ عملاً اثبات کرد که ارزش در این مکتب ایمان است نه «پول و ثروت». امام علی علیه السلام فرمود: «ومن أتى غنیا فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دینه»؛ [۸۰]. کسی که نزد ثروتمندی رود و به خاطر ثروتش در برابر او فروتنی کند، دو سوم دینش از دست رفته است. در

سخنی دیگر امام علی علیه‌السلام تکبر فقیران در برابر ثروتمندان و مقهور ثروت آنان نشدن را ستوده است: «ما أحسن تواضع الأغنياء للفقراء طلبا لما عند الله و أحسن منه تيه الفقراء على الأغنياء اتكالا على الله؛ [۸۱]. چه نیکوست فروتنی ثروتمندان در برابر فقیران برای به دست آوردن آن چه نزد خداست و نیکوتر از آن بزرگ منشی مستمندان به اعتماد بر خدا در [ صفحه ۷۷ ] برابر اغنیاست». و به این ترتیب این ارزش جاهلی نیز در مکتب حیات بخش اسلام رنگ باخت.

## ارزش‌های الهی از دیدگاه مکتب

### اشاره

پیامبر بزرگ به همان میزان که با ارزش‌های طاغوتی به ستیز برخاست بر جایگزینی ارزش‌های الهی تأکید خاص داشت. این ارزش‌ها عبارتند از:

### ایمان

این ارزش اساسی‌ترین ارزش‌ها و مبانی دیگر ارزش‌هاست: «أفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستوون؛ [۸۲]. آیا کسی که ایمان آورده باشد همانند کسی است که عصیان می‌ورزید؟ نه، هرگز این دو برابر نیستند». بر این اساس اولین معیار در همه‌ی گزینش‌ها - چه در گزینش‌های شخصی مانند ازدواج و چه گزینش‌های اجتماعی و سیاسی - باید ایمان و اعتقاد و تعهد به مکتب وجود داشته باشد.

### تقوا

تقوا عام‌ترین فضیلت اخلاقی است که همانند خون در پیکره‌ی فضایل [ صفحه ۷۸ ] اخلاقی جریان دارد و به حدی فراگیری است که تمام ابعاد زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی و... را شامل می‌شود. «تقوا» همان احساس مسؤولیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می‌شود و او را از فجور و گناه باز می‌دارد. به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می‌کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگی‌ها می‌شوید. امام علی علیه‌السلام فرمود: «فان التقوى فى اليوم الحرز و الجنة و فى غد الطريق الى الجنة؛ همانا تقوا در امروز دنیا برای انسان به منزله سپر است و در فردای آخرت راه به سوی بهشت است». آن کس که از این فضیلت بزرگ اخلاقی بهره‌مند شد گرامی‌ترین است: «ان اكرمكم عند الله أتقیکم؛ [۸۳]. همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست».

### جهاد در راه خدا

جهاد در راه خدا و فداکاری و ایثار نشانه‌ی صداقت در دین است. دم زدن از دین منهای فداکاری و ایثار در راه آن به هنگام ضرورت شعاری بیش نیست. بر این اساس است که قرآن کریم وصف «صداقت» را برای «شهیدان» و «رزمندگان» به کار برده است: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و [ صفحه ۷۹ ] منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا؛ [۸۴]. از مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با خدا بستند صادقانه ایستادند، بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند». قرآن کریم، مؤمنان «صادق» را کسانی می‌داند که به دنبال ایمان در راه دین از جان و مالشان سرمایه‌گذاری می‌کنند. «انما المؤمن الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا بأموالهم و أنفسهم فی

سبیل الله أولئك هم الصادقون؛ [۸۵]. مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند. پس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کرده‌اند. آن‌ها راستگویانند». و بر این اساس «جهاد در راه خدا» یک ارزش والای الهی است؛ ارزشی که ارج گذار آن خداوند است و تمامی آنان که دل در کمند محبت او بسته‌اند باید آن را ارج نهند. باید به این ارزش الهی در همه عرصه‌ها به ویژه در گزینش‌ها بهای شایسته داد، باید حریم رزمندگان کفر ستیز، حریم ویژه باشد آن چنان که پیامبر این حریم را برایشان نگاه داشت.

### علم رشد آور

دیگر ارزش الهی، علم است. اما نه هر علمی. از دیدگاه اسلام [صفحه ۸۰] انباشتن ذهن از اصطلاحات و معلومات علم نیست. علم واقعی آن است که رشد آور بوده و انسان را به صلاح و سعادت دعوت کند. حضرت موسی علیه السلام از حضرت خضر خواستار علم رشد آور شد: «قال له موسی هل أتبعك على أن تعلمن مما علمت رشدًا؟» [۸۶]. موسی به خضر گفت: آیا من از تو پیروی کنم تا از آن چه به تو تعلیم داده شده است و مایه‌ی رشد و صلاح است به من بیاموزی؟». یعنی آن چه باید در پی آن بود «رشد» است. در اسلام ترغیب فراوان به فراگیری همه‌ی علوم و فنون مورد نیاز زندگی شده است اما تفاوتی که دعوت اسلام در این زمینه، با دعوت دیگر مکاتب بشری و مادی دارد این است که اسلام به این علوم دیدگاه «آیه‌ای» دارد، یعنی همه‌ی این علوم و فنون قوانین دقیق حاکم بر آن‌ها نشانه‌ای از قدرت، علم و حکمت خالق هستی است. با این دید باید سراغ علوم بشری رفت تا این علوم مایه‌ی رشد و سعادت بشر باشد. قرآن کریم صاحبان این علم (علم رشد آور) را می‌ستاید و علمشان را ارج می‌نهد: «أمن هو قانت آناء الليل ساجدا وقائما يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربه قل هل يستوی الذين يعلمون والذين لا يعلمون انما يتذكر اولو الالباب؛ [۸۷]. آیا آن کس که در همه‌ی ساعات شب به عبادت پرداخته یا در سجود است یا در قیام و از آخرت بیمناک و به رحمت پروردگارش امیدوار است با آن که [صفحه ۸۱] چنین نیست یکسان است؟ بگو: آیا آن‌ها که می‌دانند با آن‌ها که نمی‌دانند برابرنند؟ تنها خردمندان متذکر می‌شوند». در این آیه‌ی شریفه به قرینه‌ی صدر آیه، تجلیل و تکریم از علمی است که جرقه‌ی عشق به خداوند را دل و جان انسان روشن کرده او را به عبادت و بندگی پیوسته وادارد و به حق چنین علمی شایسته‌ی تجلیل و این گونه عالم شایسته همه گونه تکریم و تعظیم است.

### سابقه‌ی درخشان

دیگر ارزش قرآنی سابقه‌ی درخشانی در دین همراه با لاحقه‌ی نیکوست. «سابقه» آنگاه ارزش است که همراه با آینده‌ی درخشانی نیز باشد. زیرا فراوان بوده‌اند و هستند که از سابقه‌ای افتخارآمیز برخوردار بوده و نتوانستند این سابقه را نگهدارند. «لا-حقه‌ی» تاریک اینان «سابقه‌ی» درخشانشان را حبط می‌کند. آنان که در دوره‌ی غربت اسلام به آن گرویدند و تا پایان عمر در این مسیر قدم زدند، تحقیقا ارج و مقامی بالاتر از کسانی دارند که در دوره‌ی عزت اسلام به آن وادی آمدند: «لا يستوی منکم من أنفق من قبل الفتح وقاتل أولئك أعظم درجة من الذين أنفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنى والله بما تعملون خبير؛ [۸۸]. کسانی که قبل از پیروزی اتفاق کردند و سپس جهاد نمودند با کسانی که پس از پیروزی اتفاق کردند یکسان نیستند. آن‌ها بلند مقام‌ترند از کسانی [صفحه ۸۲] که پس از فتح اتفاق نمودند و جهاد کردند و خداوند به همه وعده‌ی نیک داده است، و خدا به آن چه انجام می‌دهید آگاه است». این‌ها (ایمان، تقوا، جهاد، علم رشد آور و سابقه‌ی درخشان در دین) بخشی از ارزش‌های الهی است که مکتب عزت بخش اسلام جای گزین ارزش‌های پوشالی جاهلی ساخت. و به این ترتیب پیامبر بزرگ با تحول در بینش‌ها و ارزش‌ها، بزرگ‌ترین جهاد و انقلاب را در بشر به وجود آورد. او در حقیقت انسان‌ها را از «ضلال مبین» که همین بینش‌ها و ارزش‌ها و اعمال

جاهلی بود در راه آورد و به بزرگراه سعادت و سرفرازی رهنمون ساخت. و این هدیه‌ی بزرگ خداوند به انسان‌ها بود. ستون فقرات دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همانند دیگر پیام‌آوران حضرت حق «دعوت به معنویت» بود. پیامبر بزرگ دنیای انسان‌ها را نیز آباد ساخت، ولی اساس دعوتش بینش‌ها و ارزش‌های الهی بود.

### جلوه‌های ایثار و معنویت

پیامبر بزرگ با تحول در بینش‌ها و ارزش‌ها انسان‌هایی را پرورید که به حق اسوه‌ی پاکی و ایثار و همه‌ی خوبی‌ها شدند. او از مردمی که تمام ارزش آن‌ها نژاد و قبیله و ثروت بود، انسان‌هایی ساخت که حاضر شدند برای دفاع از مکتب از جان و مال و ثروت خویش بگذرند و در میدان جهاد و شهادت آن چنان پیشگام شوند که از شدت اشتیاق گاه کار به قرعه می‌کشید: در جنگ بدر شوق شهادت آن چنان بود که گاه پدر و پسر هر دو [صفحه ۸۳] خواستار شرکت در جهاد مقدس می‌شدند، ولی چون ضرورت حضور یکی از آن‌ها در خانه بود کار به قرعه می‌کشید. به عنوان نمونه این کار بنی‌خثیمه و فرزندش صورت گرفت، قرعه به نام فرزندش افتاد و در جنگ بدر به شهادت رسید. یک سال و اندی بعد در جبهه‌ی جنگ احد پدر «خثیمه» آمد و گفت: «تأسف می‌خورم که توفیق حضور در جنگ بدر را نیافتم، قرعه به نام پسر افتاد و او به فیض شهادت رسید. یا رسول الله، دیشب فرزند عزیزم را در عالم رؤیا دیدم که در باغ‌های بهشت قدم می‌زد و از میوه‌های آن جا میل می‌کرد. او با یک ندای محبت‌آمیز رو به من کرد و گفت: پدر جان، در انتظار تو هستم! ای پیامبر خدا، محاسن من سفید گشته، استخوانم لاغر شده تقاضا می‌کنم که از خداوند برای من شهادت در راه خدا را طلب کنید». [۸۹] و گاه با اصرار و التماس از پیامبر اجازه‌ی حضور در جبهه‌ی ایثار و شهادت می‌گرفتند. در جنگ احد پیرمرد قد خمیده معلولی که یک پای خود را از دست داده، در حالی که چهار پسر خود را روانه‌ی میدان جنگ کرد خود نیز آماده‌ی جهاد شد. خویشاوندانش او را باز داشتند و گفتند: تو معذوری! او به حضور پیامبر شرفیاب شد و گفت: خویشان من مرا از شرکت در جهاد باز می‌دارند، نظر شما چیست؟ من آرزوی شهادت دارم و می‌خواهم روح به سوی بهشت پرواز کند؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: [صفحه ۸۴] «أما أنت فقد عذرک الله و لا جهاد علیک؛ خدا تو را معذور شمرده و تکلیفی متوجه تو نیست». او اصرار و التماس نمود. پیامبر در حالی که اقوام او وی را احاطه کرده بودند رو به آنان کرد و فرمود: مانع نشوید تا در طریق اسلام شربت شهادت بنوشد. او موقعی که از خانه بیرون آمد چنین گفت: «خدایا مرا موافق کن در راه تو کشته شوم و به سوی خانه‌ام باز مگردان». [۹۰]. او در مکتب الهی‌اش نوجوانانی پرورید که برای حضور در جبهه اصرار و التماس کرده اشک می‌ریختند. سعید بن ابی‌وقاص گوید: پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله لشکر را سان ببیند، دیدم برادرم عمیر بن ابی‌وقاص ناراحت است و خود را در گوشه و کنار پنهان می‌کند. گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: می‌ترسم پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از نوجوانان بشمرد و برگرداند من سخت مشتاق شرکت در جنگ و فیض شهادتم. سعد گوید: اتفاقاً پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید و فرمان داد: برگرد. عمیر چنان سخت و سوزناک گریه کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله را بر او رحمت آمد و اجازه داد در جنگ شرکت کند. عمیر کوچک اندام بود و ناچار شدم حمایل شمشیرش را چند گره بزنم که کوتاه‌تر شود و دست و پایش را نگیرد. او در جنگ به شهادت رسید در حالی که شانزده سال بیش نداشت. [۹۱]. نیز در تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: [صفحه ۸۵] برخی از جوانان روی پنجه‌ی پای خود می‌ایستادند تا قدشان را بلندتر نشان داده و اجازه‌ی حضور بیابند و گاه وقتی نوجوانی اجازه می‌یافت، نوجوان دیگری می‌آمد و با اصرار می‌گفت: «من هم توانایی او را دارم و حاضریم با او کشتی بگیرم تا این مدعا ثابت شود» و بدین ترتیب با اصرار اجازه جهاد می‌گرفتند. [۹۲] و از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام فروان است. [۹۳]. او از مردمی که تمام همتشان «من» بود و تأمین نیازهای حیوانی، انسان‌هایی همچون «حنظله» پرورید که از حمله‌ی عروسی به سرعت به سوی بستر شهادت رفت. او زنده‌ای بود که از سرزمین مرده‌ی ابوعامر توطئه‌گر و دشمن سرسخت اسلام

برخواست: «يخرج الحي من الميت؛ او زنده را از مرده خارج می‌سازد.» با این که پدر در دشمنی با اسلام ذره‌ای فروگذار نمی‌کرد ولی او آن چنان عاشق و شیفته‌ی فداکاری در راه دین بود که در شب جنگ احد، که شب زفاف او بود، از پیامبر اجازه گرفت و فردا صبح از فرط شوقی که به شهادت داشت غسل ناکرده به میدان جنگ آمد و به شهادت رسید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من مشاهده کردم که فرشتگان حنظله را غسل می‌دادند» و از آن زمان او «غسیل الملائکة» نام گرفت و فخر قبیله اوس شد. آنان حنظله را از مفاخر خود یاد کرده می‌گفتند: «منا حنظلة غسيل الملائكة؛ از ماست حنظله که فرشتگان او را غسل دادند.» [صفحه ۸۶] پیامبر بزرگ از مردمی که «قبیله و نژاد» خود را همچون بت می‌پرستیدند، آن چنان انسان‌هایی ساخت که در راه ایمان و عقیده‌ی خود اگر پدر و برادر را هم در جبهه‌ی کفر می‌دیدند او را به قتل می‌رساندند و این نشان اوج صداقت و صمیمیت در ایمان است. امام علی علیه‌السلام فرمود: «و لقد كنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله قتل آباءنا و أبناءنا و اخواننا و أعمامنا ما يزيدنا ذلك الا إيماناً و تسليماً و مضياً على اللقم و صبراً على مضض الالم و جفاً في جهاد العدو؛ [۹۴]. ما در میدان نبرد با رسول خدا بودیم، پدران، پسران، برادران و عموهای خویش را می‌کشتیم و در خون می‌آلودیم. این خویشتاوندکشی ما را ناخوش نمی‌نمود بلکه بر ایمانمان می‌افزود که در راه راست پا بر جا بودیم و در سختی‌ها شکیبا و در جهاد با دشمن کوشا.» پیامبر بزرگ از مردمی که گاه بر سر هیچ جنگ‌های صد ساله به راه می‌انداختند آن چنان انسان‌های ایثارگری پرورید که حتی در حساس‌ترین لحظات نیز «ایثار» منش آن‌ها شد: «و يؤثرون على أنفسهم و لو كان بهم خصاصة؛ [۹۵]. آنان (انصار) مهاجران را بر خود مقدم داشته هر چند شدیداً فقیر باشند.» در روایتی آمده است: فقیری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: گرسنه‌ام. حضرت دستور داد از منزل غذایی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذایی نبود، فرمود: [صفحه ۸۷] «چه کسی امشب این مرد را میهمان می‌کند؟» مردی از انصار اعلام آمادگی کرد و او را به منزل خویش برد اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورند و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت: «کودکان را هرگونه ممکن است چاره کن تا خواب روند»، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آن که چیزی از غذا را در دهان بگذارند دهان خود را تکان می‌دادند، میهمان گمان می‌کرد آن‌ها نیز همراه او غذا می‌خورند و به مقدار کافی خورد و سیر شد و آن‌ها شب را گرسنه خوابیدند. صبح خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به آن‌ها کرد و تبسمی فرمود و بی آن که به آن‌ها سختی بگوید آیه‌ی فوق را تلاوت کرد و ایثار آن‌ها را ستود. [۹۶]. به راستی تربیت این گونه انسان‌ها را باید معجزه‌ای از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب آورد. نمونه‌ی دیگری از این ایثار را جابر بن عبدالله انصاری «اولین زایر کوی شهیدان کربلا» چنین ترسیم می‌کند: «در جنگ احد به بالین پدرم عبدالله رفتم، دیدم در حال جان دادن است، مرا صدا کرد و گفت: تشنه‌ام! من رفتم ظرف آبی آوردم، وقتی خواستم به پدرم بدهم اشاره کرد: آب را به این مسلمان که در کنار من افتاده و تشنه است برسان. سراغ او رفتم. او به سومی اشاره کرد. سراغ سومی رفتم. او به چهارمی اشاره کرد، و هم چنین تا دهمی. وقتی به سراغ دهمین نفر رفتم دیدم که او به شهادت [صفحه ۸۸] رسیده است برگشتم به سراغ نهمی و هشتمی تا اولی دیدم همه به شهادت رسیده‌اند!». [۹۷]. آری پیامبر با روشن نگاه داشتن چراغ معنویت، انسان‌هایی این چنین پرورید.

### رنگ باختن معنویت پس از پیامبر

متأسفانه پس از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله با انحراف سیاسی و فرهنگی که به وجود آمد به تدریج معنویت رنگ باخت. دوباره پاسداران ارزش‌های جاهلی به احیای آن‌ها پرداختند، ارزش‌های الهی جای خود را به ارزش‌های مادی داد. در زمان پیامبر مسابقه به سوی جهاد و ایثار بود. اما بعد از حضرت مسابقه به سوی دنیا و متاع ناچیز آن بازار گرم یافت. تا دیروز، خواص «امیر بر دنیا» بودند و دنیا را به هیچ می‌انگاشتند، اما بعد از حضرت «اسیر دنیا» شدند و جلوه‌های دنیا برایشان هم چون بت شد. و



این درد بی‌درمانی بود که تا دوره‌ی حکومت عدل علی علیه‌السلام ادامه یافت. مشکل اساسی حکومت حضرت همین دنیاپرستان بودند و بر همین اساس است که بیش‌ترین عنصر موعظه در نهج‌البلاغه «تحقیر دنیا و تشویق مردم به اعراض از آن» است. ولی آن چنان دنیا معشوق و معبودشان شده بود که آن همه مواعظ از دل بر آمده بر دل سنگشان ننشست و به تعبیر زیبایی مقام معظم رهبری (مدظله): [ صفحه ۸۹ ] غمگینانه باید گفت که حتی عدل علوی و زهد علوی هم نتوانست موج مخرب دنیاطلبی را در آن دوران مهار کند و در نهایت شد آن چه شد.

### زمینه‌های رنگ باختن معنویت

زمینه ساز این انحراف بزرگ، انحراف سیاسی بود که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت اسلام جان گرفت. بی‌تردید اگر سایه‌ی امامت عدل و زهد علوی از آغاز بعد رحلت پیامبر بر سر مردم سایه گستر بود، همان جو ایمان و ایثار و فداکاری ادامه می‌یافت. بی‌تردید حاکمیت نقش مهم و مؤثری در تعالی یا سقوط جامعه دارد. در سخنی از امام علی علیه‌السلام رسیده است: «الناس بأمرائهم أشبه منهم بأبائهم؛ مردم به حاکمانشان شبیه‌ترند تا به پدرانشان». دومین عامل زمینه‌ساز دوری از معنویت، موج گسترده‌ی فتوحات در دوره‌ی خلفا بود. این فتوحات گرچه بر جغرافیای کشور اسلامی افزود لیکن علاوه بر آن که در این‌ها فقط «فتح خاک» مطرح بود «فتح دل‌ها» و کای فرهنگی برای هدایت و رشد مردم صورت نمی‌گرفت، این فتوحات جامعه اسلامی را به سرعت به سوی مادی‌گرایی و دنیاپرستی برد. زیرا که غنایم این جنگ‌ها از آن فاتحان بود و شرکت در یکی از فتوحات بزرگ همراه با غنایم فراوانی بود که کافی بود یک رزمنده با حضور در یکی از نبردها به اوج رفاه برسد. در حاشیه‌ی همه این مسایل مدیران این برنامه «فتوحات» یک هدف دیگر را هم دنبال می‌کردند و آن [ صفحه ۹۰ ] مشغول کردن مردم به جنگ‌های برون مرزی بود تا از امر مهم خلافت و امامت غافل شوند و این مسأله‌ای است که حتی در همان دوره برخی تیزبینان به آن رسیده بودند. علاوه بر این دو عامل، عامل سومی هم در رنگ باختن معنویت و گرم شدن تنور دنیاگرایی نقش داشت و آن حاتم بخشی‌های فراوان عثمان از بیت‌المال بود. در دوره‌ی عثمان با بیت‌المال هم چون اموال شخصی خلیفه برخورد شد و به تعبیر امام علی علیه‌السلام: «فیتخذوا مال الله دولا؛ [۹۸]. پس بیت‌المال را به غارت بردند». «بیت‌المال» در این دوره «بیت مال مسلمانان» نبود بلکه بانک مرکزی شخصی خلیفه بود که به هر کسی می‌خواست و به هر مقدار می‌بخشید به ویژه به بستگان و نزدیکانش: «و قام معه بنوا أبيه يخضمون مال الله خضمة الأبل نبتة الربيع؛ [۹۹]. و بستگان پدری‌اش برخاستند؛ آن‌ها هم چون شتران گرسنه‌ای که بهاران به علف‌زار بیفتند و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعند برای خوردن اموال خدا دست از آستین برآوردند». پر واضح است این گونه حاتم بخشی‌ها حریصان بر دنیا را حریص‌تر کرده و تمام معنویت را تحت‌الشع قرار می‌دهد. رنگ باختن معنویت تأثیر در روی آوردن به متاع دنیا دارد و متقابلاً آن هم تأثیر در کم رنگ شدن معنویت دارد. این حقیقت را قرآن کریم چنین [ صفحه ۹۱ ] تبیین می‌کند: «فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا؛ [۱۰۰]. پس بعد از آن‌ها (پیامبران) فرزندان ناشایسته‌ای [۱۰۱] روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید». طبق این آیه‌ی شریفه فرزندان ناخلف انبیا به جای پیروی راه آنان، دو کار انجام دادند: ۱. نماز را ضایع کردند؛ ۲. رهرو شهوات شدند. برخی گفته‌اند مقصود از اضاعه نماز در این جا ترک آن است، برخی دیگر گفته‌اند تأخیر آن از وقت است، گروهی دیگر گفتند مقصود انجام دادن اعمالی است که نماز را در جامعه ضایع می‌کند. ولی به نظر می‌رسد معنای جامع‌تر از همه‌ی این‌ها آن باشد که اینان از معنویت فاصله گرفتند، چرا که نماز در بسیاری از آیات قرآن «سمبل همه معنویات است». مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه‌ی ۳۷ سوره نور می‌گوید: «اقامه نماز سمبل عمل کردن به همه‌ی وظایف بندگی است». [۱۰۲]. مقصود از پیروی شهوات، غوطه‌ور شدن در خواسته‌های نامشروع و حیوانی است. این تأثیر متقابل روی گردان شدن از معنویت و رو آوردن به

شهوآت دنیا است. [ صفحه ۹۲ ] در روایتی از حضرت امام علی علیه‌السلام رهروی شهوات چنین تفسیر شده است: «من بنی الشدید و ركب المنظور و لبس المشهور». [۱۰۳] در این روایت سه مصداق برای اتباع شهوات آمده: ۱. ساختن خانه‌ای آن چنانی؛ ۲. مرکب‌های چشم پرکن و طاغوتی؛ ۳. لباس‌های زننده که مایه انگشت نما شدن است. آری آنگاه که معنویت و ارزش‌های الهی رنگ باخت، ارزش می‌شود خانه‌ی آن چنانی، مرکب طاغوتی، لباس مشهور! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت پیش بینی همین وضعیت را برای امت اسلام کرده است: در حدیثی که در بسیاری از کتب دانشمندان اهل سنت آمده چنین می‌خوانیم: پیامبر هنگامی که آیه‌ی «فخلف...» را تلاوت کرد، فرمود: «یکون خلف من بعد ستین أضعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات، فسوف یلقون غیا، ثم یکون خلف یقرؤون الصلاة لا یعدو تراقیهم...» [۱۰۴]. بعد از شصت سال افرادی روی کار می‌آیند که نماز را ضایع می‌کنند و در شهوات غوطه‌ور می‌شوند و به زودی نتیجه‌ی گمراهی خود را خواهند دید و بعد از آن‌ها گروه دیگری روی کار می‌آیند که قرآن را با آب و تاب می‌خوانند ولی از شانه‌های آن‌ها بالا نمی‌رود (چون نه از روی اخلاص است و نه برای تدبیر و اندیشه برای عمل، بلکه از روی ریا و تظاهر است و یا قناعت کردن به الفاظ و به همین دلیل اعمال آن‌ها به مقام قرب خدا بالا نمی‌رود). [ صفحه ۹۳ ] قابل توجه این که اگر مبدأ شصت سال را هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله بگیریم، درست منطبق بر زمانی می‌شود که «یزید» بر اریکه‌ی قدرت نشست و سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام و یارانش شربت شهادت نوشیدند و بعد از این باقی مانده دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس است که از اسلام به نامی قناعت کرده بودند و از قرآن به الفاظی. اوج افول معنویت در دوره‌ی حاکمیت یزید بود؛ چرا که در رأس حکومت گسترده‌ی اسلام شخصی قرار گرفته بود که جز به شکم و شهوت نمی‌اندیشید و بی‌دینی و هرزگی او ضرب‌المثل بود، و در پی آن نیز امت اسلامی نیز آن بهای شایسته را به معنویت نداده مادیت و مادی گرایی جای آن را گرفته بود. پیامد این انحطاط هم شهادت بزرگ انسان برگزیده خداوند، سالار شهیدان و یاران فداکارش بود.

## افول غیرت دینی

### اشاره

سومین عامل زمینه‌ساز عاشورا «افول غیرت دینی» بود. «غیرت» یعنی دفاع از محبوب در برابر متجاوز. طریحی غیرت را چنین معنا می‌کند: «والغیره نفره طبیعیة تکنون عن بخل مشارکة الغیر فی أمر محبوب له؛ [۱۰۵]. غیرت، نفرت طبیعی است که انسان از شرکت دیگری در امر محبوبش دارد». جلوه‌ی شناخته شده غیرت، غیرت ناموسی که نشانه‌ی انسانیت انسان است و پیش از آن که ارزش الهی باشد یک ارزش انسانی است. یعنی آن که این خصیصه حتی در کافر نیز ارزشمند است و خداوند انسان‌های غیرتمند را دوست دارد و آنان که از این خصلت والا محرومند [ صفحه ۹۸ ] به کلی از ساحت قدس حضرتش مطرودند. [۱۰۶]. جلوه‌ی دیگر این غیرت، غیرت دینی است. غیرت دینی، یعنی دین را به عنوان محبوب‌ترین دیدن و مدافع حریم آن بودن. غیرت دینی، یعنی اجازه‌ی تجاوز به حریم دین به هیچ کس ندادن، داشتن خشم مقدس در برابر متجاوزان به حریم دین، تلاش گسترده در راه نشر دین، امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری، داشتن روحیه‌ی دفاع از دین و آماده‌ی فداکردن همه‌ی هستی در راه آن. امام علی علیه‌السلام فرمود: «فاذا حضرت بلیة فاجعلوا أموالکم دون أنفسکم، و اذا نزلت نازلة فاجعلوا أنفسکم دون دینکم. فاعلموا أن الهالك من هلك دینه و الحریب من حرب دینه؛ [۱۰۷]. آنگاه که حادثه‌ای پیش آمد امواتان را سپر جانتان قرار دهید و در حفظ جانتان بکوشید، اما اگر حادثه‌ای پیش آمد که دیتان در معرض خطر قرار گرفت جانتان را فدای دیتان سازید که آن کس که دینش از بین برود نابود است و غارت زده آن کس است که دینش به غارت برود».

## غیرت دینی راز عظمت امت اسلام



## اشاره

آیین انسان ساز اسلام، پیروان خود را با این خصلت می‌پسندد. و راز «خیر» بودن امت اسلام، احیای این ویژگی در بین آنان است: [ صفحه ۹۹] «کنتم خیر أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله؛ [۱۰۸]. شما بهترین امتی هستید از میان مردم پدید آمده که امر به معروف و نهی از منکر کرده و به خدا ایمان دارید». مسلمانان تا زمانی یک «امت ممتاز» محسوب می‌شوند که غیرت دینی در بین آن‌ها زنده باشد و افول به معنای از امتیاز افتادن آن‌هاست. در این آیه غیرت دینی «امر به معروف و نهی از منکر» بر ایمان به خدا مقدم داشته شده و این علاوه بر آن که نشان دهنده اهمیت و عظمت این خصلت است، گویای آن است که این غیرت دینی است که ضامن گسترش ایمان و اجرای همه‌ی قوانین فردی و اجتماعی اسلام است. در روایات، غیرت دینی که نوعاً از آن با امر به معروف و نهی از منکر یاد شده است، مایه قوام دین، [۱۰۹] برترین اعمال [۱۱۰]، مایه استحکام جبهه‌ی ایمان، [۱۱۱] مایه‌ی ذلت دشمنان دین، [۱۱۲] مبنای برپایی احکام دین، راه انبیا، مایه‌ی آبادانی زمین [۱۱۳] و... معرفی شده است. [ صفحه ۱۰۰]

## نفرت قلبی از منکر

«غیرت دینی» فریضه‌ای است که در هیچ شرایطی ترک شدن نیست، حتی اگر انسان نتواند عملاً جلو متجاوزان به حریم دینی را بگیرد موظف است قلباً از آنان نفرت داشته باشد که این هم جلوه‌ای از غیرت دینی است. و آنان که حتی این مرحله از غیرت دینی را در جان خود راه نداده باشند «مرده‌ی زنده نما» هستند. در روایات، رضایت به گناه نیز گناه شمرده شده است؛ چرا که این جلوی برجسته‌ی فقدان غیرت دینی است. امام علی علیه‌السلام فرمود: «الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم و علی کل داخل فی باطل اثم: اثم العمل به و اثم الرضى به؛ [۱۱۴]. آن کس که به کار جمعیتی راضی باشد هم چون کسی است که در آن کار دخالت داشته است. و بر کسی که دخالت در باطلی می‌شود دو گناه است: ۱. گناه عمل به باطل؛ ۲. گناه رضایت به آن». در روایتی دیگر فرمود: «أیها الناس انما یجمع الناس الرضى والسخط و انما عقر ناقه ثمود رجل واحد فمعهم الله بالعذاب لما عموه بالرضی فقال سبحانه: «فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ» فما كان الا أن خارت أرضهم بالخسفة خوار [ صفحه ۱۰۱] السكة المحمأة فی الأرض الخوارة؛ [۱۱۵]. ای مردم! رضایت و نارضایی بر عملی موجب وحدت پاداش و کیفر مردم می‌گردد (یعنی عاملان و کسانی که راضی به آن عملند در کیفر پاداش شریکند). ناقه (ماده شتر) ثمود را یک نفر بیش‌تر پی نکرد، اما عذاب و کیفر آن همه‌ی قوم ثمود را فراگرفت؛ زیرا همه به عمل او راضی بودند. خداوند فرمود: آن را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند. سرزمین آنان هم چون آهن گداخته‌ای که در زمین نرم فرو رود یکباره فریادی برآورد و فروکش کرد (و به این طریق کیفر اعمال خلاف خود را دیدند)».

## خشم مقدس

از جلوه‌های برجسته‌ی غیرت دینی «خشم مقدس» است. به همان اندازه که در قرآن و روایات دعوت به مهر در برابر خودی‌ها شده، دعوت به خشم مقدس در برابر کار شده است و این جلوه‌ی برجسته غیرت دینی است: «محمد رسول الله والذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم؛ [۱۱۶]. محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سخت گیر و در میان خود رحیم و مهربانند». «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم [ صفحه ۱۰۲] و یحبونه أذلة علی المؤمنین، اعزّه علی الکافرین؛ [۱۱۷]. ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از آیین خود باز گردد چه باک، که خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها نیز او را دوست دارند، در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر

کافران نیرومند و نفوذناپذیر». مهر و رحمت بجا و خشم بجا از صفت برجسته حضرت حق است. آن چنان که خداوند «أرحم الراحمین» است. ولی در مورد کسانی که پرده دری و هتاک را به اوج برسانند، اشد المعاقین است. همان گونه که خداوند «غفور و رحیم» است، «شدید العقاب» نیز هست. چهارده بار در قرآن کریم خداوند با وصف «شدید العقاب» ستوده شده است و در یک آیه از مهر و قهر خداوند یک جا یاد شده است: «اعلموا أن الله شديد العقاب و أن الله غفور رحيم؛ [۱۱۸]. بدانید خداوند دارای مجازات شدید و در عین حال آمرزنده و مهربان است». و برگزیدگان خداوند هم کسانی اند که جانشان مملو از این «خشم مقدس» در برابر متجاوزان به حریم دین است.

### انبیا و خشم مقدس

سمبل این خشم مقدس، انبیا و امامان بودند؛ حضرت ابراهیم علیه السلام [صفحه ۱۰۳] در قرآن سمبل «برائت از مشرکان» است و به مسلمانان دستور داده شده که در این جهت او را الگوی خویش سازند: «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا براؤا منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة والبغضاء أبدا حتی تؤموا بالله وحده؛ [۱۱۹]. حضرت ابراهیم و یارانش برای شما سرمشق نیکویی هستند، هنگامی که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آن چه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کافریم، و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است. و این وضع ادامه دارد تا به خدا یگانه ایمان بیاورید». ابراهیم «أبوالانبیا» ست و روش توحیدی او، اسوه و مقتدای همه ابراهیمیان تاریخ است. در حالات حضرت موسی علیه السلام نیز می‌خوانیم: پس از اقامت چهل روزه در کوه طور به همراه برخی از برگزیدگان، آن گاه که برگشت، دید سامری منحرف قومش را به سوی گوساله پرستی برده است، به شدت ناراحت شد. قرآن کریم این خشم مقدس را چنین ترسیم می‌کند: «و لما رجع موسی الی قومه غضبان أسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی أعجلتم أمر ربکم و ألقى الألواح و أخذ برأس أخیه یجره الیه قال ابن أم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الأعداء [صفحه ۱۰۴] و لا- تجعلنی مع القوم الظالمین؛ [۱۲۰]. هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)، آیا در فرمان پروردگارتان (و تمدید مدت میعاد او در قضاوت) عجله نمودید؟ سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت و به سوی خود کشید. او گفت: فرزند مادرم! این گروه مرا در فشار گذاردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، بنابراین کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمگران قرار مده». جلوه‌ی خشم مقدس حضرت موسی با انداختن الواح و مؤاخذه‌ی شدید برادر بود. و این واکنش شدید و اظهار خشم اثر تربیتی فوق‌العاده در بنی اسرائیل گذاشت و صحنه را به کلی منقلب ساخت در حالی که اگر موسی علیه السلام می‌خواست با کلمات نرم و ملایم آن‌ها را اندرز دهد شاید کم‌تر سخنان او را می‌پذیرفتند. امام علی علیه السلام، پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را نیز به همین خشم مقدس می‌ستاید: «کان النبی صلی الله علیه و آله لا یغضب للدنیا، فاذا أغضبه الحق لم یعرفه أحد و لم یقم لغضبه شیء حتی ینتصر له؛ [۱۲۱]. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه برای دنیا خشم نمی‌کرد اما آن جا که جای خشم مقدس بود آرام نمی‌گرفت». [صفحه ۱۰۵]

### خشم مقدس در کلام امام علی

امام علی علیه السلام در سخنان خود سخت بر این بعد غیرت تأکید دارد: او تنها کسانی را توانمند بر نابودی مشرکان می‌داند که جانشان کانون خشم مقدس باشد: «من أحد سنان الغضب لله قوی علی قتل أشداء الباطل؛ [۱۲۲]. کسی که سر نیزه‌ی خشم را به خار خدا تیز کند توانایی بر کشتن سردمداران کفر پیدا می‌کند». علی علیه السلام دل خونی دارد از بسیاری از یاران خویش که چرا جانشان را این خشم مقدس نگرفته و در برابر تجاوز دشمنان آرامند: «وقد ترون عهود الله منقوضة فلا تغضبون و أنتم لنقض ذمم

آباء کم تأنفون؛ [۱۲۳]. تحقیقا می‌بینید قوانین و پیمان‌های الهی شکسته شده اما به خشم نمی‌آیید، در حالی که اگر تعهدات پدرانتان نقض گردد ناراحت می‌شوید». نیز در مقام گله از اکثریت یاران خویش می‌فرماید: «فيا عجا والله يमित القلب ويجلب الهم من اجتماع هؤلاء القوم على باطلهم و تفرقكم عن حقكم فقبحا لكم و ترحا حين صرتم غرضا يرمي يغار عليكم و لا تغرون و تغزون و لا تغزون و يعصى الله و ترضون؛ [۱۲۴]. شگفتا! به خدا که هماهنگی این مردم در باطل خویش و پراکندگی شما در حق خود، دل را می‌میراند و اندوه را تازه می‌گرداند. زشت باد روی [صفحه ۱۰۶] شما و همواره قرین اندوه باشید که آماج تیر بلايید. بر شما غارت می‌برند و ننگی ندارند، با شما پیکار می‌کنند و به جنگی دست نمی‌کشایید، خدا را نافرمانی می‌کنند و خشنودی می‌نمایند!» حضرت به همان میزان که از بی حالی و سست عنصری و تساهل اکثریت یارانش می‌نالید، از غیرتمندان تجلیل و تکریم فوق‌العاده می‌نماید، از اینان ابوذر است. این حنجره مقدس حق! این فریادگر خستگی‌ناپذیر علیه منکر! به هنگامی که عثمان او را تبعید کرد و بدرقه‌اش را ممنوع ساخت، تنها امام علی علیه‌السلام و فرزندان و قنبر به بدرقه او رفتند و هر یک جملاتی در تجلل از ابوذر گفتند. امام علی علیه‌السلام ابوذر را چنین ستود: «يا أباذر انك غضبت لله فارح من غضبت له؛ [۱۲۵]. ای ابوذر تو به خاطر خدا خشم کردی و غضب نمودی پس به همان کس که برایش غضب کردی (یعنی خداوند) امیدوار باش». او هم در پاسخ این محبت‌ها گفت: «و انی والله ما أريد الا- الله عزوجل صاحباً و ما لي مع الله وحشاً، حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم؛ [۱۲۶]. به خدا قسم من جز خدا را در نظر ندارم و تا خدا دارم وحشتی مرا نیست. خداوند که خدایی جز او نیست مرا بس است، بر او توکل می‌کنم و او پروردگار عرش بزرگ است». نیز «مالک اشتر» را می‌ستاید. این سردار با بصیرت، خستگی‌ناپذیر [صفحه ۱۰۷] و شجاع لشکر مولا علی علیه‌السلام به هنگامی که حضرت او را به استانداری مصر می‌گمارد، هم از مصریان غیرتمند تجلیل می‌کند که در برابر منکر ایستادند و با برخورد با استاندار خائن خشم مقدس خود را به نمایش گذاردند و هم از مالک اشتر: «من عبدالله على امير المؤمنين الى القوم الذين غضبوا الله حين عصي في أرضه و ذهب بحقه؛ نامه از بنده خدا علی امیرمؤمنان است به مردمی که برای خدا خشم کردند آن گاه که خداوند در زمین معصیت شد و حق او از بین رفته بود». «اما بعد، فقد بعثت اليكم عبدا من عباد الله لا- ينال أيام الخوف و لا ينكل عن الأعداء ساعات الروع أشد على الفجار من حريق النار، و هو مالک بن الحارث أخو مذحج؛ [۱۲۷]. تحقیقا بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادیم که روزهای بیم نخواهد و در ساعات‌های ترس از دشمن روی برنتابد. بر بدکاران تندتر بود از آتش سوزان. او «مالک بن حارث» از قبیله مذحج است. و بدین ترتیب این مطلب روشن شد که اسلام هم دین مهر است هم قهر! هر کدام در جای خود. کسانی که فقط مهر اسلام را منهای خشم مقدس یا به عکس مطرح کنند، اسلام را نشناخته‌اند. مکتب عالی اسلام تجلی حضرت حق است که او هم مهر است و هم خشم. [صفحه ۱۰۸]

## تساهل و تسامح در دین

### اشاره

نقطه‌ی مقابل «غیرت دینی» تساهل و تسامح در دین به معنای معامله‌گری بر سر دین است، چه اصول و چه فروع. حوزه‌ی اصلی این نوع تسامح و تساهل در وادی سیاست بود، بعداً به وادی دین کشانده شد.

## معانی تساهل و تسامح در دین

### اشاره

تساهل و تسامح در دین در سه معنا به کار می‌رود که هر یک حکم مخصوص خود را دارد:

### سخت نبودن دین

دین اسلام دست‌انداز ندارد، دین زندگی است، حرج، ضرر و... در این مکتب نیست. هدف شارع مقدس این است که بندگان خدا با عمل به قوانین این مکتب، دنیا و آخرت آباد داشته باشند. این معنا از تساهل در متن دین قرار دارد و روایات شریعت سمحی سهله مربوط به این نوع از تساهل است: «و ما جعل علیکم فی الدین من حرج؛ [۱۲۸]. و برایتان در دین هیچ تنگنایی پدید نیاورد». بر اساس این آیه و ده‌ها روایت، فقها قاعده‌ای با عنوان «قاعده‌ی [صفحه ۱۰۹] لا حرج» در کتاب‌های فقهی آورده‌اند که مضمون آن این است که هر تکلیفی که برای انسان شاق بوده و انجام دادن آن همراه با مشکلات فراوان باشد از دوش انسان برداشته شده است، به عنوان مثال: الف) نماز باید مسبوق به طهارت وضو یا غسل باشد ولی اگر کسی آب نداشت یا استعمال آن برایش مضر بود، باید با تیمم نماز بخواند. [۱۲۹. ب) در باب روزه، همه مکلفند در ماه رمضان، اگر مسافر نباشند، روزه بگیرند، اما اگر کسی مریض یا مسافر بود، روزه‌ی ماه رمضان بر او نیست و بعداً باید آن را قضا کند. [۱۳۰. ج) در باب جهاد، تکلیف آن است که همه در این فریضه‌ی مقدس شرکت کنند، اما همین تکلیف از افراد ناتوان برداشته شده است. [۱۳۱]. این استثنا مخصوص «جهاد» است اما در مسأله دفاع هر کس به قدر توانایی خود باید از کیان اسلام و نظام اسلامی دفاع کند و هیچ استثنایی در این زمینه وجود ندارد. د) در حج، «قربانی» روز عید قربان در منا از واجبات است، اما کسانی که توان تهیه‌ی قربانی را ندارند، ده روز روزه با تفصیلی که در کتاب‌های فقهی گفته‌اند جای آن را می‌گیرد. [۱۳۲]. این‌ها برخی از جلوه‌های آسان گرفتن دین برای مردم است و به حق دین زندگی باید چنین باشد که: [صفحه ۱۱۰] «ان هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم؛ [۱۳۳]. این قرآن به بهترین و استوارترین راه‌ها هدایت می‌کند».

### منطقی و استدلالی بودن دین

معنای دوم تساهل و تسامح آن که اسلام عزیز برای نشر مکتب، با برهان و استدلال وارد میدان شده، و اساس بر زور و اجبار نیست. این معنای تساهل نیز مورد قبول است، زیرا که شعار اسلام این است: «قل هاتوا برهانکم؛ [۱۳۴] بگو برهانتان را بیاورید». اولین شیوه‌ی مورد تأکید اسلام در دعوت به راه خدا «حکمت» است: «أدع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن؛ [۱۳۵]. با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن». نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح، حکمت و استدلال است و به عبارت دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته، نخستین گام محسوب می‌شود. شیوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در دعوت به دین همین روش بوده است. امام علی علیه السلام حتی در گرماگرم نبرد وقتی شخصی در باب توحید سؤال کرد، علی رغم اعتراض برخی که این [صفحه ۱۱۱] چه وقت طرح این پرسش است، به پاسخ منطقی و استدلالی برخاست. [۱۳۶]. احتجاج‌های فراوان و بحث‌های زیادی که پیامبر و امامان علیهم السلام با مخالفان کرده‌اند مؤید این روش است. در این بحث‌ها استدلال و برهان موج می‌زند. [۱۳۷] هم خود آنان مقید به این روش بودند و هم به دوستانشان سفارش می‌کردند از این شیوه برای گسترش دین بهره گیرند. اما در این جا توجه به یک نکته ضروری است و آن این که امامان در برابر افرادی که «شبهه» داشتند، با آغوش باز هم شبهه را می‌شنیدند و هم با آرامش و احترام به آن پاسخ می‌گفتند. امام در برابر افرادی که «شبهت خودپرستی» داشتند و در پی آن بودند که اساس اعتقادات مردم را متزلزل کنند و برای رسیدن به این هدف شیطانی، «القای شبهه»

می‌کردند برخورد دیگری داشتند. اینان توطئه‌گر فرهنگی هستند. توطئه فرهنگی اگر خطرناک‌تر از توطئه‌ی سیاسی نباشد کم‌تر نیست؛ زیرا این توطئه به صورت بنیادی نسلی را تباه کرده و از صراط مستقیم منحرف می‌کند. «بدعتگذاران در دین» از مصادیق بارز توطئه‌گران فرهنگی‌اند. اینان برای انحراف مردم دست در دین برده و آن را بازیچه‌ی خود قرار می‌دهند و دین را آن گونه که هوسشان می‌خواهد تفسیر می‌کنند نه آن [صفحه ۱۱۲] گونه که خدا و پیامبر و امامان علیهم‌السلام تفسیر کرده‌اند. اینان «شبهه» ندارند که انسان با آنان بحث منطقی بکند بلکه «شبهوت» دارند، شبهوت نام! شبهوت دنیا! پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان ما علیهم‌السلام شدیدترین برخوردها را با این توطئه‌گران فرهنگی داشته‌اند: بدعتگذاران را بدترین خلق خدا [۱۳۸] و در روایتی نان را سگان اهل آتش نامیده‌اند. [۱۳۹] فرموده‌اند: در برخورد با آنان، ابراز تنفر کرده با چهره عبوس برخورد کنید [۱۴۰] که تکریم آنان تلاش در نابودی اسلام است. [۱۴۱]. نیز دستور داده‌اند: از بدعتگذاران اظهار براءت کنید، آن‌ها را از حیثیت اجتماعی ساقط کنید تا طمع فساد در اسلام و انحراف مردم را نداشته باشند که این سبب می‌شود خداوند برایتان اجر نوشته، درجات شما را در آخرت بالا ببرد. [۱۴۲]. هم چنین به عالمان دین، این سنگرداران مکتب هم دستور داده شده [صفحه ۱۱۳] که در برابر آن‌ها موضع بگیرند که در غیر این صورت مشمول لعنت خداوند واقع خواهند شد؛ نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله» [۱۴۳]. زمانی که اتم بدعت‌ها آشکار گشت بر عالم است که علم خویش را آشکار کند، که اگر چنین نکند لعنت خدا بر او باد». نیز در مورد «غلات» همین برخورد را ملاحظه می‌کنیم، «غلات کسانی بودند که با سوء استفاده از محویت فوق‌العاده‌ی اهل بیت علیهم‌السلام، امامان را در حد خدایی یا پیامبری بالا می‌بردند و از این راه مردم را به انحراف می‌کشاندند. از زمان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله تا زمان امام عسکری علیه‌السلام این مشکل پیوسته برای پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم‌السلام مطرح بوده، اما اوج آن در زمان امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام بوده است؛ چرا که معمولاً این امامان تحت نظر بوده دسترسی مردم به آنان آسان نبود. منحرفان از این فرصت استفاده کرده به اغوای مردم می‌پرداختند. امامان ما با این منحرفان نیز شدید برخورد می‌کردند. در روایتی امام صادق علیه‌السلام فرمود: «احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم؛ فان الغلاة شر خلق الله، یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیة لعباد الله والله ان الغلاة لشر من اليهود والنصارى والمجوس والذین أشرکوا» [۱۴۴]. مراقب باشید غلات جوانانتان را فاسد نسازند که غلات بدترین بندگان [صفحه ۱۱۴] خدا هستند عظمت خداوند را تحقیر کرده و ادعای خدایی برای بندگان خدا می‌کنند. به خدا قسم همانا غلات بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان می‌باشند». اساس در اسلام منطق و برهان و استدلال است، اما در موردی که برخی بخواهند با سوء استفاده از سمات اسلام، به اضلال و انحراف پردازند و نسلی را به تباه بکشند اسلام با اینان برخورد کرده، جلو آزادی‌شان را می‌گیرد. آزادی در اسلام به معنای باز بودن راه برای رشد استعدادهاست و قهراً مرز و حد دارد. و آزادی بی مرز و حد، همان که منحرفان خواهان آنند، در اسلام نیست.

### معامله‌گری بر سر دین

سومین معنای تساهل و تسامح، کوتاه آمدن از دین و معامله‌گری بر سر آن است. این معنا از تساهل در مقابل «غیرت دینی» قرار دارد و به شدت با مبانی اسلامی در تضاد است. طرفداران این معنا از تساهل، آگاه یا ناآگاه به تحریف دین پرداخته و سرانجام مردم را از دین جدا خواهند کرد. قرآن و روایات و سیره‌ی پیامبر و امامان به مبارزه با این معنا از تساهل پرداخته‌اند. از سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده می‌شود که بارها دشمنان حضرت، پیامبر را دعوت به این تساهل کرده‌اند و از پیامبر جواب رد شنیدند. به عنوان نمونه: جمعی از نمایندگان قبیله‌ی ثقیف خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: با سه شرط بیعت می‌کنیم: ۱. نماز نخوانیم؛ [صفحه ۱۱۵] ۲. بت‌هایمان را با دست خودمان نشکنیم؛ ۳. اجازه دهی یک سال بت لات بماند و ما آن را عبادت

کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دینی که در آن رکوع و سجود نباشد به کار نمی‌آید. و اما شکستن بت‌هایشان به دست خودتان مانعی ندارد اگر شما به این امر تمایل ندارید ما خودمان می‌شکنیم. در مورد عبادت لات هم من هرگز چنین اجازه‌ای به شما نمی‌دهم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مورد هرگز از اصول و مبانی خویش کوتاه نیامد که این سخن خداست: «ولولا أن ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا - اذا لأذقناك ضعف الحيوة و ضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا» [۱۴۵]. و اگر نه آن بود که پایداریات داده بودیم (و در پرتو مقام عصمت، تو را از انحراف‌ها مصون داشتیم) نزدیک بود اندکی به آنان میل کنی، آن گاه تو را دو چندان در دنیا و دو چندان در آخرت عذاب می‌کردیم و برای خود یاوری در برابر ما نمی‌یافتی». نیز در تاریخ حیات پیامبر گرامی اسلام می‌خوانیم: سران مشرکان به حضرت پیشنهاد کردند که: ای محمد صلی الله علیه و آله تو بیا از آیین ما پیروی کن، ما نیز از آیین تو پیروی می‌کنیم! و تو را در تمام امتیازهای خود شریک می‌سازیم؛ یک سال تو خدایان ما را عبادت کن و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می‌کنیم. [صفحه ۱۱۶] پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم: «بسم الله الرحمن الرحيم - قل يا أيها الكافرون - لا أعبد ما تعبدون - و لا أنتم عابدون ما أعبد - و لا انا عابد ما عبدتم - و لا- أنتم عابدون ما أعبد - لكم دينكم ولي دين» [۱۴۶]. به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان. بگو: ای کافران آن چه را شما می‌پرستید نمی‌پرستم و نه شما آن چه را من پرستش می‌کنم می‌پرستید و نه من هرگز آن چه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستیم و نه شما آن چه را که من می‌پرستم عبادت می‌کنید. (حال که چنین است) آیین شما برای خودتان و آیین من برای خودم». این سوره، سوره‌ی سازش ناپذیری در اصول و مبانی است. لذا پیامبر بزرگ بعد از نزول سوره به مسجدالحرام آمد و در حالی که جمعی از سران قریش در آن جا جمع بودند بالای سر آنها ایستاد و این سوره را تا آخر بر آنها خواند. آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند کاملاً مأیوس شدند و به آزار حضرت و یارانش پرداختند. این سیره و روش پیامبر بزرگ بود. حضرت نه تنها در مبانی اهل معامله نبود بلکه در ارزش‌ها نیز معامله نکرد. وقتی مشرکان پیشنهاد طرد مؤمنان صالح و فقیر را دادند تا آنها به مکتب نگروند، به دستور خداوند دست رد بر این پیشنهاد زد و گفت: من هرگز اینان را طرد نمی‌کنم و زندگی و مرگ با آنها لذت‌بخش است. [صفحه ۱۱۷]

## امام علی و سازش ناپذیری در اصول

### اشاره

روش تربیت شده‌ی بزرگ مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت امام علی علیه السلام نیز همین بود.

### اصل حفظ اسلام

از اصولی که برای امام علی علیه السلام بسیار مهم بود و در حقیقت جان خویش را فدای آن کرد «حفظ اسلام» بود. او بر این اصل با کسی معامله نکرد. وقتی احساس کرد که پی‌گیری مسأله‌ی شایستگی خودش برای خلافت دیگر به مصلحت اسلام نیست و چه بسا نامحرمان از این آب گل آلود استفاده کرده ضربه به اسلام بزنند، سکوت کرد، سکوتی تلخ و دردناک، اما برای خدا تحمل کرد. در همان روزهای آغاز خلافت ابوبکر، ابوسفیان دشمن دیرینه‌ی اسلام سراغ مولا آمد و به اصطلاح اعلان وفاداری کرد و گفت: هر چه نیرو بخواهی در اختیارت می‌گذارم. مولا به او پاسخ رد داد و فرمود: «من نیازی به سواره و پیاده‌ات ندارم». چرا که مولا- می‌دانست این دشمن زخم خورده‌ی اسلام برای خدا این پیشنهاد را مطرح نمی‌کند. مولا- با او معامله نکرد، در حالی که سیاست بازان حرفه‌ای اساس سیاستشان بر معامله‌گری است.



## حاکمیت ارزش‌ها

از اصول بسیار مهم برای مولا علی علیه‌السلام حاکمیت ارزش‌ها بود. او در روزهای آغاز حکومت صریحا این اصل را اعلام کرد: [صفحه ۱۱۸] «والذی بعثه بالحق لتبطلن بلبلة و لتغربلن غربلة و لتساطن سوط القدر حتی يعود أسفلکم أعلاکم و أعلاکم أسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قصروا و لیقصرن سبقاؤن کانوا سبقوا؛ [۱۴۷]. سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد به سختی مورد آزمایش قرار می‌گیرید و غربال می‌شوید و همانند محتویات دیگ هنگام جوش و زیر و رو خواهید شد آن چنان که بالا پایین و پایین بالا قرار خواهد گرفت. آنان که به راستی در اسلام سبقت داشتند و کنار رفته بودند بار دیگر سر کار خواهند آمد و کسانی که با حيله و تزویر خود را پیش انداخته بودند عقب زده خواهند شد». این اعلان در حقیقت، اعلان حاکمیت ارزش‌ها در حکومت مولا بود. بسیاری از کسانی که در ستیز با مولا علی علیه‌السلام در آمدند، می‌خواستند مولا دست از ارزش‌های الهی بردارد و اگر او اهل معامله بود، هیچ مشکلی برای حکومتش پیش نمی‌آمد، نه جنگ با ناکثین داشت و نه با قاسطین و نه با مارقین! سران شورش جمل (طلحه و زبیر) خواهان امتیاز بیش‌تر از بیت‌المال و واگذاری استان‌های مهم و استراتژیک بصره و کوفه به خود بودند. مولا نه به خواسته اول آن‌ها تن داد (که خواهیم گفت عدالت از اصول اساسی حکومت او بود) و نه به خواسته‌ی دیگرشان که در عزل و نصب‌ها ایمان، تعهد، لیاقت و... معیارش بوده و مولا می‌دید اینان جاه‌طلبند. این‌ها حکومت را «لقمه‌ی چرب» می‌دانند، و کسانی با این تفکر، در کادر حکومتی مولا، که اساس آن این است که مسؤولیت امانت است، جایی ندارند. [صفحه ۱۱۹] در همان روزهای آغاز حکومت حضرت برخی پیشنهاد کردند که فعلا معاویه را در شام ابقا کند و بعد از آن که حکومت حضرت استقرار یافت او را بر کنار نماید. حضرت فرمود: «لا- والله لا- استعمل معاویه یومین أبدا؛ به خدا قسم حتی برای دو روز هم معاویه را به کار نمی‌گیرم». این، یعنی پای‌بندی بر اصول و نفی تساهل و تسامح و معامله ناپذیری بر سر اصول!

## اصل عدالت

از اصولی که حضرت از آغاز تا پایان حکومتش بر آن پا فشرد «عدالت» بود. «عدالت» در منطق مولا علی علیه‌السلام اصل مقدسی بود که جانش را بر سر آن گذاشت: «قتل فی محراب عبادته لشدۀ عدالته؛ حضرت به خاطر شدت عدالتش در محراب به شهادت رسید». حضرت بر همه‌ی ابعاد عدالت به ویژه عدالت در تقسیم بیت‌المال تأکید خاصی داشت؛ زیرا در حکومت عثمان حاتم بخشی‌های بی‌حساب شد و با آن برخوردی همانند اموال شخصی شد. در حالی که محرومیت در کشور اسلام موج می‌زد، عثمان بیت‌المال را در اختیار نزدیکان خود گذاشته بود و آنان به معنای دقیق کلمه به غارت بیت‌المال پرداختند. حضرت اصل را بر این گذاشت که باید «حق» به حقدار برسد و همه از امکانات بیت‌المال بهره‌مند شوند نه عده‌ای خاص و نور چشمی‌ها! [۱۴۸]. [صفحه ۱۲۰] او در این جهت ابتدا از خود و بستگانش شروع کرد: عقیل چند بار خدمت امام علیه‌السلام آمد و خواهان امتیاز بیش‌تر از بیت‌المال بود ولی هربار که می‌آمد از امام جواب رد می‌شنید. عبدالله بن جعفر داماد حضرت از مولا خواست تا امتیاز بیش‌تری بگیرد، او هم جواب رد گرفت. [۱۴۹]. از بصره «در قیمتی» برای مولا آورده شد. ام‌کلثوم دختر مولا عرض کرد اجازه فرمایید من از آن به عنوان زینت استفاده کرده و به گردنم بیاویزم؟ حضرت این درخواست را رد کرد و فرمود آن را در بیت‌المال قرار بده، آن‌گاه خطاب به دخترش فرمود: «لیس الی ذلک سبیل حتی لا تبقی امرأه من المسلمین الا و لها مثل مالک؛ [۱۵۰]. راهی ندارد که تو از این گردنبد قیمتی استفاده کنی مگر آن که این امکان برای همه زنان مسلمان باشد». این جلوه‌ی شکوهمند عدالت مولا علی علیه‌السلام نسبت به بستگان و نزدیکان است. اجرای این اصل برای کسانی که در سایه بی‌عدالتی‌ها به آلا ف و الو ف رسیده بودند بسیار گران آمد، دست به دست یکدیگر داده علیه مولا بحران‌ها آفریدند. برخی به اصلاح مصلحت اندیشان پیشنهاد معامله‌گری بر

این اصل به مولا دادند و گفتند برای حل مشکل فعلا چندان بر این اصل پافشاری نکن، گفتند: ای امیرمؤمنان، مردم عموماً عاشق دنیایند و برای آن تلاش [ صفحه ۱۲۱ ] می‌کند. اگر از این اموال مقداری بیش‌تر به اشراف عرب و به قریش و به کسانی که مخالف و جدایی‌شان را دوست نداری می‌بخشیدی وضع رو به راه‌تر می‌شد و پراکندگی ایجاد نمی‌گردید و بهتر می‌توانستی در بین رعیت عدالت به خرج دهی و سرانجام بیت‌المال را به طور مساوی تقسیم کنی! حضرت در پاسخ این پیشنهاد نادرست فرمود: «أنا مروني أن طلب النصر بالجور فيمن وليت عليه. والله لا أطور به ما سمر سمر و ما أم نجم في السماء نجما لو كان المال لي لسويت بينهم، فكيف و انما المال مال الله؟ [ ۱۵۱ ]. آیا به من دستور می‌دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آن‌ها حکومت می‌کنم استعداد جویم؟ به خدا که این پیشنهاد را نمی‌پذیرم تا شب و روز برقرار و ستاره‌ای در آسمان پی ستاره‌ای برآید. اگر مال از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم تا چه رسد که مال، مال خداست.» به امام علیه‌السلام گزارش دادند که عده‌ای در مدینه به معاویه پناهنده شده‌اند. حضرت در نامه‌ای به استاندار مدینه سهل بن حنیف انصاری نوشت: به من خبر رسیده است از مردمی که نزد توبه به سر می‌برند بعضی پنهانی نزد معاویه می‌روند، دریغ مخور که شمار مردانت کاسته می‌گردد، و کمکشان گسسته است. برای آن‌ها همین گمراهی بس که از هدایت حق به سوی کوردلی و جهل شتافته‌اند. آنان دنیاپرستانی هستند که روی بدان [ صفحه ۱۲۲ ] نهاده و شتابان در پی‌اش افتاده‌اند، عدالت را شناخته و دیدند و گزارش‌ها را شنیده‌اند. و دانستند مردم در برابر عدالت یکسانند، پس گریختند تا تنها خود را به نوایی برسانند. دور بودند دور از رحمت خدا. به خدا قسم آنان از ستمی نگریختند و به عدالت نرسیدند». [ ۱۵۲ ]. روح این سخن آن است که ارزش با حکومت حق و عدل است، بگذار آنان که تحمل عدل را ندارند بروند که ما اهل معامله با دنیاطلبان نیستیم.

### اصل رعایت قانون

از اصول تغییر ناپذیر در سیره‌ی امام علی علیه‌السلام رعایت «قانون» بود. حضرت رعایت قانون را برای همگان به ویژه برای کارگزاران خویش ضروری می‌دید، در این جهت با کسی مسامحه نکرد و با قانون شکنان سخت برخورد می‌کرد. چه بسا برخی پس از این برخورد مولا- به معاویه پناهنده می‌شدند ولی مولا- اهل معامله با قانون شکنان نبود. در بینش علی علیه‌السلام بیش از دیگران باید کارگزاران حکومت حریم قانون را حفظ کنند که گفته‌اند «حرمت امامزاده را باید متولی آن نگه دارد». تنها در این صورت می‌توان از مردم توقع رعایت قانون را داشت که: اگر ملک ز باغ رعیت خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ [ صفحه ۱۲۳ ] وقتی به مولا- گزارشی می‌رسید که کارگزاری دست به خیانت آلوده، حضرت به صرف اتهام او را از کار برکنار نمی‌کرد، بلکه تحقیق می‌کرد، اگر گزارش نادرست بود از کار گزار خویش رفع اتهام می‌کرد به عنوان نمونه: گزارش رسید که منذر بن جارود عبدی در بیت‌المال خیانت کرده است. حضرت پس از بازجویی و تحقیق او را تبرئه کرده مورد عفو قرار داد. [ ۱۵۳ ] ولی اگر پس از تحقیق جرم ثابت می‌شد، مولا درنگی در مجازات نمی‌کرد. به عنوان نمونه: به مولا گزارش شد که ابن هرمة که مسؤول بازار اهواز بود خیانت کرده است. برای مولا خیانتش اثبات شد. به استاندار اهواز نامه نوشت: آنگاه که نامه‌ای به دست رسید بلافاصله ابن هرمة را از کار برکنار کرده و او را به زندان انداخته و این را به مردم هم خبر بده و این نظر را به دیگر کارگزاران حکومت نیز اعلان کن. مبادا غفلت و کوتاهی در این امر کنی که مورد غضب خدا قرار گرفته و به علاوه تو را با شدیدترین وجهی از کار برکنار می‌کنم و پناه بر خدا می‌برم از این کار. وقتی روز جمعه شد او را از زندان خارج ساز و ۳۵ ضربه شلاق به او بزن و او را دور بازار بگردان که اگر کسی از او طلبی داشت یا پولی را به ناحق از کسی گرفته و این اثبات شد، از اموال ابن هرمة حقتش داده شود. سپس او را دوباره دست بسته، با ذلت به زندان بینداز و پایهای او را در زندان با کمر بند [ صفحه ۱۲۴ ] محکم ببند و فقط هنگام نماز پایهای او را باز کن و مانع از این نشو که کسی برای او خوراکی، نوشیدنی، لباس، فرش بیاورد



ولی اجازه مده کسی با او آمد و رفت کرده راه مکر و حيله را به او یاد داده او را امیدوار به خلاص کند. اگر گزارش رسید که کسی دست به این کار زده او را تازیانه زده و زندانش کن تا آن که توبه کند. دستور بده که زندانیان به حیاط زندان آمده و از هوای آزاد استفاده کنند ولی به ابن‌هرمه چنین اجازه‌ای مده مگر آن که خوف مرگش باشد. در این صورت به او هم اجازه‌ی استفاده از هوای آزاد بده. اگر دیدی ابن‌هرمه چنان طاقت تازیانه دارد بعد از یک ماه دوباره ۳۵ ضربه تازیانه بر او بزن. گزارش اجرای این فرمان را به من ده. ضمنا حقوق این خائن را هم قطع کن. [۱۵۴]. این دستور قاطع، الگویی الهام‌بخش برای همه‌ی مسؤولان نظام اسلامی در برخورد با کارگزاران خائن است. یک برخورد این چنینی کافی است که جلوه‌ها تخلف را بگیرد. ممکن است کسانی این برخورد را فوق‌العاده خشن ببینند. ولی اینان باید بدانند یک برخورد قاطع خشن که زمینه تخلف را بخشکاند، ضرورت یک حکومت آرمانگر است. نیز دوباره مصقله بن هبیره‌ی شیبانی کارگزار امام علی علیه‌السلام در اردشیر خره آمده است، اسیرانی را به پانصد هزار درهم خرید که بهای آن [صفحه ۱۲۵] را به بیت‌المال پردازد. ولی مصقله پس از پرداخت دویست هزار درهم، بقیه را نپرداخت. امام علی علیه‌السلام او را به کوفه فرا خواند و به او مهلت داد تا باقی‌مانده‌ی بدهکاری‌اش را پردازد ولی او شبانه به شام گریخت و به معاویه پناهنده شد. [۱۵۵] امام علی علیه‌السلام ضمن نکوهش کار زشت او [۱۵۶] دستور داد منزلش را ویران کنند تا درس عبرتی برای دیگر کارگزاران خائن باشد. [۱۵۷]. امام علی علیه‌السلام به حدی به اصل «رعایت قانون» پای‌بند بود که حتی از تخلف نزدیک‌ترین کسانش که محبوب مولا نیز بودند نگذشت. امام باقر علیه‌السلام فرمود: «ان امیرالمؤمنین علیه‌السلام أمر قنبرا أن يضرب رجلا- حدا فغلط قنبر، فزاده ثلاثه أسواط، فأقاده علی من قنبر ثلاثه أسواط؛ [۱۵۸] امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به قنبر دستور داد بر کسی اجرای حد کند. او اشتباها سه ضربه اضافه زد. مولا آن را قصاص کرد و سه تازیانه بر قنبر نواخت». نیز نقل کرده‌اند: نجاشی شاعر مولا علی علیه‌السلام بود. در ماه رمضان شراب خورد. مولا ابتدا هشتاد ضربه تازیانه بر او نواخت و سپس بیست ضربه اضافه کرد. نجاشی گفت: هشتاد ضربه حقم بود، چون شراب نوشیده‌ام، این بیست [صفحه ۱۲۶] ضربه چرا؟ حضرت فرمود: «برای آن که حرمت ماه رمضان را شکستی». [۱۵۹]. تسامح و تساهل به معنای معامله‌گری و کوتاه آمدن از دین ربطی به دین ندارد؛ چه در اصول و چه در فروع. و این معنا از تساهل است که در برابر غیرت دینی قرار دارد.

### بی تفاوتی در برابر منکر

#### اشاره

از جلوه‌های برجسته‌ی تساهل و تسامح در دین، بی‌تفاوتی در برابر منکر است. معامله‌گران بر سر دین و طرفداران آزادی بی‌حد و مرز هم با گفتار و هم با رفتار خویش مروج این نوع تساهل و تسامحند. بی‌تفاوتی در برابر منکر ابعادی دارد:

### بی تفاوتی قلبی

عبارت از این است که انسان حتی قلبا هم از منکر بیزار نباشد که این واژگون شدن دین یک مسلمان است و در بخش قبل گفتیم: آنان که راضی به گناه باشند و حتی قلبا از آن انزجار نداشته باشند، خود گناه کارند.

### ابراز تنفر نکردن از منکر

غیرت دینی اقتضا دارد که اگر کسی نمی‌تواند جلو منکری را بگیرد [صفحه ۱۲۷] حداقل باید در برابر آن ابراز ناراحتی و تنفر کند، و اگر چنین نکند بی‌تفاوت است و قطعا مشمول عذاب و قهر خداوند واقع خواهد شد. امام علی علیه‌السلام فرمود: «أمرنا رسول

الله صلی الله علیه و آله أن تلقی أهل المعاصی بوجوه مکفهوه؛ پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ما را مأمور ساخت که با روی گرفته و خشمگین با اهل معصیت برخورد کنیم». قرآن کریم بی تفاوت‌های بنی اسرائیل - آنان که اظهار ناراحتی در برابر گناه نکردند - را مورد لعن و طرد خداوند می‌داند: «لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون - و کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون؛ [۱۶۰]. آن‌ها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن و نفرین شدند. این به خاطر آن بود که گناه می‌کردند و تجاوز می‌نمودند. آن‌ها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند. چه بدکاری انجام می‌دادند!». در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ما أنهم لم یکنوا یدخلوا مدخلهم و لا یجلسون مجالسهم، ولكن کانوا اذا لقوهم ضحکوا فی وجوههم و أنسوا بهم؛ [۱۶۱]. آگاه باشید اینان (که مورد لعنت قرار گرفتند) هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نمی‌کردند، بلکه جرمشان این بود هنگامی که آن‌ها را [صفحه ۱۲۸] ملاقات می‌کردند به صورت آن‌ها می‌خندیدند و با آنان انس می‌گرفتند». در آیهی مورد بحث بر این مطلب تأکید شده که اظهار ناراحتی نکردن در برابر منکر جرمی است که دو پیامبر بزرگ (داود و عیسی) مرتکبان آن را مستحق لعن می‌دانند.

### توجیه گناه

بعد دیگر بی تفاوتی، توجیه گناه است. توجیه گناه اگر از اصل گناه، معصیتش بیش‌تر نباشد کم‌تر نیست؛ زیرا توجیه گناه هم رضایت گناه را در پی دارد و هم استخفاف به آن را. توجیه گناه؛ یعنی گناه را برای خود و دیگران به گونه‌ای جلوه دهد که گویا جرمی صورت نگرفته است. قرآن کریم این را از خصیصه‌های منافقان به شمار می‌آورد. هنگامی که پیامبر گرامی اسلام مسلمانان را آماده جنگ تبوک می‌ساخت. یکی از رؤسای طایفه «بنی سلمه» به نام «جد بن قیس»، که از منافقان بود، خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: اگر اجازه دهی من در این میدان جنگ حاضر نشوم؛ زیرا علاقه‌ی شدیدی به زنان دارم مخصوصاً اگر چشمم به دختران رومی بیفتد ممکن است دل از دست بدهم و مفتون آن‌ها شوم و دست از جنگ بکشم. در این هنگام این آیه نازل شد: «و منهم من یقول ائذن لی و لا- تفتنی ألا- فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین؛ [۱۶۲]. [صفحه ۱۲۹] بعضی از آن‌ها می‌گویند به ما رخصت ده تا در جهاد شرکت نکنیم و ما را به گناه گرفتار مساز. آن‌ها هم اکنون در گناه سقوط کرده‌اند و جهنم کافران را احاطه کرده است». این آیهی شریفه یک نمونه از بهانه تراشی و توجیه گناه را ذکر کرده است. عدم حضور در جبهه‌ی دفاع از دین به بهانه‌ی به گناه افتادن در آینده، خود گناهی بزرگ است؛ در حالی که وظیفه آن است که هم در جهاد مقدس شرکت کنند و هم فرمان صریح الهی را زیر پا نگذارند و پس از حضور در جبهه نیز، باید چشم از گناه پوشند و به دختران زیاروی رومی ننگرند تا به گناه، آلوده نشوند! این گونه توجیهات نشان بی تفاوتی در برابر دین است. همین خصیصه را برخی از منافقان در جنگ احزاب داشتند؛ محضر پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: خانه‌های ما بدون حفاظ است و هیچ یک از خانه‌های انصار هم چون خانه‌های ما نیست و میان ما و طایفه «غطفان» که از شرق مدینه هجوم آورده‌اند حایل و مانعی وجود ندارد. اجازه فرما به خانه‌های خود بازگردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم: «و یستأذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا؛ [۱۶۳]. و گروهی از آنان از پیامبر رخصت (ترک جهاد) می‌طلبیدند و می‌گفتند خانه‌های ما را حفاظی نیست در حالی که بدون حفاظ نبود. آن‌ها فقط [صفحه ۱۳۰] می‌خواستند از جنگ فرار کنند». این هم بهانه‌ای دیگر بود برای شانه خالی کردن از تکلیف. این نسبت به توجیه گناه خود. بدتر از این، توجیه گناه دیگران است که گناه بسیار بزرگی است. گناه رابطه‌ی نامشروع پسر و دختر را به بهانه دوستی سالم پسر و دختر توجیه کردن! آلودگی و عشق‌های پست حیوانی را به نام عشق مقدس خواندن! هرزگی و لا ابالی‌گری را با این توجیه که دین ارتباط دل با خداست، توجیه کردن و کوچک جلوه دادن! به بهانه توسعه‌ی سیاسی، میدان دادن به گروه‌های منحرف برای تاختن به معنویات و مقدسات پذیرفته شده‌ی مردم و... جلوه‌ای دیگر از توجیه

نادرست گناه است که ریشه در بی تفاوتی و حساس نبودن در برابر مقدسات دینی دارد.

### هجمه به غیرتمندان

بعد دیگر بی تفاوتی، هتک غیرتمندان دینی است؛ خشک سر خواندن آن‌ها، فضول نامیدن آن‌ها، فالانژ خواند غیرتمندان دینی و... تعبیری است که برخی از دشمنان دین یا بی تفاوت‌ها در برابر دین به خدمتگزاران پرشور که جانشان مملو از غیرت دینی است، به کار می‌برند. آنان بر اینند که با این چهره‌ها آن چنان برخورد کنند تا دیگر کسی را جرأت خروش و فریاد علیه بی‌دینی‌ها و منکرات نباشد! امام باقر علیه‌السلام اینان را بد قومی معرفی کرده است: «قال ابو جعفر علیه‌السلام: بشس القوم قوم یعیبون الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر؛ [صفحه ۱۳۱] آنان که بر امر به معروف و نهی از منکر عیب وارد می‌کنند بد قومی هستند». ولی غیرتمندان دینی باید بانشاط، استوار، همچنان به راه خود ادامه داده و به تکلیف خود عمل کنند. تاریخ، چهره‌هایی به قداست انبیا و امامان در باب غیرت دینی سراغ ندارد. اینان در هجوم انواع تهمت‌ها و جسارت‌ها مردانه ایستادند و به تکلیف خود عمل کردند و از میدان به در نرفتند که هدف اساسی دشمنان از میدان بیرون کردن حافظان حریم دین است. مگر پیامبر ما را مفتی [۱۶۴]، ساحر [۱۶۵]، مسحور [۱۶۶]، مجنون [۱۶۷]، شاعر [۱۶۸] و... نخوانند. مگر دشمنان حضرت شعیب پیروی از راه او را مایه خسران ندیدند. [۱۶۹] مگر حضرت هود پیغمبر را سفیه نخواندند؟ [۱۷۰] و... در روایتی آمده است: علقمه به امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: مردم تهمت‌های بزرگی به ما می‌زنند به حدی که دیگر طاقت ما تمام شده است؟ حضرت فرمود: رضایت مردم تحصیل کردنی و زبانشان کنترل شدنی نیست! شما چگونه [صفحه ۱۳۲] توقع دارید که از تیر زبان مردم سالم بمانید، در حالی که انبیا و حجج خدا سالم نماندند: آیا یوسف را متهم به زنا نکردند؟ آیا درباره ایوب نگفتند که گناهانش او را به این روز (بیماری سخت) انداخته است؟ آیا داود را متهم نکردند که عاشق همسر یکی از رزمندگان شد. او را به جبهه فرستاد تا کشته شد و همسرش را به تزویج در آورد؟ آیا همه‌ی انبیا را متهم به ساحر بودن و دنیا طلب نکردند؟ آیا مریم دختر عمران را متهم به زنا نکردند؟ آیا پیامبر ما را متهم به این نکردند که شاعر و مجنون است؟ آیا حضرتش را متهم نکردند که عاشق همسر زید بن حارث شد و سرانجام با طلاق زید او را به تزویج در آورد؟ [۱۷۱]. این همه تهمت‌های بزرگ به این مردان خدا زدند ولی آنان از راه خود عقب نشینی نکردند.

### معروف را منکر دیدن و منکر را معروف دیدن

این بالا-ترین نوع بی تفاوتی در برابر دین است که دیوار به دیوار کفر و شرک است. گاه چنین است که کسی قبول دارد فلان کار منکر است، ولی اعتراف می‌کند که مثلاً- چه کنم، نمی‌توانم ترک کنم! این فسق است. ولی اگر خدا ناکرده کسی بگوید نماز را قبول ندارم، اگر این انکارش به [صفحه ۱۳۳] انکار خدا برگردد، این ارتداد است. یا بگوید حجاب را قبول ندارم اگر باز گشت به انکار خداوند کند این ارتداد است. گاه تهاجم فرهنگی آن قدر گسترده می‌شود که جامعه مبتلا به بیماری فوق می‌شود: بی‌حجابی و بدحجابی را نشانه‌ی روشنفکری و برداشت درست از دین معرفی کردن! هرزگی را خوش برخوردی دیدن؟ حقه‌بازی و مکر و حيله را، سیاست و زیرکی معرفی کردن، آن چنان که برخی از کوتاه بینان این را مایه ترجیح معاویه بر علی علیه‌السلام می‌دیدند و می‌گفتند معاویه از حضرت زیرک‌تر است. حضرت در پاسخ این توهم باطل فرمود: «والله ما معاویه بأدهی منی ولکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیة الغدر لکنت من أدهی الناس؛ [۱۷۲]. سوگند به خدا «معاویه» از من زیرک‌تر (سیاستمدارتر) نیست، اما شیوه‌ی او پیمان شکنی و گنه‌کاری است. اگر نیرنگ ناپسند و ناشایسته نبود من زیرک‌ترین مردم بودم». ابن ابی‌الحدید می‌گوید: بعضی خیال کرده‌اند معاویه از علی علیه‌السلام سیاستمدارتر بود ولی این درست نیست؛ زیرا سیاستمدارانی هم چون معاویه هرگز به هدف خود

نخواهند رسید مگر این که طبق نظریه‌ی خود و مقدماتی که لازم می‌بینند عمل کنند، خواه موافق دین و شریعت باشد یا نباشد (اگر سیاست به این معنای نامشروعش باشد معاویه سیاستمدارتر بود) اما سیاست امام علیه‌السلام مقید به حق و عدالت و دین و شریعت بود و در تمام موارد هر جا که با آیین حق [ صفحه ۱۳۴ ] موافق نبود اقدام نمی‌کرد ولی معاویه مقید به این اصل نبود. معاویه در جنگ‌گ به روش زمامداران «هند» و «کسری» عمل می‌نمود، ولی علی علیه‌السلام به سربازانش دستور می‌داد: شما شروع به جنگ نکنید، بگذارید آن‌ها شروع کنند، فراریان را تعقیب نکنید، مجروحان را به قتل نرسانید. این سیاست علی علیه‌السلام بود. او همواره در پی رضای خدا بود. دست‌های خود را بسته بود جز در آن چه خدا رضایت داشت. آن‌ها که می‌گویند معاویه سیاستمدارتر بود لابد به مسأله‌ی قرآن بر سر نیزه و امثال آن تکیه می‌کنند ولی حقیقت این است که امام در این جا طریق پیشرفت را خوب می‌دانست و این طرفداران وی بودند که در اثر سرپیچی از فرمان حضرت در دام افتادند. از دیدگاه محدود و کوتاه بین منحرفان، «سیاست» به معنای مکر و حيله است. از دیدگاه قرآن کریم این انحراف بینش معلول «هواپرستی» است: «أفرأيت من اتخذ الهه هواه و أضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله أفلا تذكرون؟» [ ۱۷۳ ]. آیا آن کس که هوسش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد، و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر دید گانش پرده افکند، دیده‌ای؟ اگر خدا هدایت نکند چه کسی او را هدایت خواهد کرد. چرا پند نمی‌گیرید؟ از این آیه استفاده می‌شود که هواپرستی از مهم‌ترین موانع درک [ صفحه ۱۳۵ ] حقیقت است و آنان در این وادی سیر می‌کنند و معروف را منکر، و منکر را معروف می‌بینند. در روایتی حضرت امام صادق علیه‌السلام از جد بزرگوارش نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که روزی می‌بینند: «کیف بکم اذ أفسد نساؤکم و فسق شبابکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر؟» چه حالی خواهید داشت وقتی زنانتان فاسد و جوانانتان فاسق شدند و امر به معروف و نهی از منکر نکردید؟! گفتند: آیا چنین زمانی پیش می‌آید که امت اسلام به این فاجعه مبتلا شود؟ حضرت فرمود: «نعم، و شر من ذلک کیف بکم اذا أمرتم اذا أمرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف؛ بله، و بدتر از آن هم اتفاق خواهد افتاد. چه حالی خواهید داشت آن گاه که امر به منکر و نهی از معروف کنید!» اصحاب گفتند: آیا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ حضرت فرمود: «نعم، و شر من ذلک کیف بکم اذا رأیتم المعروف و منکرا و المنکر معروف؛ بله، و بدتر از آن هم می‌شود، چه حالی خواهید داشت آن گاه که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید». [ ۱۷۴ ]. قرآن کریم امر به منکر و نهی از معروف را از ویژگی‌های منافقان می‌شمرد. منافقان در فرهنگ قرآن آنانند که به مکتب ایمان نیاورده‌اند و [ صفحه ۱۳۶ ] فقط شعار آن را سر می‌دهند و آنان سمبل عالی بی‌تفاوتی در برابر دینند: «المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یا مرون بالمنکر و ینهون عن المعروف» [ ۱۷۵ ]. مردان و زنان منافق همه همانند یکدیگرند؛ آن‌ها امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند.

## زیان‌های تساهل و تسامح

### اشاره

جامعه‌ای که در آن غیرت دینی افول کرد، و تساهل و تسامح در دین، معامله‌گری با دین و بی‌تفاوتی شیوه‌ی آن شد، آسیب‌پذیر و آفت‌خیز است.

## نفوذ نامحرمان

اولین زیان، سلطه نامحرمان و به تعبیر روایات «اشرار» بر جامعه است. در چنین جامعه‌ای خوبان کنار زده شده، اشرار زمام امور را به دست می‌گیرند. اشرار و فرصت‌طلبان دنبال زمینه‌ای می‌گردند تا اقتدار پیدا کنند. آنان همانند میکرب‌هایی هستند که در محیط

پاک زمینه‌ای برای جولان ندارند، محیط فاسد زمینه‌ساز رشد آن‌هاست. و تساهل و تسامح و بی‌تفاوتی عام مهم رشد این منحرفان است. محیط را دو چیز می‌سازد: ۱. گناه گنه‌کاران؛ ۳. بی‌تفاوتی در برابر آنان. امام علی علیه‌السلام در واپسین لحظات عمر مبارکش برای فرزندان [صفحه ۱۳۷] و تمام شیفتگان حضرتش در طول تاریخ وصیت کرد، از جمله فرمود: «لا- تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجاب لکم؛ [۱۷۶]. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می‌شوند، سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی‌شود». تساهل و تسامح، جامعه را تبدیل به عرصه‌ی تاخت و تاز فرصت‌طلبانی می‌کند که به چیزی کم‌تر از نابودی اساس اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله فکر نمی‌کنند. فرصت‌طلبانی که بی‌رحمانی بر اصول و مبانی و احکام مسلم اسلام تاخته و با هر چه که در اختیار دارند به مقابله برمی‌خیزند. فرصت‌طلبانی که اصول ارزش‌ها را بمباران می‌کنند و با قلم‌های فاسد خود گوهر عفت را از جامعه ربوده، هرزگی را روشنفکری تلقی می‌کنند. این خطری است که باید همه دلسوزان انقلاب، همه‌ی آن‌ه که دلشان برای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم می‌تپد، مراقب آن باشند و با آن مقابل کنند. در این زمینه شهید آیه‌الله مطهری (قدس سره) سخنی جامع و عمیق دارند: رخنه و نفوذ افراد فرصت‌طلب در درون یک نهضت از آفت‌های بزرگ هر نهضت است وظیفه بزرگ رهبران اصلی این است که راه نفوذ و رخنه‌ی این گونه افراد را سد نمایند. هر نهضت مادام که مراحل دشوار اولین را طی می‌کند، سنگینی‌اش بر دوش افراد مؤمن، مخلص و فداکار است، [صفحه ۱۳۸] اما همین که به بار نشست و یا لاقط «نشانه‌های بار دادن» آشکار گشت و شکوفه‌های درخت هویدا شد سر و کله‌ی افراد فرصت‌طلب پیدا می‌شود، روز به روز که از دشواری‌ها کاسته می‌شود و موعد چیدن ثمر نزدیک‌تر می‌گردد، فرصت‌طلبان محکم‌تر و پرشورتر پای علم نهضت سینه می‌زنند تا آن جا که تدریجا انقلابیون مؤمن و فداکاران اولیه را از میدان به در می‌کنند. این جریان تا آن جا کلیت پیدا کرده که می‌گویند: «انقلاب فرزند خور است» گویی خاصیت انقلاب این است که همین که به نتیجه رسید فرزندان خود را یک یک ناپود سازد. ولی انقلاب فرزند خور نیست غفلت از نفوذ و رخنه‌ی فرصت‌طلبان است که فاجعه به بار می‌آورد. جای دوری نمی‌رویم. انقلاب مشروطیت ایران را چه کسانی به ثمر رساندند؟ و پس از به ثمر رسانیدن چه چهره‌هایی پست‌ها و مقامات را اشغال کردند؟ و نتیجه‌ی نهایی چه شد؟ سردار ملی‌ها و سالار ملی‌ها و سایر قهرمانان آزادی‌خواه همه به گوشه‌ای پرتاب شدند و به فراموشی سپرده شدند و عاقبت با گرسنگی و در گمنامی مردند، اما فلان الدوله‌ها که تا دیروز زیر پرچم استبداد با انقلابیون می‌جنگیدند و طناب به گردن مشروطه چیان می‌انداختند و مقام صدرات عظماء رسیدند و نتیجه‌ی نهایی، استبدادی شد به صورت مشروطیت. فرصت‌طلبی، تأثیر شوم خود را در تاریخ صدر اسلام نشان داد. در دوره‌ی عثمان، فرصت‌طلبان جای شخصیت‌های مؤمن به اسلام و اهداف اسلامی را گرفتند؛ «طرید»‌ها وزیر شدند و کعب‌الاحبارها مشاور و اما ابوذرها و عمارها به تبعیدگاه فرستاده شدند و یا در زیر لگد مچاله شدند. نهضت را اصلاح‌طلب آغاز می‌کند نه فرصت‌طلب و هم چنین آن را [صفحه ۱۳۹] اصلاح‌طلب مؤمن به اهداف نهضت می‌تواند ادامه دهد نه فرصت‌طلب که در پی منافع خویش است. به هر حال، مبارزه با رخنه و نفوذ فرصت‌طلبان علی‌رغم تظاهرات فریبنده‌شان یکی از شرایط اصلی ادامه‌ی یک نهضت در مسیر اصلی است. [۱۷۷]. این عالم بزرگ، و فقیه با بصیرت، پیش از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی هشدار فوق را مطرح کرده است و اینک در آستانه‌ی سومین دهه انقلاب، انقلاب نیاز به فرصت‌طلب زدایی به خصوص در عرصه‌های فرهنگ و اندیشه دارد. قلمزنان فاسدی که در رژیم طاغوت به خوش خدمتی برای ارباب مشغول بودند، امروز در عرصه‌ی برخی مطبوعات قلم می‌زنند و بی‌شرمانه مقدسات انقلاب را هتک می‌کنند. اگر این علف‌های هرزه از عرصه‌ی فرهنگ و هنر و اندیشه چیده نشوند، خدای ناکرده ما باید شاهد پایمال شدن آرمان‌های بلند انقلاب و بنیانگذار راحل آن حضرت امام خمینی (ره) باشیم و این وصیت آن عزیز سفر کرده است: من در میان شما باشم و یا نباشم، به همه‌ی شما وصیت و سفارش می‌کنم که نگذارید انقلاب به دست نااهلان و نامحرمان بیفتد. [۱۷۸].

## نابودی و هلاکت

تساهل در دین، و بی تفاوتی در برابر منکرات، عامل نابودی است، [صفحه ۱۴۰] اما در امت‌های قبل از اسلام، هلاکت، نابودی واقعی بود، مسخ می شدند، زلزله و صاعقه همه‌ی آن‌ها را نابود می کرد، زمین آن‌ها را فرو می برد و... ولی از آن جا که این عذاب‌ها از امت اسلام برداشته شد، این نابودی، نابودی آرمان و مکتب و در نتیجه عزت و شرف است که تحقیقا بدتر از نابودی ظاهری است. امام علی علیه السلام فرمود: «و اعلموا ان الهالك من هلك دينه والحريه من حرب دينه؛ بدانید آن کس که دینش تباه شده باشد نابود است و غارت زده کسی است که دینش را به غارت ببرند». قرآن کریم هم منحرفان را نکوهش می کند و هم افرادی که در برابر انحراف ساکتند و هر دو را مستحق مجازات می داند. [۱۷۹]. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «أوحى الله تعالى الى شعيب اني مهلك من قومك مائة الف؛ أربعين ألفا من شرارهم وستين ألفا من خيارهم فقال: هؤلاء الأشرار فما بال الاخيار؟ فقال: داهنوا أهل المعاصي فلم يغضبوا لغضبي؛ خداوند به حضرت شعيب وحی کرد که من تمامی صد هزار نفر قومت را نابود خواهم کرد چهل هزار نفر از گنه کاران و شصت هزار نفر از خوبان! حضرت شعيب عرض کرد: اشرار باید نابود شوند، اما خوبان چرا؟ پاسخ شنید: زیرا با اهل معصیت سازش کردند و برای من خشم نکردند». [صفحه ۱۴۱] این نتیجه‌ی بی تفاوتی در برابر دین در امم و ملل گذشته بود. اما پیامد بی تفاوتی در برابر دین، و تسامح و تساهل در میان این امت، نابودی اهداف بلند مکتب است، همان که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد و سرانجام سالار شهیدان برای جلوگیری از نابودی اساس مکتب قیام کرد و خود و عزیزانش را به مسلخ عشق فرستاد. (در این باره با تفصیل بیش تری سخن خواهیم گفت).

## تساهل و تسامح و بی دینی

بی تفاوتی در برابر دین و تساهل و تسامح به تدریج انسان را به جدایی کامل از دین می کشاند. و سرانجام راه بی تفاوت‌ها و بی دینان یکی است. ممکن است در ابتدا سخن از پیرایش و اصلاح دین باشد، اما ذره ذره دین ساخته و پرداخته‌ی آن‌ها، دینی خواهد بود که به همه چیز می ماند جز دین! و می شود هم چون شیر بی سر و یال و دم و اشکم! نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان الله يبغض المؤمن الضعيف الذي لا دين له، قيل له: و ما المؤمن الضعيف الذي لا دين له؟ قال: الذي لا ينهي عن المنكر؛ [۱۸۰]. خداوند از مؤمن ضعیف بی دین نفرت دارد. گفته شد: مؤمن ضعیف بی دین کیست؟ حضرت فرمود: آن کس که نهی از منکر نمی کند». در روایت دیگری حضرت فرمود: «لا يحل لعين مؤمنه تری الله يعصى فتطرف حتى تغیره؛ [صفحه ۱۴۲] حلال نیست که مسلمانی با چشم خودش ببیند خداوند معصیت می شود و بلافاصله در صدد برخورد با آن بر نیاید». امام صادق علیه السلام فرمود: «و اذا رأى المنكر فلم ينكره و هو يقدر فقد أحب أن يعصى الله و من أحب أن يعصى الله فقد بارز الله بالعداوة؛ [۱۸۱]. اگر مسلمانی منکری را ببیند و قدرت برخورد داشته باشد و نکند تحقیقا معنای آن این است که دوست دارد خدا معصیت شود، و کسی که دوست داشته باشد خداوند معصیت شود، علنا به جنگ با خدا رفته است».

## حادثه‌ی عاشورا پیامد تلخ تساهل و تسامح

بارزین نمونه‌ی زیان عظیم بی تفاوتی و تساهل، حادثه‌ی جانگداز عاشورا است. بی تردید اگر از آغاز در برابر منکرات عظیمی که در جهان اسلام صورت می گرفت مسلمانان به نهی از منکر بر می خاستند و دنیا را به دین معامله نمی کردند و چند روز زندگی زودگذر دنیا را بر رضای خدا ترجیح نمی دادند قطعاً کار به جایی نمی رسید که امام حسین علیه السلام برای حفظ اساس اسلام عزیز جان خود و عزیزان و فرزندان و یارانش را فدا کند! وقتی که عمر گفت: اگر انحرافی از من دیدید تذکر دهید، عده‌ای برخاستند و



گفتند: اگر انحرافی دیدیم با این شمشیر کج تو را به راه راست می‌آوریم! برآستی اگر اینان صداقت داشتند، چرا در برابر آن همه [ صفحه ۱۴۳ ] کجروی نایستادند؟! اولین منکر بزرگی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفت و مبنا و اساس انحرافات دیگر شد، انحراف رهبری امت از مسیر ترسیم شده پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانست تنها شخصیت وارسته‌ای که می‌تواند پس از او جامعه اسلامی را در همان راهی که حضرتش مشخص کرده هدایت کند امام علی علیه‌السلام است. او به دستور خداوند حضرتش را طبق نص صریح و متواتر غدیر به امامت امت پس از خودش منصوب کرد. ولی متأسفانه پس از پیامبر این نصب الهی نادیده گرفته شد، و امام علی علیه‌السلام از این مسند، که حق او بود، کنار گذاشته شد و در حقیقت حق همه مسلمانان تا روز قیامت ضایع شد؛ چرا که اگر امامت علی علیه‌السلام بر امت بود اینک جهان اسلام وضع دیگری داشت. در برابر این انحراف بزرگ، اعتراضی قابل توجه صورت نگرفت. واقعا انسان در دریای بهت و حیرت فرو می‌رود که ۱۲۰ هزار نفری که در غدیر خم با امام علی علیه‌السلام بیعت کردند کجا رفتند؟ چرا اعتراض نکردند؟ چرا خواص در سقیفه موضع نگرفتند. بلی فرصت طلبانی هم چون ابوسفیان که همیشه در صددند که از آب گل آلود ماهی بگیرند سراغ مولا آمدند و خواهان بیعت با حضرت شدند، ولی امام علی علیه‌السلام می‌دانست که اینان قصد خیرخواهی ندارند و در پی آنند که با استفاده از شرایط موجود، آب به آسیای خود بریزند! لذا دست رد به سینه‌ی آنان زد! [ صفحه ۱۴۴ ] دومین منکری که جهان اسلام با بی‌تفاوتی از کنار آن گذشت «اذیت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله» بود. مگر «موت قریب» طبق صریح آیه قرآن مزد رسالت نبود: قل لا أسئلكم عليه أجرا الا المودة فی القربی. [ ۱۸۲ ]. و مگر فاطمه از مصادیق مسلم و بی‌تردید «قریب» نزد اهل سنت و شیعه نبود؟ پس چرا آن همه اذیت و آزار؟ بدتر از آن چرا سکوت و بی‌تفاوتی در برابر این منکر؟ مگر در حدیث مشهوری که در بیش از دو‌یست کتاب اهل سنت، آمده ذکر نشده که: «فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی»؛ [ ۱۸۳ ]. فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. پس چرا او را آنچنان آزرده که به علامت اعتراض، وصیت به اختفای تجهیز و محل دفن خویش کرد؟ کسی را یارای انکار اذیت و آزارهایی که بر دخت مظلوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفته است نیست. در این زمینه صدها شاهد تاریخی موجود است و طی سالیان اخیر کتاب‌های مستقلی در این باره نوشته شده است. [ ۱۸۴ ]. چرا امت اسلام در برابر این منکر لب فرو بستند؟ چرا خواص آنان که محبت پیامبر صلی الله علیه و آله را به این دخت ملکوتی خود می‌دانستند فریاد بر نیاوردند؟ [ صفحه ۱۴۵ ] آری، بی‌تفاوتی‌های این چنین سرانجامش حادثه‌ی جانگداز عاشورا است: این جا دخت پیامبر بین در و دیوار قرار گرفت، در حادثه عاشورا سر بریده‌ی عزیزانش بالای نیزه‌ها رفت! این جا در خانه به آتش کشیده شد، در حادثه عاشورا نیز خیمه‌ها را به آتش کشیدند: فاطمیه آتشی افروختند خیمه‌های کربلا را سوختند این جا محسن شش ماهه شهید شد و در حادثه‌ی کربلا- نیز گلوی نازک علی اصغر هدف پیکان دشمن قرار گرفت. سومین منکری که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازار گرمی یافت آن که احکام و قوانین مسلم اسلامی دستخوش تغییر و تحریف شد و زیر بنای آن نه اجتهاد مطلوب که سلیقه و رأی بود! اجتهادهای فراوان در مقابل نص صریح قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت. [ ۱۸۵ ] در برابر این منکر نیز جهان اسلام بی‌تفاوت گذشت و آن‌ها که باید نهی از منکر کنند، ساکت ماندند. چرا؟ آیا آنقدر برای برخی دنیا مهم بود که تازیانه عمر سبب می‌شد که حق لب فروبندند؟! چهارمین منکر پس از پیامبر اکرم طرد بزرگان صحابه و مغضوب دستگاه واقع شدن آنان است. چهره‌های درخشانی هم چون ابوذر به جرم [ صفحه ۱۴۶ ] نهی از منکر آن چنان مطرود شدند که آرامش زندگی به کلی از آنان گرفته شد. ابوذر که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف او فرمود: «ما أظلت الخضراء و ما أقلت الغبراء علی ذی لهجة أصدق من أبی ذر»؛ [ ۱۸۶ ]. آسمان و زمین چهره‌ای به صداقت ابی‌ذر به خود ندیده است. او را به جرم حق گویی تبعید کردند و حتی بدرقه‌ی او را هم ممنوع کردند! باز هم کسی در برابر این منکر فریاد بر نیاورد و به جز امام علی علیه‌السلام و فرزندان و قنبر و بعضی از خاصان صحابه، کس دیگری به بدرقه ابوذر نیامد و ابوذر در غربت مظلومانه جان داد. پنجمین منکر، کنار گذاردن ارزش‌های



اسلامی بود. در بخش گذشته به تفصیل گفتیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضد ارزش‌ها و به عبارت دیگر ارزش‌های جاهلی را ملغا و ارزش‌های الهی را جایگزین آن‌ها نمود ولی متأسفانه پس از پیامبر دوباره ارزش‌های جاهلی احیا شد، دوباره تبعیضات نژادی جان گرفت، دوباره بین عرب و عجم جدایی افتاد، عرب بودن امتیاز شد و عجم بودن نقطه‌ی ضعف! و متأسفانه فریادی در برابر این منکر هم برنخاست. کسی نگفت که چرا ارزش‌های جاهلی آری و ارزش‌های قرآنی نه! ششمین منکر بزرگ، غارت بیت‌المال بود. «بیت‌المال» که در [صفحه ۱۴۷] حقیقت پشتوانه‌ی اقتصادی جامعه‌ی اسلامی بود در تیول یک یا چند خانواده قرار گرفت و همانند اموال شخصی با آن رفتار شد، حاتم بخشی‌های بی‌رویه در آن صورت گرفت، کسانی در سایه‌ی غارت بیت‌المال به آلا ف و الوف رسیدند. در برابر این منکر نیز فریادی برنخاست سهل است که کسانی که باید در برابر این منکر بزرگ اعتراض کنند خود سر در آخور این غارتگری‌ها داشتند! و خود شریک دزد بودند و رفیق قافله! مجموعه این بی‌تفاوتی‌ها دست به دست هم داد تا خلافت اسلامی به کلی از مسیر خود منحرف شد و سرانجام زمام امر مسلمین به دست کسانی قرار گرفت که تا دیروز در برابر اسلام صف کشیده بودند و تا آن جا که در توان داشتند علیه اسلام به کار بردند. آری، معاویه و یزید بر اریکه‌ی خلافت اسلامی تکیه زدند. آنان که از اسلام فقط نام آن را یدک می‌کشیدند! و هر دو مصمم به اسلام زدایی بودند اما معاویه در پوشش ضخیمی از نفاق و یزید عریان و صریح به نبرد با مقدسات دین آمد. این بی‌تفاوتی‌ها اسلام عزیز را در سراشیب قرار داد، سراشیبی که اگر فداکاری‌های سالار شهیدان ابی‌عبدالله علیه السلام نبود بی‌تردید سرانجامش سقوط بود و در آن صورت نامی از اسلام و مکتب نبود! و این سخن کاملاً حق است که پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین منی و أنا من حسین؛ حسین از من است و من از حسینم» چرا که بقای این مکتب حیات بخش مدیون فداکاری‌های او و یاران فداکار اوست. او از آغاز قیام الهی‌اش به هنگامی که می‌خواست از مدینه حرکت کند اعلان کرد که انگیزه‌ام امر به معروف و نهی از منکر است؛ یعنی می‌خواهم غیرت دینی را به نمایش گذارم و آن را احیا کنم: [صفحه ۱۴۸] اللهم انی أحب المعروف و أكره المنکر؛ [۱۸۷]. خدایا من معروف را دوست و منکر را ناخوش می‌دارم. و در منشور جاوید نهضت الهی خویش فرمود: «أريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنکر؛ من اراده کرده‌ام امر به معروف و نهی از منکر کنم». و به هنگامی که خروش عاشورایی برآورد فرمود: «ألا- ترون أن الحق لا- يعمل به و أن الباطل لا- يتناهی عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً، فانی لا أرى الموت الا سعادة و لا الحیاء مع الظالمین الا برماً؛ [۱۸۸]. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری به عمل نمی‌آید. در این شرایط باید مؤمن مشتاق لقی حق باشد (و با آغوش باز به استقبال شهادت رود) که من مرگ در راه خدا را سعادت دانسته و زندگی با ستمگران را مایه‌ی ننگ می‌دانم». و این عبرتی بزرگ از حادثه‌ی عاشوراست. پیام صریح این عبرت این است: بی‌تفاوتی در برابر منکرات (منکر سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و...) خوره‌ی انقلاب اسلامی است. و آن چه انقلاب شکوهمند اسلامی، که در تداوم قیام خونین عاشوراست را از خطرهای بیمه می‌کند احیای «غیرت دینی» است. دقیقاً همان که امروز لبه‌ی تیز دشمنان و مهاجمان فرهنگی است. آنان با ده‌ها ماهنامه و هفته‌نامه و روزنامه بر آنند تا فروغ غیرت دینی را خاموش کنند و با دعوت به تساهل و [صفحه ۱۴۹] تسامح در اصول در پی خاموش ساختن چراغ پر فروغ دینند، ولی هرگز نخواهند توانست که نور حق را خاموش کنند: «یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم والله متم نوره ولی و کره الکافرون؛ [۱۸۹]. می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند ولی خدا کامل کننده‌ی نور خویش است، اگر چه کافران را خوش نیاید». [صفحه ۱۵۳]

ضمایم

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نیروهای مقاومت بسیج

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نیروهای مقاومت بسیج ۲۳ / ۴ / ۷۱ مساوی ۱۳ محرم ۱۴۱۳ این دیدار، دیداری است بسیار مناسب و در وقت مناسبی هم هست. ایام، ایام عاشورای حسینی است و شما برادران و خواهران هم از عاشورایی‌ها و حسینی‌ها هستید. بسیج بیست میلیونی انقلاب اسلامی ثابت کرده که در صراط حسین بن علی اصول الکافی و عاشورا قدم بر می‌دارد. آن چه که من امروز عرض خواهم کرد مربوط به همین قضیه‌ی عاشورا است. با وجود این همه سخن که درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا گفته‌اند و گفته‌ایم و شنیده‌ایم، ولی باز هم جای سخن و تأمل و تدبر و عبرت‌گیری نسبت به این حادثه باقی است. این حادثه‌ی عظیم از دو جهت مورد توجه قرار می‌گیرد و بنده می‌خواهم امروز بیش‌تر جهت دوم را مورد توجه قرار بدهم. [صفحه ۱۵۴]

### درس‌های عاشورا

جهت اول، درس‌های عاشورا است. عاشورا پیام‌ها و درس‌هایی دارد. عاشورا به ما درس می‌دهد که برای حفظ دین باید فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن باید از همه چیز گذشت. درس می‌دهد که در میدان نبرد حق و باطل، همه‌ی افراد اعم از کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و وضع و امام و رعیت با هم در یک صف قرار می‌گیرند. درس می‌دهد که جبهه‌ی دشمن با همه‌ی توانایی‌های ظاهری بسیار آسیب پذیر است. همچنان که جبهه‌ی بنی‌امیه به وسیله‌ی کاروان اسیران عاشورا در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید و بالأخره هم نهضت عاشورا به فنای جبهه‌ی سفیانی منتهی شد. عاشورا به ما درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، بصیرت بیش از چیزهای دیگر برای انسان لازم است. بی‌بصیرت‌ها بدون این که بدانند، فریب می‌خورند و در جبهه‌ی باطل قرار می‌گیرند چنان که در جبهه‌ی ابن‌زیاد کسانی بودند که فساد و فجار نبودند ولی از بی‌بصیرت‌ها بودند. این‌ها درس‌های عاشورا است. البته همین درس‌ها کافی است که یک ملت را از ذلت به عزت برساند. همین درس‌ها می‌تواند جبهه‌ی کفر و استکبار را شکست بدهد. این‌ها درس‌های زندگی‌ساز است. این، آن جهت اول است.

### عبرت‌های عاشورا

جهت دوم از جهات مربوط به حادثه‌ی عاشورا، عبرت‌های عاشورا است. عاشورا غیر از درس، یک صحنه‌ی عبرت است. انسان باید [صفحه ۱۵۵] در این صحنه نگاه کند تا عبرت بگیرد. عبرت بگیرد یعنی چه؟ یعنی خود را با آن وضعیت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و وضعی قرار دارد. چه چیزی او را تهدید می‌کند و چه چیزی برای او لازم است. این را عبرت می‌گویند. مثلاً هنگامی که شما از جاده‌ای عبور می‌کنید و اتومبیلی را می‌بیند که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده و می‌چاله شده و سرنشینانش نابود شدند، می‌ایستید و به آن صحنه نگاه می‌کنید، چرا؟ برای این که عبرت بگیرید. برای این که بر شما معلوم بشود که چه جور سرعت و حرکت و چه جور رانندگی به این وضعیت منتهی می‌شود. این هم نوع دیگری از درس است اما درس از راه عبرت‌گیری. حال می‌خواهیم این را یک قدری بیش‌تر بررسی کنیم. اولین عبرتی که در قضیه‌ی عاشورا ما را متوجه خود می‌کند این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله جامعه‌ی اسلامی به آن حد رسید کسی مثل امام حسین علیه‌السلام ناچار شد برای نجات جامعه این چنین فداکاری بکند. یک وقت این فداکاری بعد از گذشت هزار سال از صدر اسلام است یا یک وقت این فداکاری بعد از گذشت هزار سال از صدر اسلام است یا یک وقت در قلب کشورها و ملت‌های مخالف و معاند با اسلام است، این یک حرفی است اما این که حسین بن علی علیه‌السلام در مرکز اسلام، در مدینه و مکه (مرکز وحی نبوی) با وضعیتی مواجه شود به طوری که هر چه نگاه کند ببیند چاره‌ای جز فداکاری نیست (آن هم فداکاری خونین و با عظمتی)، این

قابل تأمل است. مگر چه وضعی بود که حسین بن علی علیهما السلام احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او زنده می‌ماند و الا از دست می‌رود؟ عبرت این جاست، ما باید نگاه کنیم و ببینیم که چه شد که فردی مثل یزید بر جامعه‌ی اسلامی حاکم شد؟ جامعه‌ی اسلامی که رهبر و پیغمبرش در مکه و مدینه پرچم‌ها را می‌داد دست [ صفحه ۱۵۶ ] مسلمان‌ها و آن‌ها می‌رفتند تا اقاصا نقاط جزیره‌العرب و مرزهای شام، امپراتوری روم را تهدید می‌کردند و سربازان دشمن نیز از مقابلشان فرار می‌کردند و مسلمین پیروزمندانه بر می‌گشتند (مثل ماجرای تبوک) و جامعه‌ی اسلامی که در مسجد و معبر آن، صورت تلاوت قرآن بلند بود و شخصیتی مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن لحن و نفس، آیات خدا را بر مردم می‌خواند و مردم را موعظه می‌کرد و آن‌ها را در جاده‌ی هدایت با سرعت پیش می‌برد. چطور شد که همین جامعه، همین کشور و همین شهرها آن قدر از اسلام دور شدند تا کسی مثل یزید بر آن‌ها حکومت کرد؟ چرا باید وضعی پیش بیاید که کسی مثل حسین بن علی علیهما السلام ببیند چاره‌ای ندارد جز این فداکاری عظیم، که در تاریخ بی‌نظیر است. چه شد که آن‌ها به این جا رسیدند؟ این همان عبرت است. ما باید این را امروز مورد توجه دقیق قرار بدهیم. ما امروز یک جامعه‌ی اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه‌ی اسلامی چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید. چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در همان شهری که ایشان حکومت می‌کرد سرهای پسران امیرالمؤمنین علیه السلام را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند! کوفه همان جایی است که امیرالمؤمنین علیه السلام توی بازارهای آن راه می‌رفت، تازیانه بر دوش می‌انداخت و مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد. فریاد تلاوت قرآن در آناء اللیل و اطراف النهار، از مسجد و تشکیلات آن بلند بود. این همان شهر است که حالا دخترها و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام را به اسارت در بازار آن می‌گردانند. چه شد که ظرف بیست سال به این جا رسیدند؟ جواب، این است: رسیدند که یک بیماری وجود دارد که می‌تواند جامعه‌ای که در رأس آن کسی مثل پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است را در ظرف چند ده سال به آن [ صفحه ۱۵۷ ] وضعیت برساند. پس این یک بیماری خطرناکی است و ما هم باید از این بیماری بترسیم. اما بزرگوار ما اگر خود را شاگردی از شاگردان پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌کرد، سرفخر به آسمان می‌شود. افتخار امام ما کجا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کجا؟ جامعه‌ای را که پیغمبر صلی الله علیه و آله ساخته بود، بعد از مدت چند سال به آن وضع دچار شد و لذا جامعه‌ی ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود. عبرت این جاست. ما باید آن بیماری را بشناسیم و آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم.

### پیام فوری عاشورا

به نظر من امروز پیام عاشورا از دیگر درس‌ها و پیام‌های عاشورا برای ما فوری‌تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمده که سر حسین بن علی علیهما السلام، آقا زاده‌ی اول دنیای اسلام و پسر خلیفه‌ی مسلمین علی بن ابی طالب علیه السلام، در همان شهری که پدر او بر مسند خلافت می‌نشسته است گردانده شد و آب از آب هم تکان نخورد. ببینیم چگونه از همان شهر افرادی آمدند به کربلا و او و اصحابش را با لب تشنه به شهادت رساندند و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام را به اسارت گرفتند. حرف در این زمینه زیاد است. من در پاسخ به این سؤال یک آیه از قرآن را مطرح می‌کنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن درد و بیماری را به مسلمین معرفی می‌کند. آن آیه این است که می‌فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا». دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن صلوة و نماز است. یعنی فراموش کردن خدا و معنویت و جدا کردن حساب معنویت از زندگی و فراموش [ صفحه ۱۵۸ ] کردن توجه و ذکر و دعا و توسل و توفیق از خدای متعال و توکل بر خدا و کنار گذاشتن محاسبات خدایی از زندگی، و عامل دوم «اتبوا الشهوات» است یعنی دنبال شهوترانی‌ها و هوس‌ها و در یک جمله «دنیا طلبی» رفتن و به فکر جمع‌آوری ثروت و مال بودن و التذاذ و به دام شهوات دنیا افتادن

و اصل دانستن این‌ها و فراموش کردن آرمان‌ها. این درد اساسی و بزرگ است و ما هم ممکن است به این درد دچار بشویم.

### حفظ آرمان‌ها، ارزش‌ها و معیارهای الهی

اگر در جامعه‌ی اسلامی ما آن حالت آرمان خواهی از بین برود یا ضعیف بشود و هر کسی به فکر این باشد که کلاه خودمان را از معرکه به در ببریم تا در دنیایمان از دیگران عقب نیفتیم، دیگری جمع کرده است و ما هم برویم جمع کنیم و خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح بدهیم، معلوم است که وضع به این جا خواهد رسید. نظام اسلامی با ایمان‌ها، با همت‌های بلند، با مطرح شدن و اهمیت دادن و زنده نگه داشتن شارها به وجود می‌آید و حفظ می‌شود و پیش می‌رود. معلوم است کم رنگ شدن شعارها، بی‌اعتنایی به اصول اسلام و انقلاب و همه چیز را با محاسبات مادی و فهمیدن و مطرح کردن، جامعه را به آن جا پیش خواهد برد که به چنان وضعی برسد. به همین دلیل آن‌ها به آن وضع دچار شدند. یک روز برای مسلمین پیشرفت اسلام و رضای خدا و تعلیم دین و معارف اسلام و آشنایی با قرآن و معارف آن مطرح بود، دستگاه حکومت و اداره‌ی کشور، دستگاه زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود، نتیجه‌ی آن هم حرکت عظیمی بود که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیتی کسی مثل علی بن [صفحه ۱۵۹] ابی طالب علیه‌السلام، خلیفه‌ی مسلمین و کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام، شخصیت برجسته می‌شود. چرا که معیارها در وجود این‌ها بیش از دیگران است. وقتی معیار خدا، تقوا، بی‌اعتنایی به دنیا و مجاهدت در راه خدا باشد کسانی به صحنه‌ی عمل می‌آیند که این معیارها را دارند. این‌ها سر رشته‌ی کارها را به دست می‌گیرند و جامعه، جامعه‌ی اسلامی خواهد بود. اما وقتی که معیارهای خدایی عوض بشود، هر کسی که دنیا طلب‌تر، شهوتران‌تر و برای به دست آوردن منافع شخصی زرنک‌تر و با صدق راستی بیگانه‌تر است، سر کار می‌آید، آن وقت نتیجه این می‌شود که امثال عمر بن سعد و شمر و عبیدالله بن زیاد می‌شوند رؤسا و مثل حسین بن علی علیه‌السلام به مذبح می‌رود و در کربلا به شهادت می‌رسد. این یک حساب دو دو تا چهارتا است. کسانی که دلسوزند نباید بگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض بشود. اگر معیار تقوا در جامعه عوض شد معلوم است که باید خون یک انسان با تقوایی مثل حسین بن علی علیه‌السلام ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پا داری در کار دنیا و پشت سر هم اندازی و درغویی و بی‌اعتنایی به ارزش‌های اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار بگیرد و کسی مثل عبیدالله باید شخص اول کشور عراق بشود.

### انقلاب ما، انقلاب ارزش‌ها بود

همه‌ی کار اسلام این بود که این معیارها را عوض کند. همه‌ی کار انقلاب ما هم همین بود که در مقابل معیارهای باطل و غلط مادی جهانی بایستد و آن‌ها را عوض کند. دنیای امروز، دنیای دروغ، زور، [صفحه ۱۶۰] شهوترانی و دنیای ترجیح ارزش‌های مادی بر ارزش‌های معنوی است. دنیا این است. مخصوص امروز هم نیست. قرن‌هاست که معنویت در دنیا رو به افول و ضعف بوده است. قدرتمندها تلاش کردند معنویت را از بین ببرند. صاحبان قدرت، پول پرست‌ها و سرمایه‌دارها یک نظام و بساط مادی در دنیا چیدند که در رأس آن قدرتی مثل قدرت آمریکاست که از همه دروغ‌گوتر، فریب‌گرت‌ر، بی‌اعتنا تر نسبت به فضایل انسانی و بی‌رحم‌تر نسبت به انسان‌هاست. چنین قدرتی در رأس است و دوستان او هم در مراتب بعد قرار می‌گیرند. این وضع دنیاست. انقلاب اسلامی یعنی زنده کردن دوباره‌ی اسلام. زنده کردن «ان اکرمکم عندالله أتقیکم» [۱۹۰] و انقلاب آمد تا این بساط و این تربیت غلط جهانی را بشکند و یک تربیت جدیدی درست کند. اگر تربیت جهان، تربیت مادی باشد، معلوم است که افرادی شهوتران، فاسد، روسیاه و گمراه مثل محمدرضا باید در رأس کار باشند و یک انسان با فضیلت و منور مثل امام بایستی یا در زندان یا در تبعید باشد. در چنان وضعیتی در جامعه جای امام نیست. وقتی زور، فساد، دروغ و بی‌فضیلتی حاکم است، آن کسی که دارای

فضیلت، صدق، نور، عرفان و توجه به خداست جایش یا زندان‌هاست و یا در مقتل و مذب و گودال قتلگاه است. وقتی کسی مثل امام بر سر کار آمد یعنی ورق برگشت. شهوترانی، دنیاطلبی و وابستگی و فساد در انزوا رفت و تقوا، زهد، صفا و نورانیت، جهاد، دلسوزی برای انسان‌ها، [صفحه ۱۶۱] رحم و مروت و برادری و ایثار و از خود گذشتگی روی کار آمد. امام که روی کار می‌آید یعنی این خصلت‌ها و این فضلت‌ها روی کار می‌آید. این ارزش‌ها مطرح می‌شود. اگر این ارزش‌ها را نگه داشتید نظام امامت باقی می‌ماند. آن وقت امثال حسین بن علی علیهما السلام دیگر به مذب برده نمی‌شوند. اما اگر این‌ها را از دست دادیم چه؟ اگر روحیه‌ی بسیجی را از دست دادیم چه؟ اگر به جای توجه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی به فکر تجملات شخصی خودمان افتادیم چه؟ اگر جوان بسیجی، مؤمن و با اخلاص را که هیچ چیز نمی‌خواهد جز میدانی برای مجاهدت در راه خدا، در انزوا قرار دادیم و یک آدم پررو، افزون خواه، پرتوقع و بی‌صفای بی‌معنویت را مسلط کردیم چه؟ در این صورت همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر بین رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و شهادت جگر گوشه‌اش در صدر اسلام پنجاه سال فاصله بود، ممکن است در روزگار ما این فاصله خیلی کم‌تر بشود و فضیلت و صاحبان فضایل زودتر به مذب بروند. نباید بگذاریم چنین چیزی پیش بیاید. باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند، بایستیم. عبرت گیری از عاشورا این است. نگذاریم روح انقلاب و فرزندان انقلاب در جامعه منزوی بشوند.

### تفاوت سازندگی با مادی گرایی

عده‌ای مسایل را اشتباه گرفته‌اند. البته بحمدالله امروز مسؤولین ما دلسوز و علاقه‌مندند و رئیس جمهوری انقلابی و مؤمن بر سر کار [صفحه ۱۶۲] است و می‌خواهند کشور را بسازند. یک عده‌ای سازندگی را با مادی گرایی اشتباه گرفته‌اند. سازندگی چیزی و مادی‌گری چیز دیگری است. سازندگی یعنی این که کشور آباد بشود و طبقات محروم به نوایی برسند. برادران و خواهران، سال‌های سال این کشور را ویران کرده‌اند و بعد از انقلاب هم به مدت هشت سال به وسیله مهاجمین خارجی همان کارها را ادامه دادند. آیا این شوخی است؟ کشور باید ساخته شود و سازندگی تلاش لازم دارد. از پایان جنگ تا به امروز هنوز سه سال و اندی بیش‌تر نمی‌گذرد. از پایان جنگ تا امروز چیزی نگذشته است. اگر یک بمب در جایی بیفتد در یک لحظه همه چیز را ویران می‌کند اما ساختن همان ویرانه مدت‌ها طول می‌کشد. یک ساختمان، خانه و عمارت دو یا سه طبقه‌ای در یک لحظه منفجر می‌شود، اما در یک لحظه ساخته نمی‌شود. یک کشور را هشت سال ویران کردند. مگر این شوخی است؟ قبل از انقلاب خاندان منحوس پهلوی (که لعنت خدا بر آن‌ها و بر کارگزاران و دستیارانشان و لعنت بر خانواده‌ی قاجار و دستیارانشان باد) سال‌های متمادی این مملکت را ویران کردند. بعد که انقلاب آمد کشور را بسازد مگر دشمنان توانستند تحمل بکنند؟ امروز در آمریکا دارند اسناد همکاری آمریکا با عراق در جنگ را افشا می‌کنند. ما همین حرف‌ها را آن روز هم می‌گفتیم. ما آن روز به طور قاطع می‌گفتیم که شرق و غرب دارند از عراق حمایت می‌کنند. یک عده کوتاه فکری داخلی حرف ما را انکار می‌کردند و می‌گفتند به چه دلیل این طور می‌گویید؟ بفرمایید این هم دلیل امروز اسناد حمایت آمریکا از عراق را خود آمریکایی‌ها دارند [صفحه ۱۶۳] افشا می‌کنند و دارد معلوم می‌شود که در این چند سال چه کمک‌های عظیمی به عراق کردند. شرق و غرب با هم، هم‌دست شدند و این جنگ را به راه انداختند و مملکت را ویران کردند. بعد از سال‌ها ویرانگری توسط حکام فاسد پهلوی و قاجار و بعد از چند سال ویرانگری جنگ، حالا دولت جمهوری اسلامی به کمک مردم و کارگزاران و متخصصین و کاردان‌ها می‌خواهند این کشور را بسازند. معلوم است که این کار یک روز و دو روز و یک سال و دو سال نیست. این همه مراکز مادی از بین رفته، این همه امکان اشتغال نابود شده، این‌ها چیزی نیست که ظرف مدت کوتاهی ترمیم شود. سازندگی یک مجاهدت و یک جهاد فی سبیل الله است. هر کسی که در این مجاهدت شرکت بکند جهاد و خدمت کرده و در راه اداره و حفظ جامعه‌ی اسلامی که یک واجب بزرگ است گام برداشته

است و این خیلی کار بزرگی است. سازندگی یک مسأله است و مادی‌گری، ماده‌پرستی و دنیاطلبی مسأله دیگری است. سازندگی همان کاری بود که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌کرد تا قبل از خلافت ادامه داشت (حتی شاید در دوران خلافت هم انجام می‌شد که البته من تردید دارم). آن بزرگوار با دست خودش نخلستان را آباد می‌کرد، زمین احیا می‌کرد، درخت می‌کاشت، چاه می‌کند و آبیاری می‌کرد. این سازندگی است. دنیاطلبی و ماده‌طلبی کاری است که عبیدالله بن زیاد و یزید می‌کردند. چه وقت آن‌ها چیزی را به وجود می‌آورند و می‌ساختند؟ آن‌ها فانی می‌کردند، می‌خوردند و تجملات را زیاد می‌کردند. این دو تا را نباید با هم اشتباه کرد. امروز یک عده به نام سازندگی خودشان را غرق در پول و دنیا و ماده‌پرستی می‌کنند. آیا این [صفحه ۱۶۴] سازندگی است؟

### شیخون فرهنگی دشمن

آن چه که جامعه‌ی ما را فاسد می‌کند، غرق شدن در شهوات و از دست دادن روح تقوا و فداکاری است. بسیجی باید در وسط میدان باشد تا فضیلت‌های اصلی انقلاب زنده بماند. دشمن از راه اشاعه‌ی فرهنگ غلط، فساد و فحشا سعی می‌کند جوان‌های ما را از دست ما بگیرد. کاری که از لحاظ فرهنگی دشمن می‌کند نه تنها یک تهاجم فرهنگی بلکه باید گفت یک شیخون فرهنگی، یک غارت فرهنگی و یک قتل عام فرهنگی است. امروز دشمن دارد این کار را با ما می‌کند. چه کسی می‌تواند از این فضیلت‌ها دفاع کند؟ آن جوان مؤمنی که دل به دنیا و منافع شخصی نبسته است. او می‌تواند بایستد و از فضیلت‌ها دفاع بکند. کسی که خودش آلوده و گرفتار است نمی‌تواند از فضیلت‌ها دفاع بکند. این جوان با اخلاص است که می‌تواند از انقلاب، اسلام و فضایل و ارزش‌های اسلامی دفاع کند.

### همه باید امر به معروف و نهی از منکر بکنند

لذا بنده چندی پیش گفتم همه باید امر به معروف و نهی از منکر بکنند. الآن هم عرض می‌کنم. نهی از منکر کنید. این واجب است. امروز امر به معروف و نهی از منکر، هم مسؤولیت شرعی و هم مسؤولیت انقلابی و سیاسی شماست. به من نامه می‌نویسند، بعضی [صفحه ۱۶۵] تلفن می‌کنند و می‌گویند ما نهی از منکر می‌کنیم اما مأمورین رسمی طرف ما را نمی‌گیرند. طرف فرد مقابل را می‌گیرند. من عرض می‌کنم مأمورین رسمی چه مأمورین انتظامی و چه مأمورین قضایی حق ندارند از مجرم دفاع بکنند. مأمورین باید از آمر و ناهی شرعی دفاع کنند. دستگاه حکومت ما باید از آمر به معروف و ناهی از منکر دفاع بکند، این وظیفه است. اگر کسی نماز بخواند و کسی دیگر به نمازگزار حمله کند، دستگاه‌های ما باید از چه کسی دفاع کنند؟ از نمازگزار یا آن کسی که سجاده از زیر پای نمازگزار می‌کشد؟ امر به معروف و نهی از منکر هم همین طور است. امر به معروف هم مثل نماز واجب است. حضرت ام‌ری علیه‌السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «و ما أعمال البر كلها والجهاد فی سبیل الله عند الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر الا کفثه فی بحر لجی». [۱۹۱]. یعنی اگر امر به معروف و نهی از منکر در مقیاس وسیع و عمومی انجام شود، حتی از جهاد بالاتر است. پایه‌ی دین را امر به معروف و نهی از منکر محکم می‌کند. اساس جهاد را امر به معروف و نهی از منکر استوار می‌کند. مگر مسؤولین و مأمورین ما می‌توانند آمر به معروف و ناهی از منکر با دیگران مساوی قرار بدهند چه برسد به این که نقطه‌ی مقابل او را تأیید بکنند؟ البته جوان حزب‌الله باید باهوش باشد، چشم‌هایش را باز کند، نگذارد کسی در صفوف او رخنه کند و به نام امر به معروف و نهی از منکر فساد ایجاد بکند که چهره‌ی حزب‌الله خراب بشود. باید مواظب باشید. این به عهده‌ی خودتان است. من یقین دارم و [صفحه ۱۶۶] تجربه‌های چند ساله هم نشان داده که وقتی نیروهای مؤمن و حزب‌اللهی برای انجام کاری به میدان می‌آیند یک عده عناصر بدلی و دروغین با نام این‌ها در گوشه‌ای فساد ایجاد می‌کنند تا ذهن مسؤولین را نسبت به نیروهای مؤمن و



حزب‌اللهی و مردمی چرکین و بد کنند. مواظب باشید. مسأله امر به معروف و نهی از منکر مثل مسأله‌ی نماز یادگرفتنی است و شما باید بروید و مسایل آن را یاد بگیرید. در هر مورد این که در کجا و چگونه باید امر به معروف و نهی از منکر کرد، مسایلی وجود دارد. البته من عرض بکنم، قبلاً هم گفته‌ام که در جامعه‌ی اسلامی تکلیف عامه‌ی مردم امر به معروف و نهی از منکر با لسان است اما اگر کار به برخورد بکشد، آن دیگر به عهده‌ی مسئولین است که باید وارد بشوند و آن‌ها این کار را بکنند. البته نقش مهم‌تر را هم، همین زبان دارد. چیزی که جامعه را اصلاح می‌کند نهی از منکر زبانی است. اگر مردم به آدم بدکار، خلافکار، کسی که اشاعه فحشا می‌کند و می‌خواهد قبیح گناه را از جامعه ببرد، بگویند و ده، صد یا هزار نفر و به طور کلی افکار عمومی جامعه روی وجود و ذهن او سنگینی کند، این برای او شکننده‌ترین چیزهاست.

### حضور نیروهای حزب‌اللهی و بسیجی در صحنه

اگر نیروهای مؤمن، بسیجی و حزب‌اللهی یعنی همین عامه‌ی مردم مؤمن، همین اکثریت عظیم کشور عزیز ما، همین‌هایی که جنگ را اداره کردند، همین‌هایی که از اول انقلاب تا به حال با همه‌ی حوادث مقابله کردند، نبودند و اگر بسیج و نیروی عظیم حزب‌الله نبود، ما هم در جنگ [صفحه ۱۶۷] و هم در مقابل دشمنان گوناگون در این چند سال شکست می‌خوردیم. ما آسیب پذیر بودیم. وقتی که کارخانه‌های ما را می‌خواستند به تعطیلی بکشاند، نیروی حزب‌اللهی از داخل کارخانه بر سینه‌شان می‌زد. وقتی مزرعه‌ی ما را در اوایل انقلاب می‌خواستند آتش بزنند، نیروی حزب‌اللهی از همان وسط بیابان‌ها و روستاها و مزارع توی دهانشان می‌زد. اگر خیابان‌ها را می‌خواستند به اغتشاش بکشند نیروی حزب‌اللهی می‌آمد در مقابلشان سینه سپر می‌کرد. در جنگ هم که معلوم است. این است آن نیروی اصلی این کشور، و نظام اسلامی متکی به این نیرو است. اگر مردم یعنی همین نیروهای مؤمن و حزب‌اللهی با نظام و دولت باشند (که بحمدالله هستند) هیچ دشمنی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. اگر این نیروی عظیم و شکست ناپذیر مردمی در کنار و پشت سر مسئولین باشد (که بحمدالله هست) هیچ قدرتی نمی‌تواند با جمهوری اسلامی مقابله بکند. دشمنان ما از این نیرو می‌ترسند، مدتی است که بلندگوهای آمریکایی و صهیونیستی در تبلیغات جهانی دارند جمهوری اسلامی ایران را به نظامی‌گری و افزایش سلاح متهم می‌کنند. می‌گویند جمهوری اسلامی دارد سلاح‌های کشتار جمعی و اتمی درست می‌کند و از فلاخن جا کلاهک اتمی آورده‌اند! این‌ها حرف‌هایی است که اگر هر عاقلی در دنیا تأمل کند می‌فهمد دروغ است. آیا بمب اتم چیزی است که بتوان آن را بی سر و صدا از کشوی به کشور دیگر منتقل کرد؟ خود آن‌ها می‌فهمند که دروغ است ولی شایعه درست می‌کنند برای این که چهره‌ی نظام اسلامی را به نحوی معرفی کنند که گویی با صلح و استقرار آن در دنیا مخالف است. [صفحه ۱۶۸] یکی از تلاش‌های خبثات‌آمیز آمریکا علیه جمهوری اسلامی همین است. من عرض می‌کنم شما اشتباه کردید که خیال کردید قدرت جمهوری اسلامی در این است که بمب اتمی فراهم بکند یا در داخل بسازد. قدرت ما این‌ها نیست. اگر قدرت ما این بود که جمهوری اسلامی مثلاً یک بمب اتمی درست بکند، صدها مثل آن را کشورهای بزرگ دارند. اگر کسی می‌توانست با بمب اتمی بر دیگران پیروز بشود، آمریکا و شوروی سابق و بقیه‌ی قدرت‌های خبیث دنیا باید تا حالا صد بار جمهوری اسلامی را از بین برده بودند. چیزی که به یک نظام قدرت می‌دهد بمب اتمی نیست. قدرت نظام اسلامی که آمریکا و شوروی سابق و بقیه‌ی قدرت‌های ریز و درشت عالم تا امروز نتوانسته‌اند و نخواهند توانست با او مقابله کنند، قدرت ایمان نیروهای حزب‌الله است. جمهوری اسلامی باید این نیرو و این قدرت عظیم را حفظ کند. شما جوان‌ها باید دایم در صحنه باشید. باید به طور دایم نشان بدهید که جمهوری اسلامی آسیب‌ناپذیر است. نیروی مؤمن و بسیج و نیروهای حزب‌الله در سراسر کشور و همه‌ی آحاد مؤمن در این کشور باید کاری بکنند که امید آمریکا و صهیونیست‌ها و بقیه‌ی قدرت‌های دشمن از جمهوری اسلامی به کلی قطع شود. خداوند ان شاء الله شما جوان‌های مؤمن و فداکار و با تقوا را محفوظ بدارد و ان شاء الله قلب مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) از



همه‌ی شما خشنود باشد و ان شاء الله با قدرت ایمان و حضور شما همه‌ی کیدها و توطئه‌های دشمن خنثی گردد. والسلام علیکم و رحمۃ‌الله و برکاته [ صفحه ۱۶۹ ]

### بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه

بسم الله الرحمن الرحيم بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه ۱۸ / ۲ / ۷۷ مساوی یازدهم محرم ۱۴۱۸ الحمد لله رب العالمین أحمده و أتسعيه و أستغفره و أتوكل عليه و أصلي و أسلم على حبيبه و نجيبه و خيرته في خلقه و حافظ سره و مبلغ رسالته، بشير رحمته و نذير نعمته سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد و على آله الأطيبين الأطهرين المنتجبين المظلومين المعصومين سيما أبي عبدالله الحسين عليه السلام سيما بقیة الله فی الارضین. أوصیکم عباد الله بتقوی الله. همه‌ی شما عزیزان، برادران و خواهران نماز گزار را به تقوای الهی دعوت و توصیه می‌کنم. اول و آخر، تقواست؛ و توصیه‌ی اصلی به توشه‌گیری از تقواست. اگر بحثی هم می‌کنیم، برای این است که بتوانیم مایه‌ی تقوا را در خودمان، در مردم و مستمعان نماز جمعه، ان شاء الله به مدد الهی تقویت کنیم. امروز در خطبه‌ی اول، بحثی درباره‌ی ماجرای عاشورا عرض می‌کنم. [ صفحه ۱۷۰ ] اگر چه در این زمینه، بسیار سخن گفته شده است، ما هم عرایضی کرده‌ایم؛ اما هر چه اطراف جوانب این حادثه عظیم و مؤثر و جاودانه بررسی می‌شود، ابعاد تازه‌یی، و روشنگری‌های بیش‌تری از این حادثه، آشکار می‌شود و نوری بر زندگی ما می‌تاباند. در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحث عمده وجود دارد: یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین است، که چرا امام حسین قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛ فضلاً و بزرگان هم بحث‌های خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث نمی‌شویم. بحث دوم، بحث درس‌های عاشورا است، که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است؛ مخصوص زمان معینی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام الله و درس محبت و عشق است. یکی از درس‌های عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبدالله‌الحسین انجام دادید. خود این، یکی از درس‌های عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمی‌کنم. بحث سوم، درباره‌ی عبرت‌های عاشورا است، که چند سال قبل از این، ما این مسأله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درس‌ها، عبرت‌هایی هم دارد. بحث عبرت‌های عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام، حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده‌ی این بحث، مخصوص این زمان است؛ یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم. ما قضیه را این گونه طرح کردیم که چطور شد جامعه‌ی اسلامی به [ صفحه ۱۷۱ ] محوریت پیامبر عظیم‌الشان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه‌ی سرتاپا حماسه و شور دینی، و آن احکامی که بعداً مقداری درباره‌ی آن عرض خواهیم کرد، همین جامعه‌ی ساخته و پرداخته، همان مردم، حتی بعضی از همان کسانی که دوره‌های نزدیک به پیامبر را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آن جا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر را با فجیع‌ترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقبگرد، برگشتن به پشت سر، از این بیش‌تر چه می‌شود؟! زینب کبری علیهما السلام در بازار کوفه، آن خطبه‌ی عظیم را اساس بر همین محور ایراد کرد: «ألا یا أهل الکوفه، یا أهل الختل والغدر، أتبکون؟!». مردم کوفه وقتی که سر مبارک امام حسین را بر روی نیزه مشاهده کردند، و دختر علی را اسیر دیدند، و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا کردند به ضجه و گریه کردند. فرمود: «أتبکون»، گریه می‌کنید؟! «فلا رقات الدمعة و لا هدئت الرنة»؛ گریه‌تان تمامی نداشته باشد. بعد فرمود: «انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثا تتخذون أیماکم دخلاً بینکم». این، همان برگشت است؛ برگشت به قهقرا و عقب‌گرد. شما مثل زنی هستید که پشم‌ها یا پنبه‌ها را با مغزل نخ می‌کند؛ بعد از آن که این نخ‌ها آماده شد، دوباره شروع می‌کند نخ را از تو باز، و پنبه می‌کند! شما در حقیقت، نخ‌های رشته‌ی خود را پنبه کردید. این، همان برگشت است. این عبرت است. هر جامعه‌ی اسلامی، در همین خطر هست. امام خمینی عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که بتواند یک امت عامل به سخن آن پیامبر

باشد. شخصیت انسان‌های غیر پیامبر و غیر معصوم، مگر با آن [ صفحه ۱۷۲ ] شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟ او، آن جامعه را به وجود آورد و آن سرانجام به دنبالش آمد. آیا هر جامعه‌ی اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرت‌های عاشورا این جاست. ما مردم این زمان، بحمدالله به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کرده‌ایم که راه را مجدداً برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کنیم و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته نماییم. در دنیا این افتخار نصیب شما ملت شد. این ملت تا امروز هم که تقریباً بیست سال از انقلابش گذشته است، قرص و محکم در این راه ایستاده و رفته است؛ اما اگر دقت نکنید، اگر مواظب نباشیم، اگر خودمان را آن چنان که باید و شاید، در این راه نگه داریم، ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا، این جاست. حالا من می‌خواهم یک مقدار درباره‌ی این موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم و بحمدالله دیدیم فضلاً درباره‌ی آن بحث کردند، تحقیق کردند، سخنرانی کردند و مطلب نوشتند، با توسع صحبت کنم. البته بحث کامل در این مورد، بحث نماز جمعه نیست؛ چون طولانی است، و ان شاء الله اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم، در جلسه‌ی غیر نماز جمعه، این موضوع را مفصل با خصوصیاتش، بحث خواهم کرد. امروز می‌خواهم یک گذر اجمالی به این مسأله بکنم، و اگر خدا توفیق بدهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض بکنم. اولاً حادثه را باید فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال عللش [ صفحه ۱۷۳ ] بگردیم. کسی نگوید که حادثه‌ی عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند. همان طور که همه‌ی ما در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «لقد عظمت الرزية وجلت و عظمت المصيبة»؛ مصیبت، خیلی بزرگ است. رزیه، یعنی حادثه‌ی بسیار بزرگ. این حادثه، خیلی عظیم است. فاجعه، خیلی تکان‌دهنده و بی‌نظیر است. برای این که قدری معلوم بشود که این حادثه چقدر عظیم است، من سه دوره‌ی کوتاه را از دوره‌های زندگی حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام اجمالاً مطرح می‌کنم. شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره می‌شناسد، آیا می‌توان حدس زد که کار این شخصیت به آن جا برسد که در روز عاشورا یک عده از امت جدش، او را محاصره کنند و با این وضعیت فجیع، او و همه‌ی یاران و اصحاب و اهل بیتش را قتل عام بکنند و زانانشان را اسیر بگیرند؟ این سه دوره، یکی دوران کودکی حضرت تا وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، دوم، دوران جوانی آن حضرت، یعنی دوران ۲۵ ساله‌ی تا حکومت امیرالمؤمنین است. سوم دوران فترت بیست ساله، بعد از شهادت امیرالمؤمنین تا حادثه‌ی کربلاست. در آن دوران پیامبر اکرم، امام حسین عبارت است از کودک نور دیده‌ی سوگلی پیامبر. پیامبر اکرم دختری به نام فاطمه دارد که همه‌ی مردم مسلمان در آن روز می‌دانند که پیامبر فرمود: «انی لأغضب لغضب فاطمة»؛ اگر کسی فاطمه را خشمگین کند، من را خشمگین کرده است. «و أرضا لرضاها»؛ اگر کسی او را خشنود کند، من را خشنود کرده است. ببینید، این دختر چقدر عظیم‌المنزله است که پیامبر اکرم در مقابل مردم و [ صفحه ۱۷۴ ] در ملاء عام، راجع به دخترش این گونه حرف می‌زند، این چیز عادی نیست. پیامبر اکرم این دختر را در جامعه‌ی اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه‌ی اعلاست؛ یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. او جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمن‌تر، از همه با سابقه‌تر، از همه شجاع‌تر و در همه‌ی میدان‌ها حاضر است؛ کسی است که اسلام به شمشیر او می‌گردد؛ هر جایی که همه در می‌مانند این جوان جلو می‌آید، گره‌ها را باز می‌کند و بن‌بست‌ها را می‌شکند. این داماد محبوب عزیزی که محبوبیت او به خاطر خویشاوندی و این‌ها نیست - به خاطر عظمت شخصیت اوست - پیامبر، دخترش را به او داده است. حالا - کودکی از این‌ها متولد شده است، و او حسین بن علی است. البته همه‌ی این حرف‌ها درباره‌ی امام حسن علیه‌السلام هم هست؛ اما من حالا - بحثم راجع به امام حسین علیه‌السلام است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر؛ کسی که رییس دنیای اسلام، حاکم جامعه‌ی اسلامی و محبوب دل همه‌ی مردم، او را در آغوش می‌گیرد و به مسجد می‌برد، همه می‌دانند که این کودک، محبوب دل این محبوب همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است، پای این بچه به مانعی می‌گیرد و زمین می‌افتد؛ پیامبر از بالای منبر پایین می‌آید، این بچه را بغل می‌گیرد و او را آرام می‌کند. ببینید، مسأله این است. پیامبر درباره‌ی امام حسن و امام حسین شش، هفت ساله فرمود: «سیدا شباب أهل الجنة»؛ این‌ها سرور جوانان

بهشتند. این‌ها که هنوز کودکند، جوان نیستند؛ اما پیامبر می‌فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. [صفحه ۱۷۵] یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حد یک جوان است، می‌فهمد، درک می‌کند، عمل می‌کند، اقدام می‌کند، ادب می‌ورزد و شرافت در همه‌ی وجود او موج می‌زند. اگر آن روز کسی می‌گفت که این کودک به دست امت همین پیامبر، بدون هیچ گونه جرم و تخلفی، به قتل خواهد رسید، برای مردم، غیر قابل باور بود؛ همچنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه، مگر می‌شود؟! دوره‌ی دوم، دوره‌ی ۲۵ ساله‌ی بعد از وفات پیامبر تا حکومت امیرالمؤمنین است؛ جوان، بالنده، عالم و شجاع است، در جنگ‌ها شرکت می‌کند، در کارهای بزرگ دخالت می‌کند، همه او را به عظمت می‌شناسند؛ نام بخشنده‌ها که می‌آید، همه‌ی چشم‌ها به سوی او بر می‌گردد؛ در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی می‌درخشد؛ همه برای او احترام قایلند؛ خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قایلند؛ در مقابل او، تعظیم و تجلیل می‌کند و نام آن‌ها را به عظمت می‌آورند؛ جوان نمونه‌ی دوران و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی می‌گفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ کس باور نمی‌کرد. دوره‌ی سوم، دوره‌ی بعد از شهادت امیرالمؤمنین است؛ یعنی دوره‌ی غربت اهل بیت. امام حسن و امام حسین علیه‌السلام باز در مدینه‌اند. امام حسین، بیست سال بعد از این مدت، به صورت امام معنوی همه‌ی مسلمانان، مفتی بزرگ همه‌ی مسلمانان، مورد احترام همه‌ی مسلمانان، محل ورود تحسین همه، محل تمسک و توسل همه‌ی کسانی که می‌خواهند به اهل بیت اظهار ارادت بکنند، در مدینه زندگی کرده است؛ شخصیت [صفحه ۱۷۶] محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌یی که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه با عظمت تمام این نامه را می‌گیرد، می‌خواند، تحمل می‌کند و چیزی نمی‌گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می‌گفت که در آینده‌ی نزدیکی، این مرد محترم شریف عزیز نجیب - که مجسم کننده‌ی اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است - ممکن است به دست همین امت قرآن و اسلام کشته بشود، آن هم با آن وضع، هیچ کس تصور هم نمی‌کرد؛ اما همین حادثه‌ی باور نکردنی، همین حادثه‌ی عجیب و حیرت‌انگیز، اتفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همان‌هایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می‌کردند ۱ این یعنی چه؟ معنایش این است که جامعه‌ی اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است؛ ظاهرش اسلامی است، اما باطنش پوک شده است؛ خطر این جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عده‌یی هم طرفدار اهل بیتند! البته من به شما بگویم که در همه‌ی عالم اسلام، اهل بیت را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد. حب اهل بیت در همه‌ی عالم اسلام، عمومی است؛ الآن هم همین طور است. الآن هم هر جای دنیای اسلام بروید، اهل بیت را دوست می‌دارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین علیه‌السلام است، و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب است، و لوله‌ی زوار و جمعیت است. مردم می‌روند قبر را زیارت می‌کنند، می‌بوسند و توسل می‌جویند. همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید - نه قدیم؛ چون در [صفحه ۱۷۷] کتاب‌های قدیمی خیلی هست - برای من آوردند، که این کتاب درباره‌ی معنای اهل بیت نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده، و در این کتاب اثبات می‌کند که اهل بیت، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین. ما شیعیان که این حرف‌ها جزو جانمان هست؛ اما آن برادر مسلمان غیر شیعه، این را نوشته و نشر کرده است. این کتاب هم هست، من هم آن را دارم، و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است. بنابراین، اهل بیت محترمند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتفاق می‌افتد. حالا عبرت کجاست؟ عبرت این جاست که چه کار کنیم جامعه آن گونه نشود. ما باید بفهمیم که آن جا چه شد که جامعه به این جا رسید. این، آن بحث مشروح و مفصلی است که من مختصرش را می‌خواهم عرض بکنم. اول به عنوان مقدمه عرض بکنم، پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتم: اول، معرفت شفاف و بی‌ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به

تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت؛ همین معرفت بود که به علم و علم‌اندوزی منتهی شد و جامعه‌ی اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست عرض بکنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک [صفحه ۱۷۸] آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند. خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود؛ عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری‌های عمومی و نه خصوصی - چیزهایی که متعلق به همه‌ی مردم است و باید بین آن‌ها با عدالت تقسیم بشود - عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسؤولیت‌دهی و مسؤولیت‌پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. او عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ کسی در جامعه‌ی اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود. سوم، عبودیت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساختن جامعه، در نظام حکومت و نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم؛ که این هم تفسیر و شرح فراوانی دارد. چهارم، عشق و عاطفه‌ی جوشان. این هم از خصوصیات اصلی جامعه‌ی اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ «یحبههم و یحبونه» [۱۹۲] «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین»؛ [۱۹۳] «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله». [۱۹۴] محبت و عشق، محبت به همسر، [صفحه ۱۷۹] محبت به فرزند، که مستحب است فرزند را بیوسی؛ مستحب است که به فرزند محبت کنی؛ مستحب است که به همسرت عشق بورزی و محبت کنی؛ مستحب است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛ محبت به پیامبر، محبت به اهل بیت؛ «الا- الموده فی القربی». [۱۹۵] پیامبر این خطوط را ترسیم کردند و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمودند. پیامبر حکومت را ده سال همین طور کشاند. البته پیدا است که تربیت انسان‌ها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر در تمام این ده سال تلاش می‌کردند که این پایه‌ها استوار و محکم بشود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای این که بتواند مردمی را که درست بر ضد این خصوصیات بار آمدند، متحول کند، زمان خیلی کمی است. جامعه‌ی جاهلی در همه چیزش، عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی می‌کردند، عبودیت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت، همه‌اش ظلم بود، همه‌اش تبعیض بود. امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه (خطبه‌ی دوم) در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیت، بیانات عجیب و شیوایی دارد، که واقعا یک تابلوی هنری است؛ «فی فتن داستهم بأخفافها و و طنتهم بأظلالها» - محبت هم نبود، دختر خودش را زیر خاک می‌کرد، کسی را از فلان قبیله بدون جرم می‌کشت. «تو از قبیله‌ی ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله‌ی شما یکی را بکشیم!». حالا قاتل باشد، یا نباشد؛ بی‌گناه باشد، یا بی‌خبر باشد؛ [صفحه ۱۸۰] جفای مطلق، بی‌رحمی مطلق، بی‌محتبی و بی‌عاطفگی مطلق. مردمی که در آن جو بار آمدند، می‌شود در طول ده سال آن‌ها را تربیت کرد، آن‌ها را انسان کرد، آن‌ها را مسلمان کرد؛ اما نمی‌شود این را در اعماق جان آن‌ها نفوذ داد، به خصوص آن چنان نفوذ داد که آن‌ها بتوانند به نوبه‌ی خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند. مردم داشتند پی در پی مسلمان می‌شدند. مردمی بودند که پیامبر را ندیده بودند. مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند. این مسأله‌ی «وصایت»ی که شیعه معتقد است، در این جا شکل می‌گیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش این جاست؛ برای تداوم آن تربیت است؛ و الا معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایت‌هایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی می‌میرد، برای پسر خودش وصیت می‌کند. قضیه این است که بعد از پیامبر، برنامه‌های او باید ادامه پیدا کند. حالا نمی‌خواهیم وارد بحث‌های کلامی بشویم؛ من می‌خواهم تاریخ را بگویم، و کمی تاریخ را تحلیل بکنم، و بیش‌تر را شما تحلیل بکنید. این بحث هم متعلق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلق به شیعه و سنی و همه‌ی فرق اسلامی است. همه باید به این بحث، توجه کنند؛ چون این بحث برای همه مهم است. و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر. چه شد که در این پنجاه سال، جامعه‌ی اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است که متن تاریخ را هم بایستی در این جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر گذاشته

بود، بنایی نبود که به همین زودی خراب شود؛ لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می‌کنید، همه چیز - غیر از همان مسأله‌ی [ صفحه ۱۸۱ ] وصایت - سر جای خودش است؛ عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلی جامعه‌ی اسلامی در آن سال‌های اول نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظاهر، چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آمد؛ اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبر را نشان می‌دهد. ولی این وضع باقی نمی‌ماند؛ هر چه بگذرد، جامعه‌ی اسلامی به تدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش می‌رود. ببینید، نکته‌ی در سوره‌ی مبارکه‌ی حمد هست که من مکرر در جلسات مختلف آن را عرض کرده‌ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض می‌کند «اهدنا الصراط المستقیم»، ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن؛ بعد این صراط مستقیم را معنا می‌کند: «صراط الذین أنعمت علیهم»؛ راه کسانی که به آنها نعمت دادی. خدا به خیلی‌ها نعمت داده است، به بنی‌اسرائیل هم نعمت داده است؛ «یا بنی‌اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم». [ ۱۹۶ ] نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست؛ «ولئنک مع الذین أنعم الله علیهم من النّیین و الصّدیقین». [ ۱۹۷ ] آنها هم نعمت داده شده‌اند؛ اما بنی‌اسرائیل هم نعمت داده شده‌اند. کسانی که نعمت داده شده‌اند، دو گونه‌اند: یک عده کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی‌گذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند، و نمی‌گذارند گمراه بشوند. این‌ها همان‌هایی هستند که شما می‌گویید خدایا راه این‌ها را به ما هدایت کن. [ صفحه ۱۸۲ ] «غیر المغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادبی‌اش، برای «الذین أنعمت علیهم»، صفت است؛ که صفت «الذین»، این است که «غیر المغضوب علیهم و لا الضالین»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «و لا الضالین»، گمراه هم نشدند. یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند؛ لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال آن‌ها راه افتادند، لذا گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که مراد از «المغضوب علیهم»، یهودند، که این، بیان مصداق است؛ چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالما و عامدا مبارزه کردند. «ضالین»، نصارا هستند؛ چون نصارا گمراه شدند. وضع مسیحیت این گونه بود که اول گمراه شدند - لا- اقل اکثریتشان این طور بودند - اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «المغضوب علیهم و لا الضالین» می‌رفت؛ لذا وقتی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «فلما قتل الحسین اشدّ غضب الله علی أهل الارض»؛ [ ۱۹۸ ] وقتی که حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خدا درباره‌ی مردم شدید شد. معصوم است دیگر؛ بنابراین، جامعه‌ی مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می‌کند؛ این سیر را باید دید. خیلی مهم است، خیلی سخت است. خیلی دقت نظر لازم دارد. من حالا- فقط چند مثال می‌آورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی [ صفحه ۱۸۳ ] پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مغضوب علیهم» باشند؛ عوام شاید «ضالین» باشند. البته در کتاب‌های تاریخ، پر از مثال است. من از این جا به بعد، از تاریخ «ابن‌اثیر» نقل می‌کنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمی‌کنم؛ حتی از مدارک مورخان اهل سنتی که روایتشان در نظر خود اهل سنت، مورد تردید است - مثل ابن‌قتیبه - هم نقل نمی‌کنم. «ابن‌قتیبه‌ی دینوری» در کتاب الامه و السیاسة، چیزهای عجیبی نقل می‌کند، که من همه‌ی آن‌ها را کنار می‌گذارم. این جناب ابن‌اثیر، صاحب کامل در تاریخ است؛ که آدم وقتی نگاه می‌کند، حس می‌کند که کتاب او دارای عصبيت عمری و عثمانی است. البته احتمال می‌دهم که به جهتی ملاحظه می‌کرده است. در قضایای «یوم الدار» که جناب عثمان را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، وقتی که روایات مختلف را نقل می‌کند بعد می‌گوید علت این حادثه چیزهایی بود که من آنها را ذکر نمی‌کنم، «لعل»؛ علت‌هایی دارد که نمی‌خواهم بگویم. [ ۱۹۹ ]. وقتی قضیه‌ی جناب ابی‌ذر را نقل می‌کند و می‌گوید معاویه جناب ابی‌ذر را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به ربنده تبعید شد، می‌نویسد چیزهایی اتفاق افتاده است که من نمی‌توانم بنویسم. [ ۲۰۰ ] حالا یا این است که او واقعا - به قول امروز ما - یک خودسانسوری داشته است، و یا این که تعصب داشته است. بالأخره او نه شیعه است، و نه هوای تشیع دارد؛ فردی است که احتمالا هوای [ صفحه ۱۸۴ ] عمری و عثمانی هم دارد. همه‌ی



آن چه که من از حالا- به بعد نقل می‌کنم، از ابن‌اثیر است. چند مثال از خواص: خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به این جاها کشید؟ من دقت که می‌کنم، می‌بینم همه‌ی آن چهار چیز تکان خورد؛ هم عبودیت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبت. این چند مثال را عرض می‌کنم، که عین تاریخ است. «سعید بن عاص»، یکی از بنی‌امیه بود؛ قوم و خویش عثمان بود. بعد از «ولید بن عقبه بن ابی‌معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او «سعید بن عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما أجود طلحة؟»؛ طلحة بن عبدالله، چقدر جواد و بخشنده است؟ لابد پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبتی کرده بود که او دانسته بود. «فقال سعید: ان من له مثل النشاستج لحقیق أن یکون جوادا». یک مزرعه‌ی خیلی بزرگ به نام نشاستج در نزدیکی کوفه بوده است. شاید همین نشاسته‌ی خودمان هم از همین کلمه باشد. در نزدیکی کوفه، سرزمین‌های آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه‌ی بزرگ کوفه، ملک طلحه‌ی صحابی پیامبر در مدینه است. «سعید بن عاص» گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! «والله لو أن لی مثله» - اگر من مثل نشاستج را داشتم - «لأعاشکم الله به عیشا رغدا» [۲۰۱]، گشایش مهمی در زندگی شماها پدید می‌آورد؛ [صفحه ۱۸۵] چیزی نیست که می‌گویید او جواد است! حالا شما این را با زهد زمان پیامبر و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر، مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌ی داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه می‌کردند! حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به این جا رسیده است. نمونه‌ی بعدی، جناب ابوموسی اشعری، حاکم بصره بود؛ همین ابوموسای معروف حکمیت. مردم می‌خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخن‌ها گفت. خیلی از مردم، اسب نداشتند که سوار بشوند بروند. هر کسی باید سوار اسب خودش می‌شد و می‌رفت. برای این که پیاده‌ها هم بروند، مطالبی هم درباره‌ی فضیلت جهاد پیاده گفت؛ که آقا جهاد پیاده، چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین و چنان است! این قدر دهان و نفسش در یک سخن گرم بود که یک سری از این‌هایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می‌رویم؛ اسب چیست! «فحملوا الی فرسهم»؛ به اسب‌هایشان حمله کردند، آن‌ها را راندند و گفتند بروید، شما اسب‌ها ما را از ثواب زیادی محروم می‌کنید؛ ما می‌خواهیم پیاده برویم بجنگیم، تا به این ثواب‌ها برسیم! عده‌ی هم بودند که یک خرده اهل تأمل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این طور درباره‌ی جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم می‌گیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت ابن‌اثیر است؛ او می‌گوید: وقتی که ابوموسی از [صفحه ۱۸۶] قصرش خارج شد، «أخرج ثقله من قصره علی أربعین بغلا»؛ اشیای قیمتی که با خودش داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت. آن روز بانک نبود، حکومت‌ها هم اعتباری نداشت. یک وقت دید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده‌اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمی‌تواند بیاید و از داخل بصره بردارد، راهش نمی‌دهند؛ هر جا می‌رود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد! «فلما خرج تتلع بعنانه»؛ این‌هایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند، «و قالوا احملنا علی بعد هذا الفضول»؛ ما را هم سوار همین زیادی‌ها بکن؛ این‌ها چیست که داری با خودت به میدان جنگ می‌بری؟ ما داریم پیاده می‌رویم؛ ما را هم سوار کن. «وارغب فی المشی کما رغبتنا»؛ همان طوری که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فضرب القوم بصوته»؛ تازیانه‌اش را کشید و به سر و صورت این‌ها زد و گفت: بروید، بی‌خودی حرف می‌زنید! «فترکوا دابة فمضی» [۲۰۲]، متفرق شدند، اما البته تحمل نکردند، به مدینه پیش جناب عثمان شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را برداشت. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛ این وضع اوست! مثال سوم. «سعد بن ابی‌وقاص» حاکم کوفه شد. او از بیت‌المال [صفحه ۱۸۷] قرض کرد. در آن وقت، بیت‌المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره‌ی امور مردم می‌گذاشتند، یک نفر را هم

رییس دارایی می گذاشتند، که او مستقیم به خود خلیفه جواب می داد. حاکم در کوفه، «سعد بن ابی وقاص» بود؛ رییس بیت المال، «عبدالله بن مسعود» بود، که از صحابه‌ی خیلی بزرگ و عالی مقام بود. او از بیت المال، مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمی دانم - بعد هم ادا نکرد و نداد. «عبدالله بن مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت المال را بده. «سعد بن ابی وقاص» گفت که ندارم. بینشان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن. جناب «هاشم بن عروه بن ابی وقاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین و مرد خیلی بزرگواری بود - جلو آمد و گفت بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید، مردم به شما نگاه می کنند، جنجال نکنید؛ بروید قضیه را به گونه‌ی حل کنید. «عبدالله مسعود» که دید نشد، بیرون آمد، او به هر حال مرد امینی است. رفت عده‌ی از مردم را دید و گفت بروید این اموال را از داخل خانه‌اش بیرون بکشید. معلوم می شود که اموال بوده است. به «سعد» خبر دادند؛ او هم عده‌ی دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید به خاطر این که «سعد بن ابی وقاص»، قرض خودش به بیت المال را نمی داد، جنجال بزرگی به وجود آمد. حالا «سعد بن ابی وقاص» از اصحاب شور است؛ در شورای شش نفره، یکی از آنهاست؛ بعد از چند سال، کارش به این جا رسید. ابن اثیر می گوید: «فکان أول ما نزع به بین أهل الکوفه» [۲۰۳]؛ این اول حادثه‌ی بود که بین مردم کوفه اختلاف شد؛ [صفحه ۱۸۸] به خاطر این که یکی از خواص، در دیابلی این طور پیش رفته است و از خود بی اختیاری نشان می دهد. ماجرای دیگر. مسلمان به افریقیه رفتند - یعنی همین منطقه‌ی تونس و مغرب و این ها - و آن جا را فتح کردند و غنائم را بین مردم و نظامیان تقسیم کردند. خمس غنائم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ ابن اثیر دارد که خمس زیادی بوده است. [۲۰۴] البته در این جایی که این را نقل می کند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را می گوید، خمس مفصلی بوده که به مدینه فرستاده است. خمس که به مدینه رسید، «مروان بن حکم» آمد؛ و گفت همه‌اش را به پانصد هزار درهم می خرم؛ به او فروختند! [۲۰۵]. اولاً پانصد هزار درهم، پول کمی نبود؛ ثانیاً آن اموال، خیلی بیش از این ها بود؛ که یکی از چیزهایی که بعدها به خلیفه ایراد می گرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می آورد و می گفت این رحم من است؛ من صله‌ی رحم می کنم، و چون وضع زندگی اش هم خوب نیست، می خواهم به او کمک کنم. بنابراین، خواص در مادیات غرق شدند. ماجرای بعدی. «استعمل الولید بن عقبه بن أبی معیط علی الکوفه». [۲۰۶]. «ولید بن عقبه» را - همان ولیدی که باز شما او را می شناسید که حاکم کوفه بود - بعد از «سعد بن ابی وقاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی امیه و از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد، همه تعجب [صفحه ۱۸۹] کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، هم به فساد! این ولید، همان کسی است که آیه‌ی شریفه‌ی «ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا» [۲۰۷] درباره‌ی اوست. قرآن اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورده و عده‌ی در خطر افتادند؛ و بعد آیه آمد که «ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا»؛ اگر فاسقی خبری آورد، بروید تحقیق کنید؛ به حرفش گوش نکنید. آن فاسق، همین «ولید» بود. این متعلق به زمان پیامبر است. معیارها و ارزش ها و جابه جایی آدم ها را ببینید. این آدمی که در زمان پیامبر، در قرآن به نام «فاسق» آمده بود، همان قرآن را هم مردم، هر روز می خواندند، حالا در این جا حاکم شده است! هم «سعد بن ابی وقاص» تعجب کرد، هم «عبدالله بن مسعود» تعجب کرد! «عبدالله بن مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت من نمی دانم تو بعد از این که ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی - عبارتش این است: «ما أدری أصلحت بعدنا أم فسد الناس» [۲۰۸] - یا نه، تو سالم نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعد بن ابی وقاص» هم تعجب کرد؛ منتها از بعد دیگری. گفت: «أکست بعدنا أم حمقنا بعدک؟»؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ی، یا ما این قدر احمق شدیم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ی؟! ولی در جوابش گفت: «لا تجزعن أباسحاق»؛ ناراحت نشو «سعد بن ابی وقاص»، «کل ذلک لم یکن»؛ نه ما زیرک شدیم، نه تو احمق [صفحه ۱۹۰] شدی؛ «و انما هو الملك»؛ مسأله، مسأله پادشاهی است! تبدیل حکومت الهی - خلافت و ولایت - به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است. «یتغده قوم و یتعشاء آخرون»؛ یکی امروز متعلق به اوست، یکی فردا متعلق به اوست؛ دست به دست می گردد. «سعد بن ابی وقاص»، بالأخره



صحابی پیامبر بود. این حرف برای او خیلی گوش‌خراش بود که مسأله، پادشاهی است. «فقال سعد: أراکم جعلتموها ملکا»؛ می‌بینم که شما قضیه‌ی خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید! یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «أملک أنا أم خلیفه؟»؛ به نظر تو، من پادشاهم، یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود، از صحابه‌ی عالی مقام و نظر و قضاوت او خیلی مهم بود؛ لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان»، سلمان در جواب گفت: «ان أنت جیت من أرض المسلمین درهما أو أقل أو أكثر»؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری، «و وضعته فی غیر حقه» - نه این که برای خودت برداری - در جایی که حق آن نیست، آن را بگذاری، «فأنت ملک لا خلیفه»؛ پادشاه خواهی بود، و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «ابن اثیر» دارد که «فبکی عمر» [۲۰۹]؛ عمر گریه کرد. موعظه‌ی عجیبی است. مسأله، مسأله‌ی خلافت است. ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم و [صفحه ۱۹۱] همراه با عاطفه‌ی نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخاهد، می‌کند. این‌ها مال خواص بود. خواص در مدت این چند سال، کارشان به این جا رسید. البته این مربوط به زمان خلفای راشدین است که مواظب و مقید بودند، اهمیت می‌دادند، پیامبر را سال‌های متمادی درک کرده بودند، هنوز فریاد پیامبر در مدینه طنین‌انداز بود و کسی مثل علی بن ابی‌طالب در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه منتقل به شام شد، دیگر مسأله از این حرف‌ها بسیار گذشت. این نمونه‌های کوچکی از خواص است. البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیه‌ی تواریخ معتبر در نزد همه‌ی برادران مسلمان ما جستجو کند، هزارها نمونه - نه صدها نمونه - از این قبیل هست. طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می‌شود؛ آن وقت ذهن‌ها هم خراب می‌شود. یعنی در آن جامعه‌ی که مسأله‌ی ثروت‌اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حطام دنیا به این جاها می‌رسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم، معارف می‌گوید، «کعب الاحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است، زمان ابی‌بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت. بعضی می‌گویند «کعب الاحبار»، که غلط است؛ «کعب الاحبار» است. احبار، جمع حبر است. حبر، یعنی عالم یهود. این کعب، یعنی [صفحه ۱۹۲] آن قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛ بعد بنا کرد راجع به مسایل اسلامی حرف زدن. او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابوذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابوذر عصبانی شد و گفت: تو حالا - داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر شنیده‌ایم. وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزش‌ها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال دوستی بر انسان‌هایی حاکم شد که یک عمر با عظمت گذرانده بودند و سال‌هایی را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کردند و توانستند آن پرچم عظیم را بلند بکنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سر رشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود؛ کسی که تازه سملمان است و هر چه خودش بفهمد می‌گوید - نه آن چه که اسلام گفته است - آن وقت بعضی می‌خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کنند! این مربوط به خواص است؛ آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواصند. وقتی خواص به سمتی رفتند، عوام مردم هم دنبال آن‌ها حرکت می‌کنند. بزرگ‌ترین گناه انسان‌های ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آن‌ها سر بزنند، این است که انحراف آن‌ها موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها بر خلاف آن چه که زبان‌ها می‌گویند، جریان دارد، و بر خلاف آن چه که از پیامبر نقل می‌شود، رفتار می‌گردد، آن‌ها هم آن طرف حرکت می‌کنند. حالا یک ماجرا هم از عامه‌ی مردم. حاکم بصره، به خلیفه در مدینه [صفحه ۱۹۳] نامه نوشت که مالیاتی که از شهرهای مفتوح می‌گیریم، بین مردم خودمان تقسیم می‌کنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده‌اند؛ اجازه می‌دهید که دو شهر اضافه کنیم. مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، این‌ها هم سراغ حاکمشان آمدند. حاکمشان که بود؟ «عمار بن یاسر»؛ مرد ارزشی، آن که مثل کوهی استوار ایستاده بود. البته از این قبیل هم بودند

- کسانی که تکان نخوردند - اما زیاد نبودند. پیش عمار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این طور بخواه، و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمار گفت: من این کار را نمی‌کنم. بنا کردند به عمار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند، خلیفه او را عزل کرد! شبیه این برای ابوذر و دیگران اتفاق افتاد. شاید خود «عبدالله بن مسعود» یکی از همین افراد بود. وقتی که رعایت این سر رشته‌ها نشود، جامعه از لحاظ ارزش‌ها پوک می‌شود. عبرت، این جاست. عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می‌فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه‌ی حاکمیتشان، شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه‌ی حاکمیتشان از شخص خودشان وسیع‌تر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کل جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این معنایش آباد نکردن جامعه نیست، جامعه را آباد کنند و [صفحه ۱۹۴] ثروت‌های فراوان به وجود بیاورند؛ اما برای شخص خودشان نخواهند، این بد است. هر کس بتواند جامعه‌ی اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است. این کسانی که بحمدالله توانستند در این چند سال، کشور را بسازند و پرچم سازندگی را در این کشور بلند کنند، کارهای بزرگی را انجام بدهند، کارهای خیلی خوبی کرده‌اند؛ این‌ها دنیاطلبی نیست. دنیاطلبی آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود حرکت بکند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است. باید مراقب باشیم. همه باید مراقب باشند که این طور نشود. اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین طور به تدریج از ارزش‌ها تهیدست می‌شود و به نقطه‌یی می‌رسد که فقط یک پوسته‌ی ظاهری باقی می‌ماند. ناگهان یک امتحان بزرگ پیش می‌آید - امتحان قیام اباعبدالله - آن وقت این جامعه در آن امتحان، مردود می‌شود! گفتند که به تو حکومت ری را می‌خواهیم بدهیم. ری آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پر فایده بود. حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز، استاندارهای ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی می‌گیرند و همه‌اش زحمت می‌کشند. آن زمان این طور نبود؛ کسی که می‌آمد حاکم شهری می‌شد، یعنی تمام منابع درآمد این شهر، در اختیار او بود، یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیه‌اش هم در اختیار خودش بود، هر کار می‌خواست، می‌توانست بکند، لذا خیلی برایشان اهمیت داشت. بعد گفتند که اگر به جنگ حسین بن علی نروی، از حاکمیت ری [صفحه ۱۹۵] خبری نیست. این جا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمی‌کند؛ می‌گوید مرده شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه‌ی دنیا را هم به من بدهید، من به حسین بن علی اخم هم نمی‌کنم، من به عزیز زهرا، چهره هم درهم نمی‌کشم؛ من بروم حسین بن علی و فرزندان‌ش را هم بکشم که می‌خواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، همین است؛ اما وقتی که درون تهی است، وقتی که جامعه، جامعه دور از ارزش‌هاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می‌لرزد؛ حالا حداکثر یک شب هم فکر می‌کند. خیلی حدت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند. اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود؛ این فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بعد گفت بله، من ملک ری را می‌خواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد. آن وقت عزیزان من! فاجعه‌ی کربلا پیش می‌آید. در این جا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه‌ی عاشورا بگویم و فقط اشاره‌ی بکنم. کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام که خودش تجسم ارزش‌هاست، قیام می‌کند، برای این که جلو این انحطاط را بگیرد. چون این انحطاط داشت می‌رفت، تا به آن جا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که یک وقت مردمی هم خواستند خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دستشان نباشد. امام حسین می‌ایستد، قیام می‌کند، حرکت می‌کند و یک تنه در مقابل این سرعت سراشیب سقوط قرار می‌گیرد. البته در این زمینه، جان خودش، جان عزیزانش، جان علی اصغرش، جان علی اکبرش و جان عباسش را فدا می‌کند؛ اما نتیجه [صفحه ۱۹۶] می‌گیرد. «و أنا من حسین» یعنی این پیامبر، زنده شده‌ی حسین بن علی است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه‌ی عظیم و حماسه‌ی پر شور و ماجرای عاشقانه‌ی عاشورا است، که واقعا جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد، تا فهمید حسین بن

علی در این - تقریباً - یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه روز - از عصر تاسوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است؛ لذاست که در دنیا باقی مانده است و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه‌ی عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ اما نتوانستند... [۲۱۰].

## پاورقی

- [۱] مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۱۵۶.
- [۲] حشر (۵۹) آیه ی ۲.
- [۳] یوسف (۱۲) آیه ی ۱۰۹؛ حج (۲۲) آیه ی ۴۶ و....
- [۴] روم (۳۰) آیه ی ۹.
- [۵] انعام (۶) آیه ی ۱۱.
- [۶] کهف (۱۸) آیه ی ۲۲. داستان اصحاب کهف، در سوره ی کهف از آیه ی ۹ تا ۲۷ آمده است.
- [۷] لقمان (۳۱) آیه ی ۶.
- [۸] رک: مجمع البیان، ج ۸-۷، ص ۴۹۰.
- [۹] مجمع البیان، ج ۸-۷، ص ۴۹۰.
- [۱۰] آل عمران (۳) آیه ی ۱۳.
- [۱۱] محمد صلی الله علیه و آله و سلم (۴۷) آیه ی ۷.
- [۱۲] آل عمران (۳) آیه ی ۱۳۹.
- [۱۳] انفال (۸) آیه ی ۶۵.
- [۱۴] حشر (۵۹) آیه ی ۲.
- [۱۵] حشر (۵۹) آیه ی ۲.
- [۱۶] تفاسیر مختلفی برای این جمله شده است؛ از جمله آن که مسلمانان از بیرون دژهای آنها را ویران می کردند که به داخل آن راه یابند و یهود از درون ویران می کردند تا سالم به دست مسلمانان نیفتد و نتیجه ی این همکاری ویران شدن استحکامات آنها بود.
- [۱۷] یوسف (۱۲) آیه ی ۱۱۱.
- [۱۸] یوسف (۱۲) آیه ی ۳.
- [۱۹] نازعات (۷۹) آیه ی ۲۴.
- [۲۰] نازعات (۷۹) آیه ی ۲۵ و ۲۶.
- [۲۱] یونس (۱۰) آیه ی ۹۲.
- [۲۲] این نکته از ماده ی «ننجیک» استفاده می شود؛ زیرا ماده ی «نحوه» به معنای مکان مرتفع و زمین بلند است.
- [۲۳] نهج الفصاحه، ص ۱۷۲.
- [۲۴] کنز الفوائد، ج ۲، ص ۳۱.
- [۲۵] بحارالأنوار، ج ۷۷، ص ۱۷۳.
- [۲۶] بحارالأنوار، ج ۷۸، ص ۹۲.
- [۲۷] فهرست غرر، ص ۲۲۹.

- [۲۸] نهج البلاغه، خطبه ۱۶.
- [۲۹] فهرست غرر، ص ۲۲۹.
- [۳۰] فهرست غرر، ص ۲۳۱.
- [۳۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶۱.
- [۳۲] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲.
- [۳۳] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۸۲.
- [۳۴] «عمالقه» یا «عمالیق» نامشان در «عهد عتیق» مکرر آمده است؛ در سفر تکوین است که عمالیق از کنیز الیفاز که تمناع نام داشت زاده شد. این قوم با یهودیان دشمنی داشتند، جدعون آن‌ها را شکست داد و داود نیز، و سرانجام نابود شدند. در تاریخ‌های اسلامی «عمالیق» از نسل «سام بن نوح» و یا حام بن نوح‌اند. سرزمین آنان میان کنعان و مصر در دشت سینا، بوده است. و برخی گفته‌اند عمالقه طسم جدیس و ثمودند. نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، ص ۴۹۴ و ص ۴۹۵.
- [۳۵] «اصحاب الرس» که نام آنان در سوره‌های «فرقان» و «ق» آمده است؛ قومی است بعد از ثمود که در کنار چاهی به نام رس می‌زیستند، پیامبر خود را هلاک کردند و گفته‌اند امت شعیب بودند و بعضی رس را رود ارس گرفته‌اند. همان، ص ۴۹۵.
- [۳۶] نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.
- [۳۷] اصول کافی، ج ۲، ص ۵۴، باب التفکر، ح ۲.
- [۳۸] از طائی شمیرانی.
- [۳۹] کافی، ج ۲، ص ۵۵، باب التفکر، ح ۵.
- [۴۰] آل عمران (۳) آیه‌ی ۱۴۴.
- [۴۱] زمر (۳۹) آیه‌ی ۳۰.
- [۴۲] ابراهیم (۱۴) آیه‌ی ۸.
- [۴۳] آل عمران (۳) آیه‌ی ۱۴۹.
- [۴۴] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۱۸؛ تذکره الخواص، ص ۱۲۸؛ نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵.
- [۴۵] المراجعات، ص ۷۲ و ۷۳؛ سبیل النجاة فی تتمه المراجعات، ص ۱۲. در این دو کتاب این حدیث از ده‌ها منبع اهل سنت نقل شده است.
- [۴۶] اسراء (۱۷) آیه‌ی ۹.
- [۴۷] فرقان (۲۵) آیه‌ی ۳۰.
- [۴۸] صحیفه‌ی نور، ج ۲۱، ص ۱۷۰.
- [۴۹] نهج السعاده، ج ۲، ص ۴۴۸.
- [۵۰] بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۱۵.
- [۵۱] بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۰۶.
- [۵۲] یادنامه کنگره‌ی هزاره نهج البلاغه، سال ۱۳۶۰، ص ۱۷ و ۱۸.
- [۵۳] سیما‌ی معصومین در اندیشه‌ی امام خمینی، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.
- [۵۴] سیری در نهج البلاغه، ص ۲۸ و ۲۹.
- [۵۵] تفسیر مراغی، ج ۲۴، ص ۱۲۵؛ تفسیر روحی المعانی، ج ۲۴، ص ۱۰۶.

- [۵۶] زخرف (۴۳) آیه ی ۳۱.
- [۵۷] یونس (۱۰) آیه ی ۱۵.
- [۵۸] فرقان (۲۵) آیه ی ۳۲.
- [۵۹] نجم (۵۳) آیه ی ۴ و ۳.
- [۶۰] احزاب (۳۳) آیه ی ۳۶.
- [۶۱] شوری (۴۲) آیه ی ۲۳.
- [۶۲] بقره (۲) آیه ی ۲۱۳.
- [۶۳] مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۶۴، چاپ مؤسسه البعثه.
- [۶۴] نحل (۱۶) آیه ی ۳۶.
- [۶۵] احزاب (۳۳) آیه ی ۴۵ و ۴۶.
- [۶۶] حدید (۵۷) آیه ی ۲۵.
- [۶۷] زخرف (۴۳) آیه ی ۲۳.
- [۶۸] لقمان (۳۱) آیه ی ۲۱.
- [۶۹] سبأ (۳۴) آیه ی ۳۵-۳۴.
- [۷۰] شعراء (۲۶) آیه ی ۱۱۱.
- [۷۱] زخرف (۴۳) آیه ی ۳۱.
- [۷۲] تکاثر (۱۰۲) آیه ی ۲-۱.
- [۷۳] بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۳.
- [۷۴] فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۵۳۸. به همین مضمون میزان الحکمه، ج ۷، ص ۷، ح ۴.
- [۷۵] سبأ (۳۴) آیه ی ۳۷.
- [۷۶] منافقون (۶۳) آیه ۹.
- [۷۷] توبه (۹) آیه ی ۲۳.
- [۷۸] کهف (۱۸) آیه ی ۲۸.
- [۷۹] مجمع البیان، ج ۶-۵، ص ۷۱۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۳۹۰ و ۳۹۱.
- [۸۰] نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸. نیز به همین مضمون: بحارالأنوار، ج ۷۳، ص ۱۶۹ و ج ۷۷، ص ۴۳ و ۱۱۷.
- [۸۱] نهج البلاغه، حکمت ۴۰۶.
- [۸۲] سجده (۳۲) آیه ی ۱۸.
- [۸۳] حجرات (۴۹) آیه ی ۱۳.
- [۸۴] احزاب (۳۳) آیه ی ۲۳.
- [۸۵] حجرات (۴۹) آیه ی ۱۵.
- [۸۶] کهف (۱۸) آیه ی ۶۶.
- [۸۷] زمر (۳۹) آیه ی ۹.
- [۸۸] حدید (۵۷) آیه ی ۱۰.

- [۸۹] مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۱۳-۲۱۲.
- [۹۰] السیره النبویه، ج ۲، ص ۹۰ و ۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۶۵.
- [۹۱] اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۴۸.
- [۹۲] سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۰.
- [۹۳] مقاله‌ی «نمونه‌هایی از شوق شهادت در صدر اسلام»، یادنامه‌ی شهید مطهری، ج ۲، ص ۱۹۷.
- [۹۴] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۶.
- [۹۵] حشر (۵۹) آیه‌ی ۹.
- [۹۶] مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۰.
- [۹۷] اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۵۷.
- [۹۸] نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲.
- [۹۹] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳.]
- [۱۰۰] مریم (۱۹) آیه‌ی ۵۹.
- [۱۰۱] خلف به معنای فرزندان ناصالح و به اصطلاح ناخلف است و «خلف» به معنای فرزندان صالح.
- [۱۰۲] تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۳۸.
- [۱۰۳] تفسیر صافی، ج ۳، ص ۲۸۷؛ تفسیر بیان السعاده، ج ۳، ص ۹.
- [۱۰۴] تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۸۴.
- [۱۰۵] مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۳۴۷.
- [۱۰۶] در این زمینه بنگرید به: سفینه البحار، ج ۶، ص ۷۱۱ و ۷۱۲، چاپ اسوه؛ میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۳۴۱، چاپ دار الحديث.
- [۱۰۷]: سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۷۶.
- [۱۰۸] آل عمران (۳) آیه‌ی ۱۱۰.
- [۱۰۹] عن الامام علی علیه السلام: «قوام الشریعة الامر بالمعروف، (فهرست غرر، ص ۱۸).
- [۱۱۰] عن الامام عن علی علیه السلام: «الأمر بالمعروف افضل اعمال الخلق.» (فهرست غرر، ص ۱۸).
- [۱۱۱] عن الامام علی علیه السلام: «من امر بالمعروف شد ظهور المؤمنین.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۱).
- [۱۱۲] عن الامام علی علیه السلام: «من نهی عن المنکر غم ارغم أنوف الکافرين.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۱).
- [۱۱۳] عن الامام الباقر علیه السلام: «ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الأنبياء و منهاج الصلحاء، فريضه‌ی عظیمه، بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المكاسب و ترد المظالم و تعمر الأرض و يتنصف من الاعداء.» (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۵).
- [۱۱۴] نهج البلاغه، حکمت ۱۵۴.
- [۱۱۵] نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱.
- [۱۱۶] فتح (۴۸) آیه‌ی ۲۹.
- [۱۱۷] مائده (۵) آیه‌ی ۵۴.
- [۱۱۸] مائده (۵) آیه‌ی ۹۸.
- [۱۱۹] ممتنه (۶۰) آیه‌ی ۴.
- [۱۲۰] اعراف (۷) آیه‌ی ۱۵۰.

- [۱۲۱] المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۳۰۳.
- [۱۲۲] نهج البلاغه، حکمت ۱۷۴.
- [۱۲۳] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۶.
- [۱۲۴] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷.
- [۱۲۵] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۰.
- [۱۲۶] بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۲۷.
- [۱۲۷] نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۸.
- [۱۲۸] حج (۲۲) آیه‌ی ۷۸.
- [۱۲۹] مائده (۵) آیه‌ی ۶.
- [۱۳۰] بقره (۲) آیه‌ی ۱۸۴.
- [۱۳۱] فتح (۴۸) آیه‌ی ۱۷. نیز در این زمینه رک: سوره توبه (۹) آیه‌ی ۹۱.
- [۱۳۲] بقره (۲) آیه‌ی ۱۹۶.
- [۱۳۳] اسراء (۱۷) آیه‌ی ۹.
- [۱۳۴] بقره (۲) آیه‌ی ۱۱۱.
- [۱۳۵] نحل (۱۶) آیه‌ی ۱۲۵.
- [۱۳۶] التوحید، شیخ صدوق، ص ۸۳.
- [۱۳۷] در این زمینه رک: اصول کافی، کتاب التوحید والحجّة؛ التوحید مرحوم شیخ صدوق؛ الاحتجاج، مرحوم طبرسی که اخیراً انتشارات اسوه آن را به صورتی زیبا تصحیح و تحقیق و چاپ کرده است.
- [۱۳۸] عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «أهل البدع شر الخلق والخلق». (کنز العمال، ج ۱، ص ۲۸، ح ۱۰۹۵).
- [۱۳۹] عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «أهل البدع كلاب أهل النار» (کنز العمال، ج ۱، ح ۱۰۹۴).
- [۱۴۰] عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا رأيتم صاحب بدعة فأكفروا في وجهه» (کنز العمال، ج ۱، ص ۳۸۸؛ ح ۱۶۷۶).
- [۱۴۱] عن رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و سلم: «من أتى ذا بدعة فوقه فقد سعى في هدم الاسلام» (بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۶۵).
- [۱۴۲] وسائل الشيعة، ج ۱۱، ص ۵۰۸.
- [۱۴۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴، باب البدع والرأى والمقاييس، ح ۲.
- [۱۴۴] بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۶۶.
- [۱۴۵] اسراء (۱۷) آیه‌ی ۷۴ و ۷۵.
- [۱۴۶] سوره‌ی کافرون (۱۰۹).
- [۱۴۷] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۶.
- [۱۴۸] رک: مناقب، ج ۱، ص ۳۱۳.
- [۱۴۹] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۱، ص ۲۱۵.
- [۱۵۰] بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۰۶.
- [۱۵۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۶.
- [۱۵۲] نهج البلاغه، نامه‌ی ۷۰.



- [۱۵۳] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۸۲.
- [۱۵۴] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۰۷.
- [۱۵۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۴۵-۱۲۷.
- [۱۵۶] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۴.
- [۱۵۷] کشف المراد، ص ۳۸۹.
- [۱۵۸] کافی، ج ۷، ص ۲۶۰.
- [۱۵۹] وقعه صفین، ص ۴۲۵.
- [۱۶۰] مائده (۵) آیه‌ی ۷۸-۷۹.
- [۱۶۱] تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۶۶۱؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۹۲.
- [۱۶۲] توبه (۹) آیه ۴۹.
- [۱۶۳] احزاب (۳۳) آیه ۱۳.
- [۱۶۴] سجده (۳۲) آیه‌ی ۳.
- [۱۶۵] یونس (۱۰) آیه‌ی ۲؛ ص (۳۸) آیه‌ی ۴.
- [۱۶۶] اسراء (۱۷) آیه‌ی ۴۷.
- [۱۶۷] صافات (۳۷) آیه‌ی ۳۶؛ قلم (۶۸) آیه‌ی ۳ و ۵۱.
- [۱۶۸] صافات (۳۷)، آیه‌ی ۳۶.
- [۱۶۹] اعراف (۷) آیه‌ی ۹۰.
- [۱۷۰] اعراف (۷) آیه‌ی ۶۶.
- [۱۷۱] سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۱۱.
- [۱۷۲] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۰.
- [۱۷۳] جاثیه (۴۵) آیه‌ی ۲۳.
- [۱۷۴] بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۷۴.
- [۱۷۵] توبه (۹) آیه‌ی ۶۷.
- [۱۷۶] نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷. نیز به همین مضمون تهذیب، ج ۶، ص ۱۷۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۷۲.
- [۱۷۷] نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، ص ۹۹-۹۶.
- [۱۷۸] کلمات قصار پندها و حکمت، امام خمینی، ص ۹۷.
- [۱۷۹] داستان این منحرفان در سوره اعراف، آیه‌ی ۱۶۱ تا ۱۶۶ ذکر شده است.
- [۱۸۰] معانی الأخبار، ص ۳۴۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۹۹.
- [۱۸۱] مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۷۷.
- [۱۸۲] شوری «۴۲» آیه ۲۳.
- [۱۸۳] در ملحقات احقاق الحق نام و مشخصات این منابع آمده است.
- [۱۸۴] مانند: مأساء الزهراء در دو جلد از علامه سید جعفر مرتضی؛ ظلمات فاطمه الزهراء از شیخ عبدالکریم عقیلی و....
- [۱۸۵] مرحوم علامه شرف‌الدین در کتاب ارزنده‌ی النص والاجتهاد حدود صد مورد از این گونه اجتهادها که در حقیقت تجاوز به

حریم احکام دین است را ذکر کرده است.

[۱۸۶] الغدير، ج ۸، ص ۳۱۲ و ص ۳۱۳.

[۱۸۷] الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۲۰؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸.

[۱۸۸] تحف العقول، ص ۲۴۵.

[۱۸۹] صف (۶۱) آیه ی ۸.

[۱۹۰] حجرات (۴۹) آیه ی ۱۳.

[۱۹۱] نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

[۱۹۲] مائده (۵) آیه ی ۵۴.

[۱۹۳] بقره (۲) آیه ی ۲۲۲.

[۱۹۴] آل عمران (۳) آیه ی ۳۱.

[۱۹۵] شوری (۴۲) آیه ی ۲۳.

[۱۹۶] بقره (۲) آیه ی ۴۰.

[۱۹۷] نساء (۴) آیه ی ۶۹.

[۱۹۸] بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۲۳، ج ۳۲.

[۱۹۹] الکامل، ج ۳، ص ۱۶۷.

[۲۰۰] همان، ج ۳، ص ۱۱۴.

[۲۰۱] همان، ج ۳، ص ۱۳۸.

[۲۰۲] همان، ج ۳، ص ۹۹.

[۲۰۳] همان، ج ۳، ص ۸۲.

[۲۰۴] همان، ج ۳، ص ۹۰.

[۲۰۵] همان، ج ۳، ص ۹۱.

[۲۰۶] همان، ج ۳، ص ۸۲.

[۲۰۷] حجرات (۴۹) آیه ی ۶.

[۲۰۸] الکامل، ج ۳، ص ۸۳.

[۲۰۹] همان، ج ۳، ص ۵۹.

[۲۱۰] روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۷.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبای: ۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۹۰ IR  
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید  
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹